

سورن



عبدالله شادان در نقش بكتاش



محمد نذير در نقش حارث



Ketabton.com

رئیس دولت و صدر اعظم فرمودند:

در قدم اول مصروفیت کلی راجع به مسایل اقتصادی افغانستان است

قانون اساسی افغانستان دموکراتیک و مترقی خواهد بود

ریاست عمو می دفتر جمهوری
خبر داده است که اخیرا بنا علی
محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
مصاحبه ای با بنیاد ملی گولدیپ نیایار
نماینده روز نامه ستیسمن چاپ دهلی
جدید بعمل آورده اند که متن آن قرار
آتی است :

روزنامه جمهوری در شماره ۱۱ نور خود متن مصاحبه بنیاد ملی گولدیپ نیایار
روزنامه ستیسمن چاپ دهلی بعمل آورده اند به چاپ رسانیده است که اینک ما آنرا به خوا
نندگان عزیز این
مجله تقدیم می نمایم .

وقت آنرا امروز تعیین کرده نمیتوانم،
دریک وقت مناسب قانون اصلاحات
ارسی را اعلام کنیم .

سوال - این معنی آنرا دارد که
زمین یکسانی توزیع میگردد که زمین
ندارند ؟

جواب - البته تطبیق آن قدم بقدم
صورت خواهد گرفت . بدین ترتیب
که اول برای مردمان بی زمین زمین
توزیع خواهد گردید چنانچه قدمهای
اول آنرا حالا شروع کرده ایم و زمین
های ملکیت دولت را همین اکنون
شروع به تقسیم نموده ایم . تا حال
تقریبا به سه هزار خانواده که اگر هر
خانواده را بصورت اوسط پنج نفر
حساب کنیم به پانزده هزار نفر زمین
توزیع گردیده است و این امر هنوز
هم جریان دارد .

سوال - آیا به آنچه تا حال انجام
داده شده قانع هستید؟

جواب - البته این چند لحظه مختصر
کفایت نخواهد کرد . در صورتیکه
آرزو داشته باشید درین قسمت معلومات
بیشتر بگیرید وزارت های مربوطه
افغانستان در اختیار شماست و برای
شما تفصیلات خواهند داد .

سوال - اگر اشتباه نکرده باشم
شنیده ایم که در مورد اصلاحات
ارسی ، پلان نظری موجود است آیا
درینباره تا کنون کدام اقدام
انجام دهند ؟

سوال - اصلاحات ارضی نزد ما
یکی از اهداف بارز انقلاب است
که از همان آغاز انقلاب شروع به
مطالعه آن کرده ایم و تا حال مطالعات
آن ادامه دارد و کاملا تکمیل نگردیده
است . امیدوار هستم در مدتی که

قبل کشف گردید چیز دیگری صورت
نگرفته است .

سوال - اگر غلط نکتی گفته شده
که در توطئه کودتا پاکستان ذید خلی
بوده آیا این حقیقت دارد ؟

جواب - در اینکه دست خارجی
در اقدام کودتای خائنین ملی شریک
بوده جای شک و شبیه ای نیست و
درین مورد شواهد و مدارک کافی در
دست داریم . البته نام پاکستان را
رسمی نیز ذکر کرده ایم و در جواب
بنیاد ملی جلیل الرحمن مدیر روز نامه
نیوتایمز پاکستانی نیز جواب ایسن
سوال را به صراحت داده ام .

سوال - آیا فکر میکنید که احوال
حالا عادی شده و هیچ خطری از هیچ
سودیده نمیشود ؟

جواب - هیچ مملکت به هیچ
صورت برای همیشه از خطرات
مصئون بوده نمیتواند .

سوال - در باره پشتو نستان
روایات مختلف شنیده ام . گفته می-
شود که بین غفار خان و اجمل ختک
ملکوره های مختلف موجود است و
بعضی از این اشخاص تنها خود مختاری
داخلی میخواهند نظر شما چیست؟

جواب - چون عین سوال را قبلا
به بنیاد ملی جلیل الرحمن مدیر روزنامه
نیوتایمز به تفصیل جواب داده ام،
نمی خواهم آنرا تکرار کنم و بیش
از آن چیزی اظهار کرده نمیتوانم
یقین دارم شما خود آنرا مطالعه کرده
اید . ولی اینقدر تذکر میدهم که لویه
جرگه ها و شوراهای و حکومتات افغانستان
درین مورد موقف خود را قبلا واضح
اید . ولی اینقدر تذکر میدهم که لویه
جرگه ها و شوراهای و حکومتات افغانستان
درین مورد موقف خود را قبلا واضح
ساخته اند ، لیدر های پشتون و بلوچ

برای سعادت و آینده خود نیسز
اظهاراتی نموده اند که در معنی با
فیصله های لویه جرگه ها و شوروی ها
و حکومت افغانستان تفاوت زیاد
ندارد .

سوال - میتوانم بپرسم که آیا
درینباره منظور حق خود را درست
است ؟

جواب - بلی ، همه چیز مربوط
به آرزو ها و خواسته های خود مردم
ولیدر های پشتون و بلوچ است . حق
خود ارادیت بهترین راه برای حل
این قضیه است . باید این حق به
تمام معنی و با شرایط اصلی آن
به مردم پشتون و بلوچ داده شود .

سوال - گفته میشود که افغانستان
در جنگهای سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ بین
پاکستان و هند موقع خوبی را برای
بدمست آوردن اهداف خود از دست
داده است . آیا این ادعا حقیقت
دارد ؟

جواب - من درین مورد چیزی
گفته نمیتوانم زیرا من در آن وقت
وظیفه ای نداشتم .

کسانیکه در آن زمان مسوولیت
داشتند البته مسایل را از نگاه
خوش قضاوت میکردند .

سوال - فرضا اگر شما رئیس
دولت میبودید چه اقدامی را لازم
میدانستید ؟

جواب - اگر من در راس کار می-
بودم بادر نظر گرفتن شرایط و ایجابات
وقت البته تصمیم خود را میگرفتم .
سوال - پاکستان همیشه هندوستان
را متهم میسازد که در مورد پشتونستان
افغانستان را تحریک و تشویق
میکند . تبصره شما درین مورد
چیست ؟

جواب - در اینکه با هند علایق
بسیار دوستانه داریم جای شک و
تردید نیست . اما طور یکه رفقای
هندی ما میدانند موضوع پشتونستان
و سر نوشت مردم آن بسیار قبل از
آزادی هند وجود آمدن پاکستان
وجود داشته و همیشه موضوع متنازع
فیه بین ما و حکومت هند برتاوی
و امروزین ما و پاکستان بوده و می-
باشد . پس با داشتن چنین یسک
سابقه طولانی چطور پاکستان گفته
میتواند که هند افغانستان را درین
قسمت تحریک و تشویق میکند .

سوال - میخواهم بدانم شما درین
قسمت چه کمکی را از هند توقع
دارید ؟

جواب - درین قسمت مانده تشبهاز
هند بلکه از تمام کشور های دوست
و عدالت پسند آرزو داریم که جانب
حق و عدالت را بگیرند .

سوال - وقتی اخیرا بنیاد ملی بوتو
را دیدم بمن گفت از آنچه شما به
مردم و مخصوصا محصلین افغانستان
میگوید پریشان است .

وی همچنان گفت نمی توانم
موضوعات مخصوصا وقتیکه مسا له
تجزیه مجدد پاکستان در بین باشد
سطحی بگیرد . آیا درین مورد چیزی
گفته میتوانید ؟

جواب - اگر بنیاد ملی بوتو از مصاحبه
من با مردم و محصلین خود ماندیشه
و پریشانی دارد اختیار بخود داوست
و اگر او ایسن گفتار های مرا به
نظر سطحی نمی بیند باز هم اختیاره
خود اوست . اینکه گفته است يك
مملکت بعد از تجزیه مسوولیت تجزیه
شدن خود را حس میکند ، به نظر
ما بنیاد ملی بوتو از همه کس دیگر
بیشتر مسوول تجزیه خاك خود بوده
نه ما و روزی تاریخ پاکستان قضاوت
خواهد کرد که مسوول حقیقی تجزیه

جواب - اگر من در راس کار می-
بودم بادر نظر گرفتن شرایط و ایجابات
وقت البته تصمیم خود را میگرفتم .
سوال - پاکستان همیشه هندوستان
را متهم میسازد که در مورد پشتونستان
افغانستان را تحریک و تشویق
میکند . تبصره شما درین مورد
چیست ؟

رئیس دولت و صدر اعظم معین وزارت خارجه پولند را پذیرفتند

متن بیانیۀ وزیر معادن و صنایع به مناسبت روز بین المللی کارگر

بنام الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بزرگ و توانا .
امروز روز اول می بنام روز کارگر در وطن عزیز مادر فابریکات و محل کار کارگران طبق ارشادات رهبر دولت انقلابی افغانستان بنام علی محمد داود موسس جمهوریت تجلیل میگردد .
جای افتخار است از اینکه در چنین مرحله ای اجازه دارم تا برای تمام کارگران وطن عزیز و همه کارگران جهان از صمیم قلب تبریک بگویم .
کارگران عزیز ! متیقنم که مردمان کارکن و زحمت کش دولت افغانستان استعداد آنرا دارند که در تحت رهبری این نظام مترقی و انقلابی عقب ماندگی های سالهای مستعادی وطن خویش را یکی بعد دیگری از بین بردارند از آنرو اتحاد و زحمتمندی همه آنها بیکه کار میکنند از خود گذری و فداکاری بی حسد و حصر را امروز اینجا می نمایند تا شاید مثل اینکه در دیگر ممالک از نمره کار و فداکاری نسل های گذشته امروز نسل موجود شان یک زندگی آرام و آسرو مند را به ارث برده اند .
همه ما و شما توانسته باشیم به نسلهای آینده و نسل نمره آبرو مند کار و زحمات خویش را بیاد کار گذاشته و بدین وسیله مشکلاتی را که اکنون در مقابل ما قرار دارد از پیشروی فرزندان فرزندان وطن خود پیش برداشته باشیم .
رهبر انقلاب مادر بیانیۀ تاریخی اول سنبله ۱۳۵۲ در این باره چنین می فرماید:
دروغ گزینی کشور ما اکثریت مطلق مردم از حقوق و نعمات مادی و معنوی محروم اند و از لحاظ اجتماعی در شرایط دشوار بسر می برند دولت جمهوری در جمله نخستین اقدامات خویش حد اقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار آنان تعیین خواهند کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت .
دولت قانون مترقی و دیموکراتیک بسازد و به منظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تامین مسئولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد .
وزارت معادن و صنایع دولت جمهوری افغانستان که متکفل امور کار و کارگر می باشد بنامی از این مرام عالی و مترقی دولت جمهوری تا وقتی که مسوده قانون جدید کار که محتوی مطالبه همه جانبه علمی و مترقی است مراحل قانونی را طی نماید عجلتاً برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی و بلند بردن سطح تولید و انکشاف صنایع در درمورد تعیین ساعات کار و اعطای بعضی امتیازات برای کارگران موسسات صنعتی طبق هدایت رهبر انقلاب مقرراتی را وضع نمود و بعد از تصویب در ساحه تطبیق گذاشت . با اساس این مقررات قبلاً مجموع ساعات کار که در اکثر موسسات صنعتی در یکسال به ۳۰۶۰ - ساعت می رسید اکنون به ۲۳۵۲ - ساعت در یکسال تنزیل داده شد و حد اقل مزد که قبلاً با اساس فی ماه ۴۵۰ - افغانی به کارگر پرداخته میشد اکنون به نهمصد افغانی در ماه بلند برده شد . اکنون کار

قراریک خبردیگر بنام علی چاپلا قبل از ظهر روز ۷ نور بنام علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات و روی موضوعات مورد علاقه مذاکره کرد .
همچنان بنام علی چاپلا شب ۷ نور در ضیافتی اشتراک کرده با افتخارش از طرف معین وزارت امور خارجه در آن وزارت ترتیب شده بود .

بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم ساعت دوازده ظهر روز ۹ نور بنام علی یان چاپلا معین وزارت خارجه پولند را برای ملاقات در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .
درین موقع بنام علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و بنام علی محمد اکبر رئیس عمومی دفتر جمهوری نیز حاضر بودند .



بنام علی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم موقعیکه معین وزارت خارجه پولند را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند .

روز بین المللی کارگر در داخل فابریکات و محل کار کارگران تجلیل گردید

وزارت مغایرات به تفریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردار بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

به تاسی از ارشادات رهبر دولت انقلابی بنام علی محمد داود موسس جمهوریت روز اول می مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات

وزارت مغایرات به تفریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردار بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

به تاسی از ارشادات رهبر دولت انقلابی بنام علی محمد داود موسس جمهوریت روز اول می مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات

وزارت مغایرات به تفریب روز بین المللی کارگر تکت پستی فوق العاده برنگ و صحافت مرغوب نشر نموده که سر از ۱۱ نور کارگردار بسته خانه های شهر مورد استفاده قرار داده شد .

به تاسی از ارشادات رهبر دولت انقلابی بنام علی محمد داود موسس جمهوریت روز اول می مطابق ۱۱ نور که مصادف با روز بین المللی کارگر میا شد در داخل فابریکات

بقیه در صفحه ۳

معاون صدارت مراتب تسلیمت خود را ابراز کرد

روابط دوستانه و همکاری

مہر بین افغانستان و پولند ہ میتواند توسعه و تقویت یابد



موقعیکہ دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمیٰ مراتب تسلیمت و عہدہ دہری خودرا بمناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمہور اتریش در کتاب مخصوص درج نمینماید

دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمیٰ بروز شنبہ ۷ نور بہ سفارت کبرای اتریش رفتہ مراتب تسلیمت و عہدہ دہری خودرا در کتاب مخصوص کہ بہ مناسبت وفات فرانس جوناس رئیس جمہور اتریش در آن سفارت گذاشتہ شدہ بود درج و امضاء کرد۔
ہمچنان بعضی از اعضای کابینہ ما سورین عسکری و ملکی و گوردیلو ماتیک مقیم کابل قبل از ظہر و بعد از ظہر با امضای کتسا بہ مذکور مراتب تعزیت شان را ابراز کردند۔

بقیہ صفحہ ۳

بیانیہ وزیر معادن و صنایع بہ ...

دریک ہفتہ از چہل و پنج ساعت و اضافہ کاری از ۲۵ ساعت در ہفتہ بیشتر شدہ نمی تواند کہ مجموعا ہفتاد ساعت شود در حالیکہ سابق تا ۸۴ ساعت از یک نفر در ہفتہ کار گرفتہ میشود۔ برای آہنہایی کہ سن شان ۱۸ و یا از ۱۸ سال بالا باشد و سابقہ کار نداشتہ باشند بہ صفت شاگرد در موسسات صنعتی قبول میشود کہ دورہ شاگردی این اشخاص از شش ماہ تجاوز نکرده و در این مدت شاگرد از حداقل مزد شاگردی کہ ماہوار ہفتصد افغانی میشود مستفید میگردد۔
برای تأمینات اجتماعی کارگران موسسات صنعتی باندازہ پنج فیصد مزد ماہوار کارگران از بودجہ خود موسسہ وسہ فیصد از مزد کارگران وضع و بحساب معینہ در بانک انتقال دادہ میشود۔
و بہ اینصورت تضمین تادیبہ حقوق تقاعد برای کارگران صنعتی کشور از طرف حکومت جمہوری عملی گردیدہ و بہ قسمیکہ آئندہ ماہورین دولتی از نظر حقوق تقاعد تضمین گردیدہ و برایشان در دورہ تقاعد یک مبلغ معاش دادہ میشود بہ همین قسم برای کارگران موسسات صنعتی کشور نیز این معاش تقاعدی بعد از سن معینہ تادیبہ میشود تا در ایام پیری بتوانند

در اعلامیہ مطبوعاتی تذکر رفتہ

روابط دوستانه و همکاری

مہر بین افغانستان و پولند ہ میتواند توسعه و تقویت یابد

ہمچنان ہنار علی چایلا بتاریخ ۷ نور با ہنار علی دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نمودہ و راجع بہ روابط دو کشور تبادل نظر کردند۔

ہنار علی یان چایلا ہنار علی محمد خان جلال وزیر تجارت و ہنار علی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ و ہنار علی علی احمد خرم معین وزارت پلان نیز ملاقات و مذاکرات بعمل آورد۔

مذاکرات معین های وزارت خارجہ دو کشور بتاریخ ۸ و ۷ نور ۱۳۵۳ در وزارت امور خارجہ صورت گرفت طی این مذاکرات طرفین روابط دوستانہ و همکاری های مہم موجود

بین دو کشور را در ہمہ ساحات مخصوصا ساحہ اقتصادی ونوع و طرق توسعه و تقویت آنہا را مورد مطالعہ قرار دادہ و موافقہ کردند کہ این روابط و همکاریہا میتواند بر اساس روحیہ احترام متقابل علم مداخلہ در امور داخلی یکدیگر ، مساوات و دوستی بین کشور ہا کہ میزہ دائمی روابط و همکاری افغانستان و پولند میباشد توسعه و تقویت یابد۔

طرفین راجع بہ اوضاع بین المللی مسایل مورد علاقہ دو کشور و انکشاف او ضاع در منطقہ های مربوطہ شان نیز مذاکرات و تبادل افکار نمودند۔

ہنار علی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ جمہوریت مردم پولند از ہنار علی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ جمہوریت افغانستان دعوت نمود تا از پولند دیدار رسمی و دوستانہ بعمل آورد این دعوت باتشکر پذیرفتہ شد۔

ہنار علی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ پولند کہ بدعوت ہنار علی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ برای یک مسافرت رسمی و دوستانہ بکابل آمدہ بود روز دوشنبہ ۹ نور عازم کشورش گردید۔

ہنار علی وحید عبد اللہ معین سیاسی ہنار علی محمد انور نوروز معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجہ ، سفیر کبیر و بعضی از اعضای سفارت کبرای پولند ، برای و داع ہنار علی چایلا در میدان ہوائی حاضر بودند۔

در ختم مسافرت چایلا در افغانستان اعلامیہ مطبوعاتی ذیل صادر شدہ است ۔

ہنار دعوت ہنار علی وحید عبد اللہ معین سیاسی وزارت امور خارجہ جمہوریت افغانستان ہنار علی یان چایلا معین وزارت امور خارجہ جمہوریت مردم پولند از تاریخ ۵ تا ۹ نور ۱۳۵۳ از افغانستان بازدید رسمی و دوستانہ بعمل آورد۔

ہنار علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم ہنار علی یان چایلا را پذیرفتہ باوی ملاقات و مذاکرات دوستانہ بعمل آورد۔

ہنار علی یان چایلا تمہیات گرم ہنار علی ادوارد کیریٹ سکرتر اول حزب کارگران متحد ہنار علی ہنریک یابلو نسکی رئیس شورای دولتی و ہنار علی پیوتر یارو سیویچ صدراعظم جمہوریت مردم پولند را بہ رئیس دولت و صدراعظم افغانستان رسانید ۔
ہنار علی محمد داود از معین وزارت خار جہ پولند خواہش کردند آرزومندیہای صمیمانہ ایشان را بہ زعمای کشور دوست پولند ابراز نمایند۔

و اجتماعی شان پرو گرم های وسیعی را تحت مطالعہ قرار دادہ است کہ مطابق نورم های بین المللی و میثاق های مصوبہ کنفرانس های بین المللی کاربرد تطبیق و عملی شدن آن آئندہ درخشان تری را برای کارگران عزیز و خانوادہ های شان رونما خواهد کرد یکی از مشکلات عمدہ عصری کہ در آن زندگی داریم از یک طرف توسعه فاصلہ است کہ روز بروز بین کشور های غنی و کشور های نادر موجود میشود و از جانب دیگر مسالہ ازدیاد نفوس را کہ بہ شکل بر ساقہ در جہان رویہ افزایش است باید در نظر داشت این دو عامل ہم ما نتایج رشد اقتصادی را بی حاصل نساختہ است۔

در بعضی از کشور های جہان سوم گر چہ تولیدات رویہ افزایش است اما بہ شکل نمیتواند سویہ حداقل حیات را برای نفوس کہ در حال تکثیر است مہیا نماید، در این کشور ہا تعداد قلیل مردم سویہ حیات بخور و نمیر دارند در حالیکہ میلیونہای دیگر بدون آنگہ در انکشاف اقتصادی سہم بگیرند و با از نمرہ های آن برخوردار شوند بیکار اند برای حل وجارہ جویی آن مشکل باید امکانات ایجاد کرد و ازدیاد کار مواد کہ تا اندازه زیاد سرنوشت کشور های در حال رشد بہ آن مربوط است جستجو گردد کہ این موضوع نیز با ہمیتی کہ دارد از طرف حکومت جمہوری جوان افغانستان در داخل پلانہای عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور تحت مطالعہ قرار دارد۔

در این روز خجستہ وظیفہ خود میدانیم رضا یتمندی و خوشنودی دولت و حکومت جمہوری را از ان کارگرانی کہ بطور ر ضاکار سہم فعال در پیشرفت تولید گرفتہ برای رشد اقتصادی و تقویت صنایع ملی علاوہ بر ساعات معینہ اضافہ کار نمودہ اند و میکنند اظہار نماید۔ و این فداکاری ایشان کہ نشانہ پشتیبانی عمیق اوشان مطابق مشی دولت انقلابی برای اعتلا و پیشرفت افغانستان عزیز

طیارہ توین اتر بمو سسہ با ختر افغان الوتہ تسلیم دادہ شد

طیارہ توین اتر مودل ۳۰۰ کہ از طرف حکومت کانادا بہ دباختر افغان الوتہ مساعدت شدہ بود روز ۷ نور ضمن مراسمی بہ آن موسسہ تسلیم دادہ شد۔

ہنار علی ہیلارد ہادون سفیر کبیر غیر مقیم کانادا در افغانا نستان ساعت پنج عصر روز ۷ نور کلید و اسناد مربوط بہ این طیارہ را بہ ہنار علی سلطان محمود غازی رئیس عمومی ہوا یی ملکی و توریزم تقو یض نمود۔

ہنار علی غازی در این موقع از روابط حسہ بین دو کشور یادآوری نمودہ ضمن ابراز تشکر از این مساعدت همکاری مزید بین دو کشور جمہوری افغانستان و کانادا را آرزو نمود۔
طیارہ کہ بہ دباختر افغان الوتہ از طرف کانادا اہدائشہ با سامان فالتوی آن اضافہ از نہصد ہزار دالر قیمت داشتہ و قرار است از آن در پرواز های داخلی استفادہ گردد۔

در مراسم تسلیم دہی رئیس باختر افغان الوتہ و امر عمومی میدان ہوائی بین المللی کابل وعدہ دیگر از اراکین ریاست عمومی ہوائی ملکی و توریزم و اعضای سفارت کبرای کانادا حاضر بودند۔

میباشد شایستہ قدر دانی و تشکر است۔

در خانہ موفقیت های درخشان و تقویہ و بہبود وضع اقتصادی و اجتماعی مزید قاطبہ ملت نجیب افغان و با لخصوص کارگران و زحمتکشان این کشور باستانی و انجمنہای ہای قاید ملی و موسس نظام نوین و مترقی جمہوری افغانستان از درگاہ پروردگار تو نا آرزو کردہ این روز خجستہ را برایشان بیکار دیگر تبریک میگویم۔

پایندہ باد افغانستان
زندہ باد جمہوریت
ژوندون

ژوندون

شنبه ۱۴ ثور ۱۳۵۳ برابر با ۱۲ ربیع الاول ۱۳۹۴ مطابق ۴ می ۱۹۷۴

روز بین المللی کارگر

در جریان تکامل تاریخ اجتماعی تحولات عظیمی در جهان رو نموده است که حد فاصل دوران انعطاف در تاریخ جوامع است. ولی هیچ تحولی را به پیمانۀ عظمت و بزرگی عصر صنایع نمی توان سراغ کرد. عصریکه با نیرو کار دو روان ساز ترین انسان پی نهاده شد و طبیعت را به گونه ایکه خواست و ایدال انسان بود مطیع مردم روی زمین گردانید. این انسان نیرو مند که تاریخ باتوانایی او همچنان به پیش می رود، باز هم برای رشد و تسریع این حرکت و حاکمیت بیشتر بر زندگی با طبیعت دستباز است.

کارگران نه تنها پس از عصر صنایع این رسالت بزرگ تاریخی را عهده دار بوده اند بلکه در سده های پیشین تاریخ نیز همین مسئولیت سازندگی را داشته اند. بشریت و تمدن امروز مدیون بازوان توانمند و نیرومند این انسان تا ریخ ساز است.

تلاش کارگران این نیروی سازنده که با قدرت و توانایی زوال ناپذیرش طبیعت رام نشدنی و سرکش را مطیع خود ساخت و وزیر سلطه خویش در آورد، فقط بخاطر راه و آسایش بشر بوده است. تمام پدیده هاییکه امروز در جهان در خدمت انسان و برای آرا می و آسایش اوست محصول کار و زحمت همین کارگر است. ازینرو کارگران در سراسر جهان به پاس خدمات فراوان و عظیم که برای بشریت انجام داده اند سزاوار احترام بسیار اند. برای بزرگداشت مقام کارگر است که روز اول ماه می منجبت روز بین المللی کار در تمام جهان با مراسم خاص تجلیل میشود.

کارگران، که در تاریخ کشورها نقش سازنده ای را بازی می کنند و حرکت ایشان و کار ایشان در جهت رشد و تسریع تکامل تاریخ است واجد احترام زیادی در جامعه اند.

با درک این حقیقت است که امسال روز بین المللی کارگر اول ماه می در سراسر افغانستان بخاطر قدر دانی از مقام کارگر با مراسم خاص و باشکوهی تجلیل گردید. زیرا کارگران باتلاش که در جهت رشد و تکامل تاریخ می نمایند مقام والا و ارزشمندی در جامعه دارند و بایست از کار ایشان و از خدمت های آنها قدر دانی بعمل آید.

ما بخاطر آنکه کارگران در ساختمان جامعه و در فراهم آوری رفاه و سعادت انسان عرق می ریزند و کار میکنند و بخاطر آنکه رنج بی کرانی را برای آسایش بشر متحمل می شوند این روز خجسته و پر میمنت را برای کارگران جهان و افغانستان تبریک و تهنیت میگوئیم.

تصمیم قاطع ، خلیل ناپذیر و دوام دار یک ملت، میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

درد فتر مدیر

درین هفته يك تعداد از خوانندگان مجله ژوندون که بیشتر آنها دختر بودند، بد فتر مجله تشریف آورده و تقاضا کردند که بعضی از صفحات اختصاصی مجله ژوندون با کمیت بیشتر بچاپ برسد. مثلا یکی از دخترها می خواست که فو تو رومان اختصاصی مجله ژوندون که هر هفته در دو صفحه نشر میشود در چهار صفحه به نشر برسد. او میگفت: نمی توان برای تمام شدن يك فوتورو مان، مثلا دوسه ماهی انتظار کشید زیرا با خواندن دو صفحه فوتورو مان در يك هفته قناعت آدم فراهم نمی شود و انتظار ما نندن هم برای يك هفته خیلی دشوار است.

یکی دیگر از آنها میخواست که صفحات اختصاصی زنان با کمیت بیشتر نشر گردد و بسهمین ترتیب عده ای تقاضا داشتند که دوسه داستان کوتاه در هر شماره داشته باشیم.

گرچه پس از چند دقیقه صحبتی که با این خوانندگان از جمند مجله ژوندون کردیم تا اندازه ای قناعت آنها حاصل شد که این صفحات

اختصاصی مجله با همان کمیت بیشین نشر گردد. ولی فکر میکنم صحبت همین جا تمام نمی شود زیرا ما باین عقیده هستیم که در مورد تمام نشرات مجله از نظر کیفیت و کمیت بایست هفتاد فیصد خوانندگان و یا حداقل نیم از خوانندگان ژوندون نظر بدهند و این مامول در صورتی می تواند عملی گردد که خوانندگان ژوندون زحمتی بر خو روا دارند و نظریات شان را در مورد اینکه کدام صفحات بیشتر مورد علاقه ای شان است و از ژوندون چه تقاضای دارند، در چند سطر بطور خلاصه به آدرس ژوندون بفرستند تا از روی نظر و پیشنهاد ایشان تصمیم گرفته شود. اینطوری بهتر خواهد بود تا نسبت علاقه خوانندگان مجله ژوندون را در مورد نحوه و چگونگی خواسته های آنها بدانیم تازه ما روشن گردد. چرا که ژوندون برای مردم نشر می شود و این حق از آنهاست که در مورد مسایل و موضوعاتی که در مجله چاپ میشود نظر بدهند و پیشنهاد کنند.



وطن و عقیده

روحیه اسلامی در میان اجتماعات و آشنا ساختن آنها بمسأله و ارزش های زندگی بخش اسلام است. متین تر و مستحکم تر سازند. ایشان مدینه را بحیثیت يك پایگاه و يك مركز ، و بالاخره يك سنگر ، برای اجرای برنامه های همه جانبه و برنامه ها بیکه همه جز در راه مصالح حقیقی جهان انسانیت ، و جز تا مین سعادت و خوشبختی برای همگان ، و جز تبلیغ و ترویج ذهنیت ها و عقاید بشریت ، بمنصه عمل و تطبیق نمی آمد ، تعیین کردند.

این رهبران نامی اسلام در طول مدت هجرت و کارشان در مدینه هیچگاه هم (مکه) را از یاد نبردند و برای آزادی آن از زیر پای ستوران آدم خوار و معنی ناپسند ، پیوسته پلانها پی با خود داشتند .

میکرد ، به تشکیل دولت بزرگ و جامع الاطراف اسلامی ، مؤسسه شدند و برنامه های اصلاحی خویش را يك يك پیروز مندانه تطبیق و عملی کردند ، هر حله بمر حله تیر و مند تر شدند و دائره اسلام روز بروز وسیع تر گردید و ارتش اسلام نیز منسجم و بر صلابت بار آمد و زمینه برای نجات و وطن اصلی این رهبران اسلام ، هر روز بیش از روز دیگر ، مساعد تر گردید .

آنها بیکه در دل وادی ها و صحرا های سو زان ، مخفیانه راه مدینه زامی پیمو دند ، حا کمیت و شمو کتی کم نظیر یافتند ، آن (بلالی) که در مکه بدست جا بران نابخورد ، اذیت و شکنجه میدید ، چندی بعد بر فراز کعبه بالا میروید

و با صدای رسای خویش این ندا در میدهد که : **الله اکبر... الله اکبر...** صدایی که زمانی در زیر تازیانه وحشیانه خدا نا پرستان مکه ، آهسته آهسته و زیر لب ، احد... احد میگفت ، اکنون بر فراز کعبه ، این زمزمه را بگوش جفا نیان سر میکند که : **لا اله الا الله محمد رسول الله ...** اما آن دیگران ، آن خونشامان ، آن دشمنان حق و حقیقت و بالاخره آن دشمنان قوی پنجه سعادت بشری ، امروز همه خاموش اند و سر در کفن سیاه تار یخ پیچیده اند و تخم لعنتی برای خویشتن بذر کرده اند .

گفتیم پیشرفت های چشمگیری که بر پایه های اخلاق استوار نباشد و مبادی اجتماعی مثبت و معقولی نداشته باشند ، نمی تواند تائید

کننده سعادت واقعی و حقیقی مردم بار آیند ، و گفتیم این نوع ملت ها در نتیجه ، دیر یازود رو به زوال و انحطاط خواهد رفت ، و اینک در زمینه اینکه آیا پیشرفت های مادی در آخرین درجه و سطح خود ، باز هم آیا توانسته خوشبختی واقعی بیاورد ؟ این را پور را در دامان گفتار خویش می ریزیم :

یکی از مسئله این امور بوهنتون برینستون اضلاع منحنه امریکا ، در موقع تحقیق از احوال و چگونگی محصلین و پیرا مون مشکلات ناشی از این رهگذر ، اینگونه ابراز عقیده کرد : قسمت عمده محصلین و محصولات ، گرفتار یکنوع نابسامانی های اخلاقی و روانی اند و بدون شك یگانه عامل ایجاد گرایش مشکلات و این گرفتاری های روانی و این انحطاط اخلاقی ، پیروی و سر بردن بیک زندگی افراطی و عیاشی های بی بند و باری است که مرز و سرحدی نمی شناسد و نقطه توقفی ندارد .

این دانشمند در نظریات خویش علاوه میکند که ازدواج جوانان در مراحل ابتدایی جوانان ، می تواند حدی برای این رویداد ها و این انحرافات اخلاقی ، تعیین کند و تا جایی ساحت آنرا محدود سازد ، زیرا در نظرا و محصلینیکه در سنین اول جوانی ازدواج کنند کمتر با انحرافات اخلاقی راضی خوا هند شد .

این دانشمند باتأثر از اظهار این حقیقت تلخ نیز خود داری نمی کند و پوست کنده میگوید که از قام و احصائیه که در دست ما رسیده نشان میدهد که در حدود ۱۲ درصد مجموع محصلین و محصولات در امریکا در نتیجه این بی بند و باری های لجام گسیخته و عیاشی افراطی ، دست به خودکشی میزنند و خوشستن را قربانی افتضاحات اخلاقی میسازند .

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم از دارالعلوم اسلامی بلخ

حضرت ابوالبابه (رض)

خدا (ص) آن دورا بر باز گشت امر کردند و آنقدر بعد از شلیک چندتیر بسوی دشمن بدمینه بازگشتند .

همچنانیکه پیغمبر اسلام (ص) او را در مدینه در غزوه بدر بسال دوم هجری بعیت نائب خود معین کردند در غزوه سبوق که در آن ابوسفیان اراده حمله بدمینه را داشت بعیت کفیل خود تعیین نمودند . همچنان رسول خدا (ص) او را در غزوه بنی قنیقاع عوض خود گماشتند .

در ماه رجب سال نهم هجری میان مسلمانان و مشرکین غزوه مشکلی بنام غزوه تبوک و یا عسره که در آن هوای تابستان خیلی گرم و موسم جمع آوری حاصلات نیز بود ، از فرط دوری راه و ریگزار صحرا وقت و سایل دهنن بیک شتر بنوبت سوار شده برای دو تن روزانه يك خرما تقسیم می شد و آخر چنان بقیه در صفحه ۵۵

این صحابه جلیل القدر که بعضی ها او را بنام رفاعة بن عبدالمنذر انصاری اوسی و گروهی هم بنام بشیر یاد می کنند ، کنیه اش بنامش غلبه یافته از زمره نقباء امت رسول خدا علیه السلام میباشد که با پیغمبر خدا (ص) درسی از جنگ ها که از آن جمله بدر میباشد اشتراک کرده است .

ابن هشام در رساله خود از ابن اسحاق روایت می کند که وی بدر مشاهده نکرده است زیرا رسول خدا علیه السلام نخست عمر ابن مکتوم را بعیت نایب خود در ادای نماز مسلمین درین جنگ موظف نمودند بعدا ابوالبابه از (روحاء) باز گردانیده بعیت کفیل خود تعیین کردند .

ابن هشام باردیگر از اسحاق روایت کرده میگوید که ابوالبابه ابن عبدالمنذر و حارث بن حاطب با پیغمبر خدا (ص) برآمدند و رسول

آنها در (مکه) نخستین حرکت اصلاحی خویش را که بعیت پایه اساسی قیام اسلامی بشمار می آمد آغاز کردند و مدتی با تحمل شدید ترین دشواری ها ، برای دعوت مردم بسوی حق ، مبارزه نمودند و از هر گونه مساعی ممکنه دریغ نکردند ، و لیب دوام مبارزات ایشان در (مکه) به علت ناسا عدا بو دن اوضاع ، و به نسبت محدود بودن مبارزان ، به مصلحت مکه و مردمش ، و هم بمصلحت مبارزه و جهاد نبود ، لذا به اساس ارشاد الهی آنجا را ترك گفتند و بمنظور جستجوی مرکز مساعدی برای تاسیس حکومت اسلامی ، مدینه را مسکن خویش گزیدند .

این پیش آهنگان اسلام همان طوریکه و طیفه خطیر شان ا یجاب

چرا ویلی برانت استعفاداد

درین هفته در حالیکه فرانسه در عین جریان، انتخابات ریاست جمهوری قرار داشته و مبارزه بین رسکارد دستنگ وزیر مالیه وزعیم حزب جمهوری خواه مستقل و فرانسو امیتران رهبر حزب سوسیالست و کاندید مشترک احزاب چپی آنکشور برای احراز کرسی ریاست جمهوری در دور دوم انتخابات جریان دارد بحران سیاسی در یک کشور دیگر اروپای در جمهوری آلمان واقع گردیده که نه ناشی از کدام انقلابیون است و نه از اتراعتصابات و مظاهرات و نه هم ناشی از کدام اختلافی بوده در داخل حکومت آنکشور بلکه این بحران ناشی از یک عمل جاسوسی است که توسط یکی از همکاران نزدیک سیاسی برانت صورت گرفته و این امر منجر به استعفای او گردیده. در نیمه شب ۱۷ آور بصورت ناگهانی اعلام گردید که ویلی برانت صدر اعظم جمهوری آلمان استعفا نموده است. استعفای برانت نه تنها در داخل جمهوری آلمان باعث تعجب و تأثیر عمیق مردم واقع شد بلکه این موضوع اکثر کشورهای های بلاک شرق و غرب اروپا و سایر نقاط جهان را به تعجب و تحیر اندر ساخت. چه برانت در طول دوره کارش بحیث صدراعظم آلمان عرب و قبل از آن باعث ایجاد و انجام اموری گردیده است که در زندگی مردم آلمان و در امر صلح جهانی ارزش خوبی دارد.

بهر حال آنچه باعث برانداختن ویلی برانت از قدرت می باشد یکنفر مهاجریست که در جمله سه تن از همکاران نزدیک سیاسی اجرای وظیفه میکرد. این شخص کونتر گیوم نام دارد و بعد از مهاجرت به آلمان غربی به حزب سوسیال دموکرات برانت شامل گردید. با شمول خویش به حزب نه تنها یک عضو حزب شد بلکه درین حزب وظیفه ای را بقسم وسیله ارتباط بین اداره برانت و اداره ملی اجرائیه حزب سوسیال دیموکرات اجرا مینمود. گیوم که ۴۷ سال دارد، در سال ۱۹۷۰ بحیث همکار برانت در قسمت پالیسی اقتصادی بکار آغاز نمود گیوم اصلا در سال ۱۹۵۸ به حزب شامل شده و از همان آغاز در فکر آن بود که چطور راه خود را بسوی ارتقاء و پیشرفت در حکومت برانت باز نماید. در حقیقت این خصوصیت او سبب تعجب حلقه های ژورنالیستی شده بود بالاخره مدت کوتاهی سپری نشده که مقامات مسول آلمان غرب کشف کردند گیوم یک جاسوس بود و بر اثر همین امر وقتی وی از یک مسافرت به فرون بازگشت گرفتار شد. همین فعالیت ها و گرفتاری او افتضاح سیاسی بار آورد که در اثر آن ویلی برانت مجبور به استعفا گردید.

روز یک برانت به این بحران مواجه گردید تمام روز مصروف آن بود که در مورد تصمیمی اتخاذ نماید ولی با آنکه رفقایش اصرار ورزیدند از اتخاذ تصمیمی مبنی بر استعفا پیش خود داری کند برانت نامه ای

عنوانی گو ستاف هاینمین رئیس جمهور آلمان غرب نوشته و در آن استعفای خود را اعلان کرد. وی درین نامه تمام مسولیت سیاسی مربوط به قضیه جاسوسی گیوم را خود قبول کرده است.

بدینصورت ویلی برانت که شصت سال دارد و از ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۹ بحیث صدراعظم جمهوری آلمان اجرای وظیفه می نمود از صحنه اداری آنکشور کنار رفت برانت از سال مذکور در راس احزاب ایتلافی سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد حکومت را تشکیل داد. وی با وجود آنکه از چوکی صدارت استعفا داد اعلام نمود که به حیث رئیس حزب سوسیال دموکرات باقی خواهد ماند.

حکومت جمهوری آلمان که برانت در راس آن واقع بود در سال ۱۹۷۰ در مذاکراتی سهیم گرفت که هدف آن عادی شدن روابط بین آلمان غرب و آلمان شرق بوده و هم ایجاد صلح باعد از کشورهای اروپای شرقی بوده است برانت در حقیقت پانی و مبتکر اوست پولتیک جمهوری آلمان است که هدف آن نزدیکی و ایجاد صلح با بلاک شرق بوده است و علاوه تا ویلی برانت در امر دیتانت شرق و غرب نقش بازی داشته است و بدون شک برانت در مذاکرات خلع سلاح شرق و غرب براندگی خاصی داشت وی در امر همین کار های خود توانست جایزه صلح نوبل را کما می کند.

بهر حال، استعفای برانت جمهوری

اتحادی آلمان را در یک بحران سیاسی قرار داد و اولین امری را که بایست هر چه زودتر اجرا کند انتخاب شخصی است بحیث جاه نشین برانت اما یک روز بعد از استعفای او اعلان گردید که حزب سوسیال دموکرات تشکیل جلسه داده و هلموت شمیت وزیر مالیه آنکشور را بحیث کاندید حزب برای احراز کرسی صدراعظمی جمهوری آلمان تعیین نمود. قبل از انتخاب وی از طرف حزبش برای احراز این مقام سنیاستمند ایران حکومت آلمان غرب به چنین امری عقیده گام داشتند.

هلموت شمیت مردیست ۵۵ ساله و بحیث معاون ریاست حزب سوسیال دموکرات نیز وظیفه داشت. مقامات رسمی حکومتی جمهوری آلمان معتقد اند که شاید شمیت می تواند بحیث صدر اعظم آنکشور به تاریخ ۱۶ می طرف قبول واقع شود مقامات مذکور فکر میکنند که وی شخصی با نیروی و صاحب نفوذ است و از دیر زمان باینسو بحیث جانشین برانت فکر میشود.

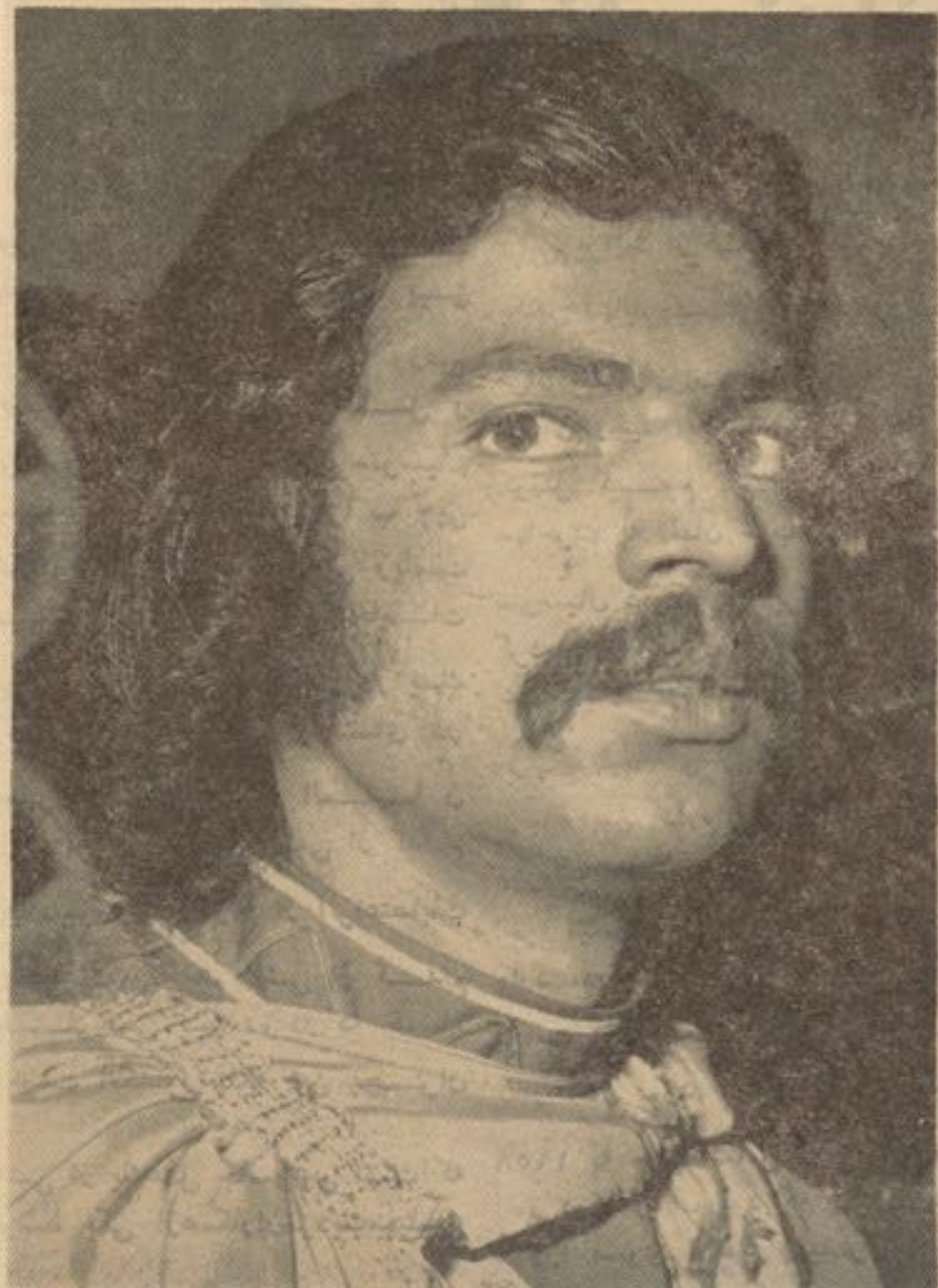
درعین زمان رهبر حزب کو چک دموکرات آزاد والتر شیل وزیر خارجه جمهوری آلمان بحیث کاندید احتمالی فکر می شد. اما این امر در جلسه متحد احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات آزاد مربوط است که در آینده نزدیک صورت می گیرد و کاندید خود را اعلام میکند و در عین حال درین جلسه راجع به تقسیم پست های حکومت مذاکراتی صورت میگیرد.

۰۰۰ شعرها ناسر ودهماندند

قصه رابعه قصه فریاد در گلو خفه
شده زن جامعه ماست در زمان او
و همه زمانهای دیگری که گذشته
است

تا کنون آنچه بخورد بیننده
سینمای کشور ما رفته در مجموع
خود تفاله‌هایی بوده است از
ابتدال شرق و غرب.

ماسکس وارد نمیکنیم؛ اما آنرا از
ابتدال دور نگاه میداریم و باشیوه
هنری بمردم خود میدهیم



در نقش بکتاش

ماجرای زندگی رابعه و بکتاش فلم تهیه‌نمایید؟
در مرحله اول انتخاب موضوع بسراي
نخستین فلم این موسسه که در مورد بحث
بود، هدف آن بود که کاری در زمینه هنر
هفتم در کشور آغاز گردد و خوب آغاز گردد.
از میان داستانهای متعددی که برای تهیه
سناریو ها پیشنهاد گردید قصه رابعه و
بکتاش جالبتر می نمود و آمو زنده تر، این
قصه يك روایت ساده تاریخی و یا داستان
عشق نیست، رابعه گرگتر است که میتواند
سمبولی باشد برای يك زن آزاد اندیش
جامعه افغانی در شرایطی که تمام ضابطه‌های
اجتماعی علیه زن و مقام او تدوین شده است.
- ممکن است بگوئید منظور شما از فلم
آموزنده چیست و این فلم از کدام جهات
اجتماعی و با توجه بکدام واقعیت های عینی
محیطی ما میتواند بمساله آموزش در سینما
راه دهد و مثلا جلوهگر ابتدال گردد؟
وقتی شما از ابتدال نام میگرد که برده
های سینمای کشور ما را به خود اختصاص
داده است در حقیقت پاسخ پرسش خود را
گرفته اید آنچه که تاکنون بخورد بیننده
سینمای کشور ما رفته است چه بوده است
جز تعدادی تصاویر متحرک خالی از احساس
و گاه منظر برای جامعه تفاله ابتدال سینما
هندو ایران و یا آنچه که از غرب در اینجا

عبدالله شادان

رابعه این پرده نشین بلخ بگبار دیگر
از پشت دیوار تاریخ سر میکشد از و رای ابر
های آسمانی بیرون می‌آید و خودش را بیرون
ریز میکند، با همه شخصیت عاطفی اش و
تاثراتش در مقابل ما قرار میگیرد و عشقی
را بنمایش میگذارد که میان او و انسان زمانش
فاصله عمیق و پرنشونی ایجاد میکند.
قصه شور انگیز عشق رابعه به بکتاش
قصه عادی عشقهای زمان ما نیست که با جرقه
ای روشن گردد و با بادی خاموش گراید.
این قصه فریاد در گلو خفه شده زن
جامعه ماست در طول تاریخ، فریاد در مقابل
سنت های که احساس زن را بنجیر کشیده و
مانع رشد شخصیت اجتماعی او گشته است،
فریاد از ضابطه ها و سلطه های یکجانبه‌ای
که داغ‌بیت را بر پیشانی زن حاکم میکنند و با
اجازه تبارز احساس و بیان آنرا نمیدهد.
و زندگی رابعه در مجموع خود با حادثه
ها و رخداد هایش مبارزه است علیه این
شرایط ظالمانه، مبارزه است برای شکستن
زنجیر ها، برای پایان بخشیدن زندگی های
فاجعه آمیز و غم انگیز، و چنین زندگی
است که روی برده سینمای کشور بیاده میگردد.
اولین پرسش متوجه نذیر است، تهیه کننده
و اکتور فلم:
- چه انگیزه ای و ادار تان ساخت که از



سینما عثمان در نقش رابعه

بجز خاندان موضوع عاید فلم چه میشود، بیننده این فلم چه کسانی اند، مخصوصاً که تعداد کم سینماهای کشور نیز این مشکل را دو چندان بزرگ میسازد.

اگر قبول کنیم که مثلاً سگس انطور که تاکنون برای بیننده کم سواد و بیسواد ما عرضه شده است نوعی ابتدال است در هنر عفتیم، ما فقط میگوییم سگس داشته باشیم اما نه سگسی تحریک کننده بکشد انسان بحروم، سگس ما شکل هنری خواهد داشت طوری که ذوق عوام را درست رهبری نماید، در یک جهت خوب و آموزنده و در عین حال ذوقی.

موضوع عاید فلم درست است که مشکل است ولی بهر صورت این ریسک باید صورت گیرد خواه از جانب مریبا دیگری. ولی گویید فروش فلم در منابع داخلی را فروش آن در خارج میتواند جبران نماید. داود فارانی سناریست و معاون دایرکتور فلم هم حاضر است، از او میپرسم فلنامه شما با استفاده از کدام مواخذ نوشته شده است؟

سرفه صدا داری میکند و میگوید:

بهجرت میتوانم ادعا نمایم که در این سناریسو بصورت مشخص از هیچ اثر کلاسیک و یا نوشته معاصرین استفاده نشده است گرکتر رابعه در فلم ما شخصیتی دارد غیر از آنچه که دیگران برای او ساخته اند. میتوانید در این زمینه روشن تر صحبت کنید و مثلاً بگویید میان گرکتری که شما برای رابعه ساخته اید تا رابعه دیگران از نظر شخصیت عاطفی و تائرات روانی و یا آنچه که در مجموع خود این شخصیت را میسازد و تبارز میدهد چه اختلافی وجود دارد؟

تاکنون آنچه درباره رابعه و شخصیت او نوشته شده است بظن توجیبی بوده به عشق و بس نه بنا و سازنده گرکتر او، شخصیت او و مبارزات او اما رابعه از نظر ماکر کتر غیر از این دارد احساس وطنپرستانه تبارز یافته رابعه در این فلم و مشابهت های عینی عاطفی او در همین جهت با بکتاش انکیز.

لطفا ورق بزنید



صحنه ای از فلم ... و شعرها تاسرونده ماندند.

ابتدال و ذوق عوامی در فلم گردیم - شما میدانید که بیننده سینمای کشور ما باین ابتدال عادت کرده اند. شما در اولین فلم خود اگر خلاف ذوق عموم گامه نائرا

داود فارانی:

شخصیت و گرکتر رابعه در فلم ما چیز است غیر از آنکه در داستانها متقدمین و معاصرین برای او ساخته اند.

بنمایش گذاشته شده است نه جوابگوی نیاز فشرهای کم سواد و بی سواد ما بوده و نه هم جالب برای روشنفکر کشور ما که طالسب فلمهای سنگین هنری است و القاء معقول را طریق هنر عفتیم.

از اینجاست که ضرورت بیای ایستادن سینمای ملی مطرح میگردد و خوبتر آنکه آنچه در این سینما به مردم عرضه میگردد روشنگر نمودهای ملی، پدیده های تاریخی و معرف کلچری باشد که بیش از پنج هزار سال درخشیده است.

شما می خواهید ادعا نمایید که نذیر فلم دست اندر کار ساختن فلمهای سنگین هنری



صحنه ای از فلم



فضل الله فرهاد در نقش سرباتک



محمد نذیر در نقش حارث

من برای سازندگی کرکتر های این فلم بصورت مشخص از هیچ داستانی استفاده نبرده- ام اسادر مجموع همه آنها برایم سایه داده اند. سازندگی و تبار زدهنده شخصیت رابعه عشق نیست، احساس وطنپرستانه اوست .

بکتاش نمایندگی از خواست های طبقاتی حاکم بر زمان خود میکند، خواست های طبقه محروم و ستمکش در مقابل امتیازات صدر نشینان اجتماع سیماسیگوید:

رابعه از نظر عاطفی و روانی و از نظر دید اجتماعی هم طراز بکتاش است در حقیقت او بکتاش دوم است و یک رابعه سرد، سر دبه مفهوم واقعی آن



سیما عثمان در نقش رابعه



سدریزین لباس از روی چمدل های صورت گرفته می توانید ادعا نمایید که این لباس ها همان چیزی است که در زمان وقوع حوادث فلم پوشیده می شده است؟

مادر تهیه لباس و انتخاب سدریزین آن از مدل های روزیم ملی و باتوجه به نوعیت لباس های دوره غزنوی و سامانی استفاده نموده ایم. شادان بلب و روی آویزان و خسته وارد اتاق میشود و قبل از دست دادن و احوالپرسی با همکاری بیاله جای را از روی میز بر میدارند و مینوشند، از اوسوال میکنم .

سیتوانی کرکتر بکتاش را آنطور که شتاخته ای و باید بسازی اش بما معرفی کنی.

بکتاش از نظر من در مجموع شخصیت خود نمایندگی از هیونیزم عصر خود میکند بسا این خواست ها مبارزه میکند و می خواهد فاصله عمیق و پرشدنی میان طبقات پائین و بالای جامعه را از میان بردارد، همین خصایص در این شخصیت است که وادارم نمود زندگی او را باز طی نمایم .

از نظر خودت چقدر در این سازندگی و بازتابی شخصیت بکتاش موفق هستی ؟

بوجود آمدن چنان عشقی میان آندو میگردد که در وجود هم تحلیل روند یعنی در این فلم اگر این احساس وطنپرستانه مشابه میان رابعه و بکتاش وجود نداشت این معنی را ارائه میکرد که عشقی هم در میان آمده نمیتوانست، در حالیکه در تمام آثار نوشته شده درباره این واقعه تاریخی مبارزه و حرکت اجتماعی دوش بدوش رابعه و بکتاش بازتابی است از عشق آنان برخورد رومانیک آنها نیست به همدیگر .

- پس شما کاملا از یک نظرگماه تازه شخصیت های فلم را تبارز میدید و در مجموع تم اصلی این شخصیت ها عشق نیست وطنپرستی است؟

بلی همین طور است .
- نظر شما در مورد سیما چیست، او توانسته است در قالب نقش خود نا خسل شود و شخصیت رابعه را تبارز دهد؟
من از کار او راضی هستم سیمایا آنکه تازه کار است و بازی در نقش رابعه او لیسن کار سیمایی اش خوب از عهده این مشکل برآمده است .

داؤد فارانی در نقش گعب



رابعه در حضور پدر فرمانروای بلخ



الفت عروى - در نقش ميرك

در فلم رابعه و بكتاش بيش از يكهزار نفر لشكر ظاهر ميگردند مدت فلم از ۹۰ تا ۱۲۰ دقيقه تخمين شده و تاكنون ۳۰ دقيقه آن فلمبر داري گر ديده است .
بعضي از صحنه‌هاي اين فلم درهرات و با صفحات شمال‌گشور تپيه ميگر دد

بگذاريد ديگران قضاوت نمايند و بعد از ديدن فلم خالق عليل دايسر كتر فلم دربرش يك پاسخ در زمينه تلقى و پر داشت خاصه كه از زندگي رابعه و بكتاش و تراز دى زندگي شان دارد و در اين مورد كه چگونه صحنه سازى ميكنند و كركتر مارابه نمايش مگذارند. ميگويد :

من نقل شان را تايد ميكنم، آنچه در مجموع از اين سناريو بايد ساخته شود تبارز خواست هاي طبقاتي و هيوو نيزم مسلط بر زمان فرمانان داستان است كه اين حماسه را

افريده است اين درست نيست كه عشق را در نهايت آن تجلى دهنده اين حالات خاص و مبارزات بيگير انساني معرفي نمايم ، انسان هاي اين فلم مانند همه انسانهاي ديگر زاده شرايط خوداند. آنكه بر خود دار از امتيازات طبقاتي است با تمام قدرت از آن دفاع ميكنند و در مقابل بكتاش نعا پسند گي مي كند.

ميوانيد بگوئيد در اين فلم چند نفر در مجموع نقش دارند.

دوازده نفر در رلهاي اصلي و بيش از يكهزار نفر سياهي لشكر و در رله هاي فرعي .

ساخترين پرسش براي سيما دختر اول فلم طرح ميگردد، از اومي خواهم شخصيت رابعه را از ديد گاه خاص خود تحليل نمايد و نقاطي عاطفي و رواني اش را بازيگويد .
او ميگويد:

رابعه در مجموع شخصيت خود دختری است و ظنيرست و طرفدار اصل توازن حقوق و عدالت اجتماعي و همين انگيزه است كه او از خواست‌هاي طبقاتي و امتيازات وابسته به آن جدا گردد، در اين راه مبارزه نمايد و بجنگد، او از نظر عاطفي و شخصيت رواني خود هم طر از بكتاش است در حقيقت بكتاش دوم است يك رابعه مرد به مفهوم واقعي مرد است.

من وقتي در نقش او ظاهر ميگردم و در قالب او فرود ميروم احساس ميكنم همه تاثرات او، همه سوز نهان او و همه فرياد هاي در گلو مانده او در وجود من زنده ميشوند و نك مي گيرند و حالت پيدا ميكنند .

رابعه سمبول يك زن واقعي مبارز است در طول تاريخ ماومن افتخار دارم كه در تاريخ سينمائي گشور در نقش او ظاهر ميگردم . اين اولين كار سينمائي شماست؟
بلي-

چه انگيزه اي وا دار تان نمود آغاز گر كار سينمائي گرديد، از سينما چه انتظاري داريد ؟

ذوق و علاقه شخصي محرك من بود ولي آنچه كه وا دارم ساخت بدون در نظر گرفتن شرايط محيط كار سينما واكت براي هنر هفتم را ترجيح دهم خود سناريو است و نقش من .

از او وا ز نسدير فلم كه حا ضر شده است براي ژوندون مطلب اختصاصي بدهد تشكر ميكنم وا ز اتاق خارج ميگردم.



انسان هاي اين فلم مانند همه انسانهاي ديگر زاده شرايط خود اند

په مصنوعي وزرونو سره فضا تدا

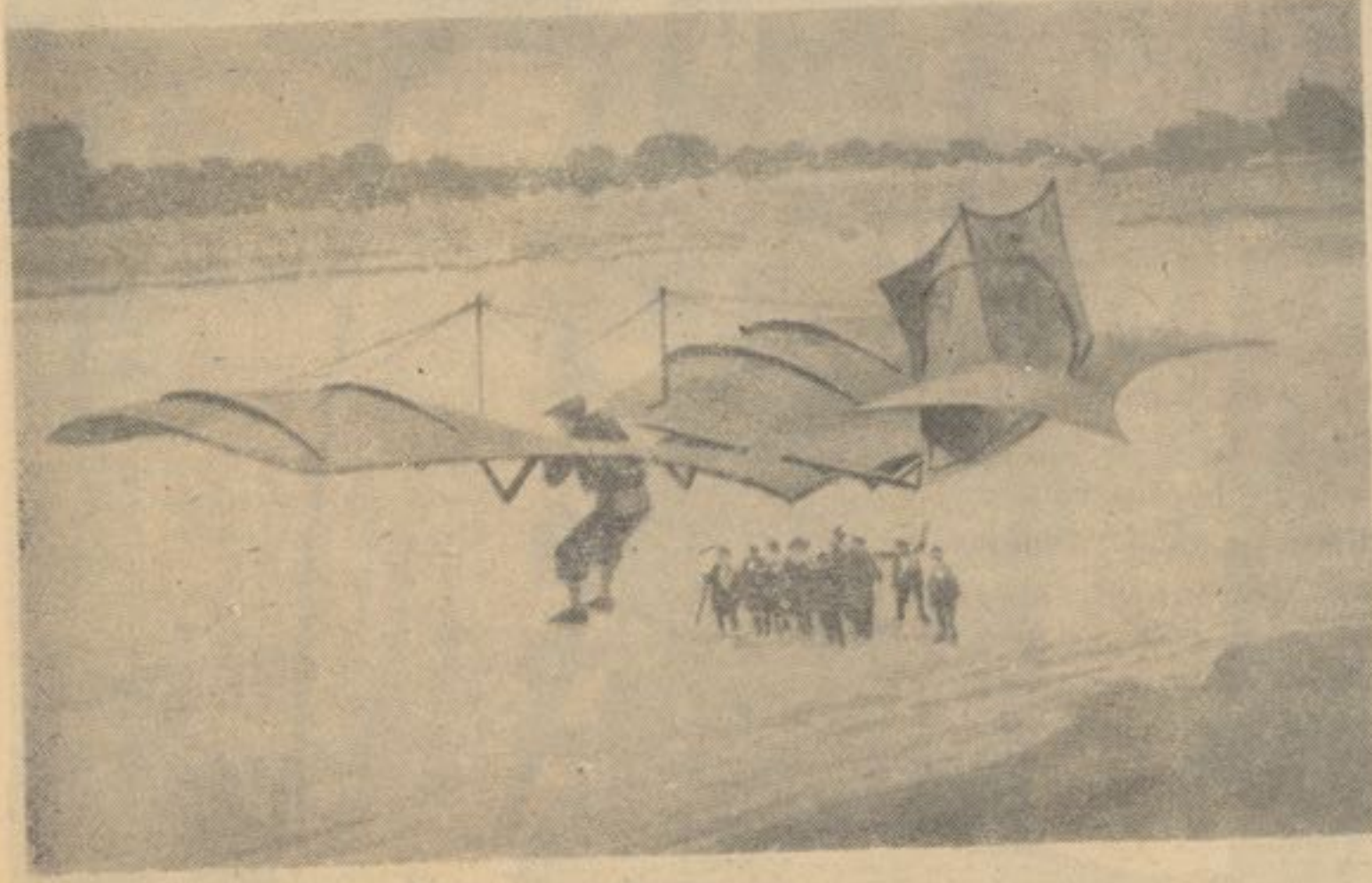


(يانيس) ۳۵ کلن يو ناني خلمی
چې ده مصنوعي وزرونو په مرسته
په فضا کې د آزادۍ الوتنې په سرته
رسولو سره دبشر پخوانی هیلې تر
سره کړه .

په ۱۶۷۹ کال، (دشفورز) په ۱۷۷۲
کال او (دگن) په ۱۸۱۲ کال کې
خوسره ددی دنو موږو درپرتنوخڅه
هیڅ یوه الوتنه بریالی نشول .
(دگن) یخېل الوتنو نکی ماشين
باندی دومره باور درلود چې حتی

دبشار له اوسیدونکو څخه و، دخان
دپاره یوه جوړه مصنوعي وزرونه
جوړ کړ او دهغو په مرسته وکولای
شو چې له ځمکې پورته شی او د
(تراسمین) د سیند دپاسه والوزی
مگر سمد منی راولوید او یوه پنبه
په ماته شوه. وروسته بیا یو انګلیسی
چې (اولیور ما لمسبو ری) نومید،
دخان دپاره دوه مصنوعي وزرونه
جوړ کړ او والوت مگر هغه هم راولوید
او دواړه پنبې یې ماتې شوې. په
۱۴۹۲- او ۱۵۰۲ کلو کې هم
(لیو نارد او نیچی) ایټالیوی نابغه
الوتنی په فکر کېښی ولوید او دغه
هدف په لاره کېښی دالو تګو دالوتنی
او د هغو د وزرونو د جوړښت د
څرنګوالي په څېړنه لاس پوری کړ
اوپه هغه یاد داشتونو کېښی چې لده
څخه پاتې شویدی، د الوتونکو د
وزرونو د جوړښت شکلونه لیدل
کیرې . وروسته له هغه (لیونارد
(او نیچی) دیوه الوتنو نکی ماشين
دپاره یوه طرح جوړه کړه، مګر دزی
تنه فرانسویان وچې لومړنی الوتونکی
ماشینونه یې جوړ کړ یعنی (بسمر)

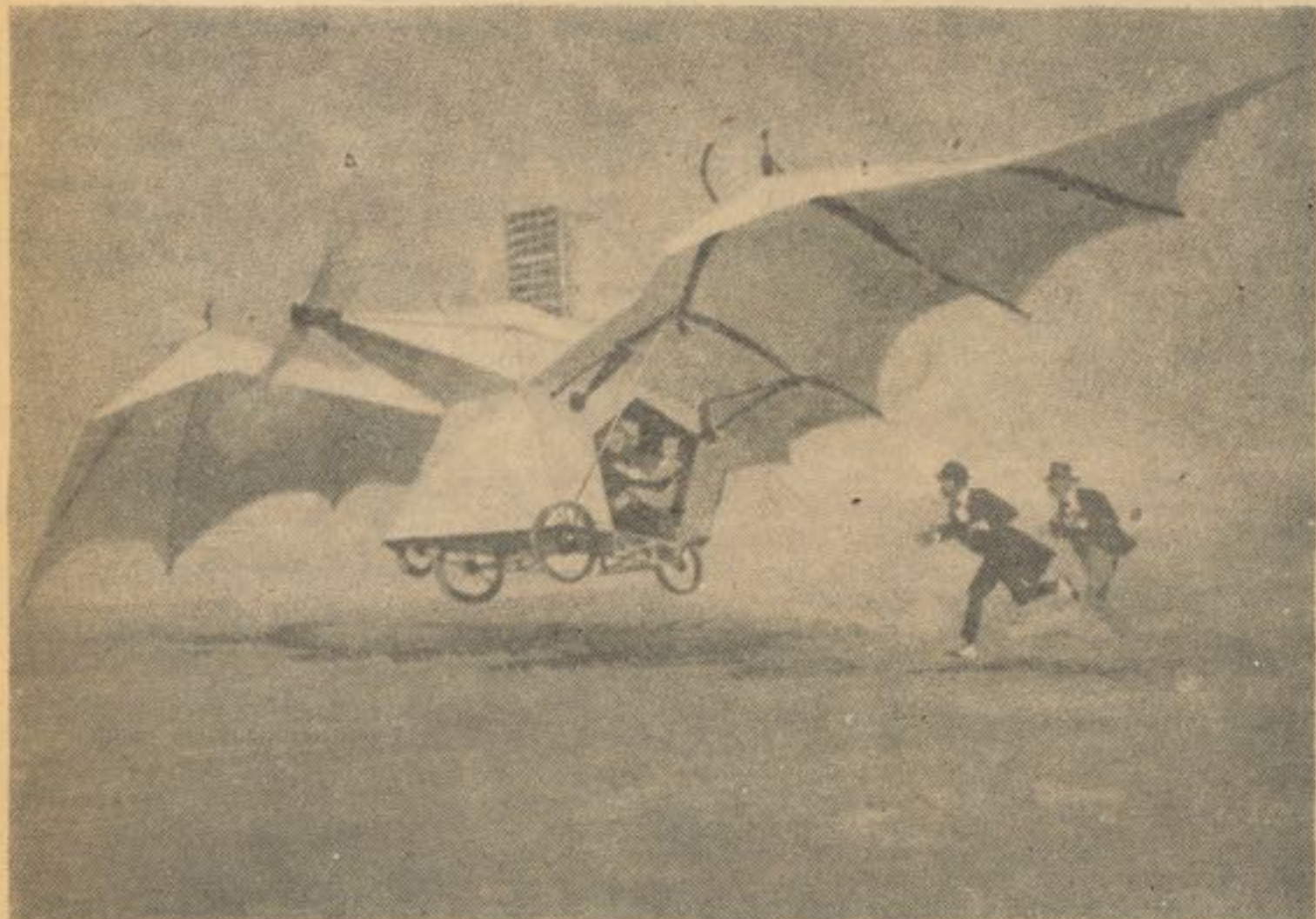
یو تن یو نانی ۲۵ کلن سړی
دلومړی ځل دپاره په دی بریالی
شویدی چې دهغو مصنوعي وزرونو
په مرسته چې یې دخان دپاره
جوړ کړیدی، فضاتپه والوزی .
۱۴۰۹۲- ۱۵۰۲۹۱ کلو کېښی ((لیو
نارد او نیچی)) ایټالیوی نابغه؛ دالوتنی
په فکر کېښی ولوید او د دغه
هدف په لاره کېښی یې دالوتونکو
دالوتنی او دهغو دوزونو د جوړښت
د څرنګوالي په څېړنه لاس پوری
کړ .



دوزرونو په مرسته الوتنه دبشر
له ډیرو سترو آرزو ګانو څخه ده.
انسان چې دخپلو درنو غږو په وسیله
پامخکه باندی ژوند کولو ته اړ شویدی
دآزادو الوتونکو په نسبت یې حسد
کړی اوله همدغه امله یې هڅه کړیده
چې فضا ته دالوتنی دپاره وسایل
پیدا کاندی. الوتکی، راکتونه او
فضایی بیړۍ. دهمدغی آرزو نتیجه
او شمه ده، مګر هغه خوند چې
پخپلو وزرونو الوتنه یې لری،
د الوتکی سره یې
نه لری. له همدغه امله ده چې له
بېړیو راهسې او زمونږ په عصر کې
هم پوهانو او ماجرا غوښتونکو
کسانو هڅه کړیده او کوی یې چې د
بشر دپاره وزرونه جوړ کړی ترڅو
وکولای شی دهغو په وسیله فضا ته
والوزی .
دپنځلسمی بیړۍ په پای کېښی
یو ایټالیوی ریاضی پوه چېر (پرووزر)

لومړنی څوک چې وکولای شو د څوسوه مترو په لږوالي فضا ته والوزی، د (اتولیا نتال) په نامه
یوالماني و مګر هغه د ۱۸۹۶ کال د اپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کېښی مړ شو .
ژوندون

فرد انسان الو تنه دبشر ستره هيله تر سره كره



ليونارد داوینچی دیوه الوتونکی ماشین دپاره یوه طرح جوړه کړه، خودری تنو فرانسویانو ددغه طرح په مرسته د الوتونکو ماشینو نو په جوړولو بریالی شول، مگر درې واړه پخپلواک الوتونکو کښی دناکامی سره مخامخ شول.

خلکو ته یی بلنه ورکړه چه یوه کښی سره راغونډشی اودده د الوتنی ننداره وکړی. مگر دهغه بالون سره سره چه پخپله ملاباندی یی ترلی و نشو کولای چه له خمکی پورته شی او والوزی. خلك ورباندی پوپ وکړ او پیر یی ووهل . په ۱۸۳۳ کال کښی د «باکین» په نامه یو سړی په ۱۸۴۴ کال کښی یو بل سړی د (لتور) په نامه او په ۱۸۷۴ کال کښی د (گرف) په نامه دریم سړی دهغو الوتونکو ماشینو نوداز موینی په وخت کښی چه پخپله اختراع کړی و ، سقوط وکړ او مړه شول په ۱۹۲۷ کال کښی هم د (کلم - سون) په نامه یو امریکا یی پیلو ت دخپلو مصنوعی وزرونو دازمویلو په وخت کښی مړ شو . لو مړنی خوک چه وکولای شو دخوسوه متروپه لوړ والی فضا ته والوزی ، د (اتو لیلیا شمال) په نامه یو المانی و. مگر هغه هم د ۱۸۹۶ کال د اپریل په ۲۴ نیټه په دغه لاره کښی مړ شو .

پورته کښی او هغه وخت چه دموتور گړندیتوب په یوه ساعت کښی خلوینست کیلو مترو ته نه وی رسیدلی چه (یانیس) په یوه ثانیه کښی د ۱۳ مترو په چټکتیا لوړخی اودده دافقی الوتنی گړندیتوب په یوه ساعت کښی ۱۳۵ کیلو مترو ته رسیدی او کله چه ټاکلی لوړوالی ته رسیدی دهغه لوړوالی چه د فو لادی کیبل داوړدوالی سره سم وی، کیبل خوشی کوی اوله هغه وروسته دخپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی به آزادچول الوتنه کوی .

(یانیس) کولای شی چه پخپلو وزرونو سره دواوړوټه له ډکو څوکو څخه تیر شی لومړی ځان د درې خواته غور خوی او وروسته بیاد خپلو وزرونو په مرسته په فضا کښی الوتنه کوی. که بادله مساعدی لوری څخه وی یعنی دباد گړندیتوب په ساعت کښی له ۲۵ څخه تر ۴۵ کیلو مترو پوری وی (یانیس) حتی کولای پاتی په ۶۳ مخ کی

د (یا نیس) د اختراع په وجه اوس اوس بشر خپلی یوی ستړی هیلی ته رسیدلی دی. د (یا نیس) مصنوعی وزرونه دوه نیم متره اوږد والی او شل کیلو دروند والی لری . دغو وزرونو په مرسته بی له دی چه له کوم ماشین څخه پکښی کار واخیستل شی د سلو مترو تر لوړ والی پوری الوتنه کیدای شی . مگر د (یا نیس) د مصنوعی وزرونو غټه نیمگړ تیا داده چه نو موړی پخپله نشی کولای له خمکی څخه پورته شی ځکه تر اوسه هیڅ یو انسان په دی بریالی شوی نه دی چه د کوم ماشین له مرستی نه پرته یوازی به خپله قوه له خمکی څخه والوزی. له همدغه امله په لومړیو شیبو کښی یوموتور چه دیوه فولادی کیبل په وسیله د (یانیس) مصنوعی وزرونو ترل شویدی ، په حرکت راځی او (یانیس) وړاندی راکشوی هغه له یوی دندازی څفاستی اوزور وهلو څخه وروسته له خمکی څخه نور توان ورکوی ، یعنی په دغو و وزرونو سره کیدای شی چه په فضا کښی نه یوازی به مستقیمه کرښه بلکه په هره خوا په ښی کیسه، مخامخ او د شااله خوا و الوتل شی یا نیس ددغی الوتنی په باره کښی وایی - (زه د خپلو مصنوعی و وزرونو سره په فضا کښی هرډول او په هره خوا کښی چه وغواړم الو تلای شم ، زه دخپلی خو ښی تر برخی پوری لوړ تلای شم او هر وخت چه می زړه و غوښت ښکته کیږم . کولای شم چه له خمکی څخه په آرامی سره والوزم یا پر مخکه کښیم . د غره د څوکی له پاسه د الوتنی په حال کښی تیریدای شم . په فضا کښی زما د خنډ او الوتنی ریکا ډاوس اوس ۲۵ دقیقی دی . مگر کله چه می خپل وزرونه بشپړ کړ، دغه موده به زیاته شی تر اوسه پوری په فرانسه کښی څلور تنه په مصنوعی و وزرونو سره د الوتنی له امله مړه شویدی ، مگر

مگر په پای کښی یو سړی پیدا شوی چه به رښتیا سره یی فضا ته الوتنه کړیده او هغه یوتن یو نانی د (یانیس - توماس) په نامه چه پنځه دیرش کاله لری اود پیری د ماشین متخصص دی . (یانیس) دوه کاله مخکښی و کولای شو چه دخپله اختراع شوو وزرو نو په وسیله به رښتیا او آسانی سره والوزی او اوس یی نوم په نړی کښی دیوه قهرمان په حیث پیژندل شویدی . (یانیس) پخپله داسی وایی (ما په ۱۹۶۹ کال کښی د (بیل - مویس) په نامه د یوتن آستر لیا نی سره د (فرانسس او گالو) په نامه په یوه مهندسی نقشه باندی کار کاؤ او په پای کښی می و کولای شو د ځان دپاره یوه جوړه مصنوعی وزرونه جوړ کړم او هغه ته د (رلسا وزرونو) نوم ور کړیدی یوه جوړه د یانیس اختراع شوی وزرو نه پدی ډول دی چه فضا ته د الوتنی په وخت کښی انسان ته دما

میز مدور ژوندون

سرا رهنمائی کنید

به گروه محترم مشورتی مجله ژوندون !
احترامانه برایم را برایتان شرح می-
دهم و امیدوارم با بذل توجه و تعمق به اهیت
آن مرا رهنمایی نموده و مسئولیت و تکلیف
بند را روشن سازید .
از یکسال به اینطرف توسط شخص دیگری
با مردی دوست شدم که فوق العاده انسان
شریف ، فداکار و دوست داشتنی است .
این دوست جدید من چند سال قبل با
یک دختر نسبتاً زیبا آشنایی پیدا کرده با آنکه
زن و چند طفل داشت این دوستی را آنقدر
ادامه داد که منجر به ازدواج آن دو گردید .
این گاون عشق و محبت خیلی زود زیر
بادهای زمان خرد شد و برانه های آن صدای
با مطلوب آن دو انسان انعکاس میکرد .
روش نامطلوب آن دختر و عشقی که دوست
من از او بدل داشت باعث شد که دوست
من از فامیل یعنی پدر و مادر و برادران خود
جدا گردیده و چندی بعد زن اول خود را با
چند طفل ترک نموده و با این دختر جداگانه
خانواده ای را تشکیل داد .
حالاتها دارای چند طفل هستند ، دوستم
روزانه چارده ساعت کار میکند عرق میریزد ،
تلاش میکند تلاش برای یک زندگی بهتر بخاطر
عشق خود بخاطر اطفال خود و محضول این
همه رنج و تلاش روزانه را بدست خانم خود
میدهد تا او هر چه خواست بکند . هیچ نوع قید
و قیودی در هیچ قسمت زندگی خانم خود
وضع نکرده است و هر چه او گوید دوستم
چنان کند .. اما ...
با این همه فداکاری و دوست داشتنی ... زنی
آن زنی که دوستم زندگی خود و چند نفر دیگر
را قربانی او کرده است آن زنی که
دوستم بخاطر سعادت او همه کار میکند ،
تلاش میکند زحمت می کشد ... آن زن ..
برایش خیانت میکند .
وقتی این مسئله را دانستم بنای نصیحت
را گذاشتم ... حقایق تلخ زندگی را برایش
گفتم هر چه یاد داشتم برایش گفتم در
آخرین تحلیل او گفت بتو مربوط نیست اگر
خودت هم خواسته باشی می توانی
واقعا حجات کشیدم .. بانهم دو باره
تلاش کردم داستانها ساختم و گفتم اما نتیجه
نداد تصمیم گرفتم مسئله را با دوستم طرح کنم
اما بخود لرزیدم از آنچه او در مقابل همه
فداکاری ، انسانیت و گذشت خود از زنی
بیستد
نمیدانم چه کنم تکلیف من چیست
ایاز زندگی او شان کنار بروم و بگذارم هر چه
هستند باشند ؟ . آیا می توانم کدام عمل
مثبت انجام دهم ؟ . آیا می توانم او را
اصلاح کنم ؟
آیا این مسئله را با شوهرش طرح کنم ؟ . یا
دیگر دوستان طرح کنم ؟ . نمیدانم .
امیدوارم مرا جدا رهنمایی فرمایید . ممنون
میشوم چون از این ناحیه خیلی رنج می برم و
تأراحتی شدید دارم . با عرض حرمت .
ع ، الف

ضابطه های خانوادگی و محلی و بدون داشتن
درك قبلی ازدواج نموده اند تفاهم بیشتری
در زندگی شان راه یافته است؟ پاسخ باین
پرسش به عهده شما .

استاد امید .

من عقیده دارم که تمام از دواج های
گذشته در بنیاد خود خوش بختی زن و شوهر
را تا این نهموده است بلکه شرایط و ضابط
های قرار دادی حاکم بر شریک شدن دیروز .
امر و ز باتمام قدرت خود در روستا ها و
شهر های کوچکتر یعنی در زندگی بیش از
هشتاد فیصد مردم ماحاکم است . همان
شیوه ها و رسم و رواجها ، همان
سنن و همان خرافات و در مجموع خود انتخاب
و خواستگاری از فامیل و قبول و رضایت جبری
از دختر و پسر . اگر قبول کنیم که ازدواج جاهای
گذشته در چهار چوبه چنین شرایطی توانسته اند
نقشی در تحکیم روابط خانواده داشته باشند
باین دلیل که این شرایط باستانی یک
قشر محدود همین اکنون هم در زندگی مردم
تحمل میگردند ، باید شیوه های موجود
از دواجهای دهات و شهر های کوچک را هم خوب
بگویم ، در حالیکه اینطور نیست؟
در گذشته طلاق و جدایی میان زن و شوهر
کمتر صورت میگرفت و دلیل آن محبت و
سازش واقعی نبود مرد طلاق را نوعی
تنگ اجتماعی محسوب میکرد و زن طلاق شده
هم در انتظار معنی میوه فاسد شده را میداد
از جانبی مرد حاکم مطلق بود و زن محکوم مطلق

به همکاری هتل سمین زر
غذای خوب با سرویس عالی فقط در رستوران هتل سمین زر
کافی هوز سمین زر همه روزه از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب در خدمت
شما .

زیر نظر گروه مشورتی ژوندون

باشتراك :

استاد غلام علی امید: هنر مند تلاش

سید بی بی نقی: ژورنالیست عضو تفتیش وزارت معارف

س - محبوب : شغل آزاد

مریم محبوب : عضو مسلکی ژوندون

نظارت : از نجیب الله رحیق و روستا با ختری

نجیب الله رحیق .

ژوندون برای پاسخهایی باین پرسشها
به منظور اینکه جوانان میتوانند از تجارت
نسل سالمتر در زمینه های بهبود روابط
خانوادگی و استحکام بخشیدن به آن استعاده
نمایند ، در این دور این سلسله بحث ها
این مساله را طرح مینمایند و از شما دعوت
میکند که باین پرسش پاسخ بدهید
که :
چرا جوانان با آنکه با اساسی عشق قبل از
ازدواج و رضایت و انتخاب شخصی بنیاد زندگی
زن و شوهری را میگذرانند از توا فسق و همگونی
فکری کمتری بر خود دارند و پدران و مادان
که با شرایطی کاملاً اختیافی و زبر سلطه ها و

آیا همانطوریکه عده ای از جوانان ما ادعا
عشق ، شناخت و درك قبلی دختران و پسران
از وجود هم دیگر شان ، تنها عامل و اساس
تحکیم روابط زن و شوهر بعد از ازدواج
است ؟
در این صورت نسل سالمند که در شرایطی
خاص ، بدخالت مستقیم پدران و مادران و بدون
داشتن شناخت ابتدای قبلی از احساس و نحو
تفکر همسر آینده خود ازدواج نموده اند ،
چگونه توانستند یک عمر با صمیمیتی بیشتر
و اختلاقی کمتر در کنار هم زندگی نمایند .



اشتراك کننده گان میز مدور ژوندون

در خدمت خانواده ها

قصه غصه ها

شما بگویند، شما مشاورین عزیز صفحات خانواده زودنوں اگر این دختر این چشم و گوش بسته فریب خورده که ناگهان احساس میکند همه تقوا و طهارت بالودگی گراییده است از ترس رسوائی و بیم از نگاه های تحقیر آمیز دیگران راه فرار در پیش نگیرد، چه کند؟

تازه اگر بخانه بماند سر زوشت دردناک دیگری در انتظار اوست، پدری که در تمام عمر از یاد برده است که پدر است و صاحب مسؤلیت، ناگهان تعصبات او زنده میگردد فریاد میزند، رسوائی راه میاندازد و در آخر نیز با این دختر رامیکشد و با اینکه آنقدر شکنجه اش میدهد و تحقیرش میکند که خود از زندگی بیزار گردد سه - بسرخاله و پسر عمه که خود صیغ ناشام بیراهه فریب راهی - بمانند و برای جلب نظر دختر هوسابه و بدبخت نمودن او باعم مسابقه دارد، رنگ های گردنشان می بندد، صورتشان ارغوانی میشود و در حالیکه نف سربالا میاندازنند میگویند: این تنگ تحمل کردنی نیست.

امان راه اول را انتخاب نمودم، فرار از خانه و بدم از آن شهر، پناهنده شدن به پسر کس و ناکس دروغ شنیدن و بهرور عادت کردن باین دروغها و بدم آشنا شدن با بکزن و وسیله معاملات او گشتن و اکنون هم آلوده، بی پناه و بی دوست با سر نوشتی تلخ و زندگی ننگین.

نمیدانم پدرم چه کرد، شنیدم که مادرم سخته گرد و شالوده خانواده ما از هم پاشید.

نمی خواهم جای صفحات شما را بیش از این بگیرم فقط به مادردان و پدران بنویسید تا گرگها زنده اند بیشتر مراقبت بره های چشم و گوش بسته خود باشند، بنویسید که اگر پدرم شنید مرا قب خا نواده اش میبود، اگر مادرم هوسیارانه تر معنی دوستی و دوست داشتن فرزندش را درک میکرد اکنون سر نوشت من چیز دیگری بود.

اما حالامقدار تریاکی که بدست آورده ام نمیدانم برای گشتم کافی است یاخیر؟

از آنروز که راه زندگی ام را گم کردم، تا امروز که قصه برداشته های دیربای زندگی ام میگردم و شب زاده ام، بیش از ده سال میگذرد و حالا که این سطور را برای شما و به مقصد هوشدار و انتباه شما می نگارم، بار خاطرات سیاه و پیرانده این سالها روی دوشم سنگینی میکند و مرا از زندگی بیزار میسازد.

آخر ساده نیست ده سال قبل دختری بودم درس خوانده، زیبا و دوست داشتنی که در آغوش پدر و مادر مهر بان همه خواسته هایم برآورده میگردید و هر جا که قدم می گذاشتم نگاه های حسرت بار دیگران بدرقه راهم بود، اما امروز زنی هستم بد نام و بدبخت که حتی تحمل وجود خودم برای خودم هم مشکل شده است و ناممکن، زنی که تمام لحظات زندگی لغت آوری و یادگیری را در خلوت غم انگیزی میگذرانم که گاه صدای نفس های تب آلود و هیجان زده و نرد گناه روزی سکوت آرا در هم می کشند و گاه صدای فریاد هراس آلود زنی که از من می خواهد بازهم

شاید شما خانواده های خوب و نجیب، شما انسانهای خوشبخت بگویند من که راه زندگی را گم کردم و از راست با انحراف پیچیدم سزاوار چنین سر نوشتی هستم. اما باور کنید این زندگی را من خودم برایم نساختم، آنچه که من امروز دارم سر نوشتی است که دیگران برایم ساخته اند و پرداخته اند. این دیگران بودند که در راهم جاه گزیدند و مرا چشم بسته در آن سقوط دادند.

این پدرم بود که بر توجه به سرو و لبت های خانوادگی اش تمام لحظات زندگی اش را در قمار گذشتاند و درمستی با دوستانش. این مادرم بود که گمان میکرد تنها بت دوستی در شنیدن هر دروغ من و پذیرفتن آن و پنهان داشتنش از پدرم می تواند باشد و بس.

و این آن مرد آلوده و غرق در منجلاب گناه بود که احساس پاک و نیالوده دختری معصوم را به هیچ گرفت و زندگی اش را با داد و بیداد و بدم بگروزد آن دختر را در انتظار خواستگاری نگاه داشت و خود نا جوانمردانه راه گریز در پیش گرفت و روانه خارج گردید.



به فامیل خود نشان نمیدهند و این مو چوب میگرد که زمینه های آستی در برتر بو جود آید و سازندگی گردد.

از جانبی حیواشرم نزد دختر ان و پسران دیروز بیشتر بود و این علتی میشد برای اینکه از کسو زنان و شوهران کمتر در مقابل هم حالات خصمانه داشته باشند و از جانبی برای گفته ها و تصامیم بزرگان ارزش بیشتری قابل گردند.

سید بی بی تقی:

یکی از علل واقعی موجود نبودن اصل تفاهم و سازش فکری میان زنان و شوهران جوان و بروز اختلافات و کشیدگی ها این است که سطح توقعات هر دو طرف زبان و بیشتر از حدود توان برای بر آوردن آن میانند و دیگر مساعد شدن زمینه ها برای هوسرانی.

من در شرایط حاکم در محیط عشق را رد میکنم و اعتقاد دارم که عشق به مفهوم واقعی آن نه در گذشته وجود داشته است، نه امروز وجود دارد و نه هم این حالات منشاء گرفته از محرومیت ها میتواند نقشی در تحکیم روابط میان زن و شوهر داشته باشند.

نظر من این است که وقتی پسرو یا دختری فقط باتکای احساس خود که بیشتر هوسی است لجام گسیخته همسرش را انتخاب نماید این انتخاب نمیتواند معقول باشد و یک علت دوام بیشتر و استحکام بیشتر روابط دوسانه میان زنان و شوهران در گذشته هم چنین بوده است که هوس درزندگی شان به معنی عشق گرفته نشده و دختران و پسران جز بانظارت و مراقبت پدر و مادر خود ازدواج نموده اند.

در گذشته به مساله تربیت توجه بیشتر میگردید و به فیصله های خانوادگی ارزش زیاد گذاشته میشد و این دو انگیزه ای بود برای انتخاب بجا و معقول.

مریم محبوب:

و هیچ کدام از این دو واحد قرارداد برای این تقسیم قدرت غیر عادلانه ایرادی نداشتند هر دو فکر میکردند سر نوشت، داغ این حاکمیت و محکومیت را به پیشانی شان حک نموده و آنها در نگه داشتن آن وظیفه اساسی دارند، طبعی است در چنین شرایطی زمینه ها برای برخورد فکری و وجود آمدن اختلاف نظر میان زن و شوهر سازش نمیکند.

اما باز هم شاهدیم که در میان خانواده های منور گذشته از داوچها واقعا شاد، سعادت مند و موفق یافت میشده است که اغلبا در شهرها این زنان و شوهران دیروز نسل سالمند خوشبخت امروز را تشکیل داده اند برای این برش که رمز موفقیت آنها در کجا ست من ازدو علت نام میگیرم.

اول انتخاب دستجمعی و دوم وجود حیا نزد دختران و پسران و اعتماد آنها بان انتخاب پدران و مادرانشان.

در گذشته وقتی مساله از دواج پسری مطرح میگردید در انتخاب همسر او تمام اعضای فامیل و بزرگان خانواده سهم داشتند کسی نداشتند، صحبت میگردند، شرایط خود را با شرایط فامیل دختران نظر اخلاقیات عمومی فکتور اقتصاد و موقف اجتماعی موازنه می نمودند و بعد هم دستجمعی تصمیم میگرفتند و خواستگاری می نمودند، فامیل دختر نیز با این شرایط معلومات خود را درباره پسر فامیل او و شیوه زندگی و موقف پولی و اخلاقی اش تکمیل می نمودند و بعد در یک جلسه خانوادگی که غالباً تمام خویشان نزدیک در آن اشتراک می نمودند موضوع را مطرح می ساختند و تصمیم نهایی را اتخاذ میکردند. هر گاه بعدا میان این زن و شوهر اختلافی می افتاد باز هم همین مجالس بود و همین جلسات و جمع شدن خویشان و خانواده های هر دو طرف و کوشش دست جمعی برای آشتی دادن زن و شوهر، در حالیکه اکنون انتخاب فردی است و نه جمعی و در موقع بروز اختلافات خانوادگی هم زن و شوهران علاقه ای به مداخله دیگران در امور مربوط



لطفا ورق بزنید

پاسخ‌های کوتاه

انحراف بدوش شماست ، شما که با استفاده از احساس ناپخته ، چشم بسته و کمبودهای عاطفی او شخصیتش را پایمال ساختید و ...
 آقای محترم !

شیوه زندگی خود را تغییر دهید ، این همه خود خواه نباشید که بخواهید سعادت انسان دیگری بظاظر اطفای غرور شما به بد بختی مبدل گردد ، در مورد انتقام هم باید بگوییم اگر واقعا کسی باشد که در این جریان مستحق انتقام باشد شما هستید نه آن دختر اگر خواستید یکره روز مشاور این صفحه در این مورد خودمانی تر باشما صحبت می کند

محترمه س. م افسانه مقدم از کابل
 چه چیزی شما را وادار ساخت که یکبار دیگر بدون در نظر داشت رخداد های گذشته و تجارب خودتان با آن دوست سابق خود اعتماد کنید ؟

مگر بزرگن سالیانه چندرو تاچه زمان باید اسیر هوس خودباشید و کورگورانه در راهی قدم گذارید که بی بازگشت است و تباهی آور؟ آن مرد باستاند گفته های خود تان، شما را فقط برای اطفای غرور و پر کردن لحظات زندگی خود خواسته است و گرنه میتوا نست این همه سالها فریب تان ندهد و با شما زندگی مشترک داشته باشد

در این جریان تاسف بشما است که بدون در نظر داشت واقعیت ها باز مانده حیثیت خود و شهرت نیک چند انسان دیگر را که باشما سرنوشت مشترک دارند در پای این هوس قربانی میکنید

دوست عزیز! شما وقتی اجتماع و قرار داد های اجتماع را به هیچ میگیرید ، وقتی نظراتان در باره خودتان تا آن حد تحقیر آمیز است که میتگارید : « من خودم را قبلا فروختم» نباید از هم دیگران توقع دوستی داشته باشید

ماه شمادر مورد آن چهره دوم زندگی تان هم مشوره ای نمیدهیم چه اطمینان داریم او هم باصفای باطن خود نمیتواند شما را تحمل نماید و راه زندگی تانرا از جهت انحراف تان بازگرداند فقط بشما توصیه میداریم یاد داشت های یکدختر فریب خورده را که در شماره های آینده برای آتیه خانواده ها در همین صفحات وزیر همین عنوان نشر میگردد بخوانید ، یادداشت های این دختر پس منظر راهبایی را که شما در پیش دارید به خوبی می نمایاند

امیدواریم این یاد داشت های صمیمانه بتواند تعیین گرواه زندگی شما باشد و بوجود آورنده روزهای خوش در زندگی تان الله یار و حافظ تان باد

اگر زن و شوهر ۵ یروز مسالمت آمیز در پهلوی هم میزند یستند و کمتر کار شان با خلاف و جدایی میکشید، گذشته از تقسیم غیر عادلانه قدرت میان زن و شوهر و عوامل دیگری که از آن صحبت گردید باید از شرایطی نام گرفت که این حکومت را سازندگی میکرد و حا کمیت را تثبیت ، زن دپروز شهر نشین که سر نوشتی مشابه هم جنس ده نشین امروز خود داشت مقید بود، آزادی نداشت، در اجتماع راه نیافته بود، امکان تحصیل برا یش میبا نبود و در مقابل مرد فکتور اقتصاد رادر دست داشت و این باو قدرت می بخشید و حاکم میشاخت

زن امروز شهرنشین که موافق اجتماعی یافته است که تحصیل میکند و دوش بدوش مرد مخارج خانه را تامین مینماید بخود حق میدهد که در موازنه قدرت و تقسیم آن از حق خود دفاع نماید ، در حالیکه مرد زیر تاثیر تلفیقات و شواهد عینی دیده است که پدرش حاکم بوده است و مادرش محکوم نمیتواند یگباره از حجم حاکمیت خود بکاهد و این انگیزه اختلاف میان زن و شوهر با سواد با دانش امروز میگردد

بقیه در صفحه ۶۶

محترمه ط. پروانه ازهرات!

شیوه برخورد شما با پدرتان قابل انتقاد است ، پدری که امکانات تحصیل را تانهای ترین حدی که در شهر شما میسر بوده است برایتان فراهم آورده و اکنون هم مانع ماموریت شما نمیکرد که کهنه فکر است و نه هم پیر و اندیشه های خرافی ، این شما هستید که بی توجه به حقوق پدری او و زحماتی که برای

شما رساندن شما متحمل شده است بظاظر برداشت و تلقی نادرست خود زمینه جنجال خانوادگی را مهیا میکنید
 فراموش نکنید که سنت شکنی و پیروی از مدتها جایی معقول است که به حیثیت خانواده لطمه نزند باید پدرش این مشوره دوستانه می بینیم ازدواج های نسل سالمند شاد و موفق است هم به همین دلیل است که گذشت و اینار میان زن و شوهر وجود داشته است

محترمه س. هما از کابل!

چرا باید با گذشت این همه سالها از درک و شناخت شوهر خود عاجز باشید؟ همین عدم شناخت شما از روحه اوست که موجب میگردد ذوق او را نفهمید ، خلاف توقع و خواسته او حرکت نمائید و در نتیجه او را از خانه گریزان سازید

مرد واقعی آسایش خود را در خارج از منزل کاوش میکند که آنرا در خانه خود نیابد، بسر و وضع خود بیشتر رسیدگی کند، از کودکان خود غافل نباشید و بگوئید ذوق و سلیقه شوهر تان را تشخیص دهید و با آن موافق گردید خواهید دید که آنچه میخواهید بدست میاورید ، ماهم از شما متشکریم

بناغلی ن. س. فرید!

دست حدس زدید ایشان همان نطق امثل رادیو می باشند و از لطف شما هم امتنان دارند

بناغلی محترم ب. الف از کابل!

خود خواهی بیش از اندازه شما موجب میگردد که دیگران کمتر در مورد شما خوشبین باشند ، شکی نیست که شما انسان رو شن اندیش و نجیبی هستید ، اما بهتر است در برخورد ها ، فضاوت ها و نحو پیش آمد خود با دیگران محتاطتر باشید و احساس دیگران را احترام کنید آنوقت خواهید دید که این دیگران صمیمانه تر دوست تان خواهند داشت و احترامتان خواهند نمود ، موفق باشید

بناغلی محترم فیروز از چنداول کابل!

ما نظر شما را در مورد آن دختر تایید میکنیم ولی محکومیت او را ذلیلی برای تبرئه شما بحساب آورده نمیتوانیم

میگوید اودیوانه است و همراه فریبکار است و متظاهر اچانا که این طور باشد و باز هم بدعای شما اودختری باشد منحرف از راه راست ، قبول کنید که لاف زب گناه این

آید ؟
 شما از عشق و آنهم در شرایط فعلی دفاع می کنید و من یاد آور میگردم که چنین عشق های نمیتواند بوجود آید ، در این جادایر روابط دختر و پسر در زنجیر های تعصبات خانوادگی اجتماعی ، اخلاقی و ... پیچیده شده است

میان دختر و پسر فاصله پرتشدنی ایجاد شده است و این موجب میگردد که شناخت ها بیش از اینکه عینی باشد رویای گردد و دور از واقعیات
 من فکر میکنم خوبترین ازدواج ، ازدواجی است که با تصمیم دستجمعی ، دخالت پدر و مادر و توجه به فکتور تربیت صورت گیرد و بهترین عشق هم بعد از دواج است که با اینار و گذشت دوجانبه و متوازن نگا هداشتن توقعات در حدود امکانات میسر است و عملی و اگر می بینیم ازدواج های نسل سالمند شاد و موفق است هم به همین دلیل است که گذشت و اینار میان زن و شوهر وجود داشته است

نجیب الله رحیق!

آنچه شما از آن یاد می کنید گذشت نبوده بلکه نوعی جبر سرنوشت بوده است ، در محیط ما جامعه مائریطی که زن رادر سطح یک وسیله معاملاتی و یک کالای اقتصادی پائین می آورد و مرد راحاکم برسر نوشت او

گذشت و اینار یک جانبه را نیز به او تحمیل میکند و میقبولا ند تادیده ایم زن محکوم بوده کالاسوی خوب باشد ، آسیزی و رانیک بداند و نیم عمر خود را پای دیسکدان سیاه بگذراند چارو کند ، فرشتگان از چه مواظبت نماید و در مقابل مرد حق داشت که از آرزوی به مفهوم گسترده آن برخوردار باشد سر گرمی و تفریح داشته باشد و در تمام لحظات خوش زندگی خود تنها باشد و زن سهمی از آن قابل نگردد

برده صفت این همه بی عدالتی را تحمل نماید ، خشونت مرد را بپذیرد و اچانا اگر خواست مرد برآورده ، نگردد و یا کم برآورده گردد تحقیر شود ، کتک بخورد و درگوشه منزل اشک بریزد و خودش را تسکین دهد
 اگر زن سازش میکند و کرنش ، ایشار میکند و فدا کاری آنرا خود نیز برفته است ، با و قبولانده شده و تعین سرنوشت گردیده است گذشته را آنگاه میتوان سازنده گفت که یک جانبه و بنفع یکی و بر ضد دیگری نباشد ، در آن منافع هر دو طرف یک پیمان حقیقت گردد و احترام شود ، تقسیم قدرت عادلانه باشد و وساحه صلاحیت هادر منزل متوازن که این طور نیست و در شرایط کنونی نمیتواند عم که باشد

در پهلوی همه آنچه که گفته شد و با آن اشاره گردید فکتور اقتصاد را نقش آنرا در روابط خانواده نباید از نظر دور داشت

میگوید آنرا رد میکنید و نقش آنرا در زندگی آینده دختر و پسر کاملا متضاد واقعیت و هستی آن تعبیر می نمائید ، منظور شما کدام عشق حاست ؟ ، اگر شما خواست های تنی احساساتی ، دور از تعقل ، لجام گسیخته و زاده معروفیت های فزونی را که اغلبا ممکن است در سنین خورد سالی و قبل از رشد عقلی به سراغ دختر و یا پسر بیاید عشق میخوانید حرفی ندارم ولی من آنرا هوس میگویم

عشق شکلی از تجلی احساس است ، معنی توافق ، تفاهم ، همگونی فکری و درک و شناخت واقعی و عینی از وجود خود طرف خود است و این نمیتواند بد باشد نمیتواند سازنده نباشد و نمیتواند به تعبیر شما برهم زدن روابط زن و شوهر گردد

شما از فیصله های فامیلی نامیگیرید و مثلا آنرا علت سعادت و خوش بختی یسا د میکنید و من میگویم این طور نیست در میان بیش از نود فیصد مردم ما هنوز زن یک وسیله معاملاتی است و این فیصله های خانوادگی بیشتر از آنکه بنفع دختر و تقسیم گرسرنوشت خوب او باشد به نفع اقتصاد خانواده است و جلب منفعت برای پدر او

فیصله های خانوادگی در میان مادیات شهر های مابعدی در میان اکثریت مردم ما دختر خاله یکره رادر برای پسر خاله یابجه عمه مثلا دو ماهه و یابیک ساله تا مز د میکند

فیصله های فامیلی دختر رادر مفا پس چند اشتر و یاجند هزار افغانی پول نقد پمردی که چار چند اوتوم دارن بفروش میرساند و این یک استثنا نیست یک واقعیت از مجموع رسم و رواجها است
 حالا چطور ر شما میگوید و عقیده دارید که چنین فیصله های میتواند تامین گرسعادت دختر و پسر گردند

این بحث را در افغانستان شمول به ازیم و آنوقت باتوجه به ضابطه ها و قراردادها با توجه سن و خرافات خود درک می کنید که این فیصله ها چقدر برای زن کشنده است و مرگبار ، ظالمانه است و دور از انصاف

س. محبوب

شما هم فراموش نکنید که این بحث در مجله زوندون نشر میگردد و آن نودو چند فیصدی که شما برسم و رواجها یشان اشاره می کنید نه تنها خواننده این مجله نیستند بلکه از وجود چنین نشریه ای هم بی خبرند هر چند که اگر خبر هم باشند به نسبت فکسر سواد پدر شان نمی خورد از این گذشته وقتی شما نتوانید در میان فکسر روشن و خانواده های منور خود اساس زندگی بهتر را رایج سازید چگونه ادعا دارید که مثلا علیه تمام خرافات چند هزار ساله حاکم به



عشق شکلی از تجلی احساس است

آفرینندگان

پرتوی



والانتین هرست

مترجم، نیرومند

در آخرین لحظه

این مطلب را استانیلی ازدیدن قیافه دختر استنباط نمود .

استانیلی، دو، سه دقیقه بقیافه دختر نظر دوخته، حیران بود چه تصمیمی درموردش بگیرد .

اما این لحظات کسافی بود که صراف از خط هدف گیری تفنگچه خارج شود .

استانیلی باخود اندیشید : من می توانم ازین دختر بصفه گروگان استفاده کنم .

بنابراین دست چپش را دراز کرد . دخترک يك قدم عقب رفته گفت : (نی ، آقا !)

استانیلی باخود فکر کرد : بسیار دیر شده است . لغت به شیطان ! صراف مسلما در طول این چند ثانیه زنگ خطر را فشرده است . من باید بدون ضیاع وقت از اینجا فرار کنم !

استانیلی باآنچه دست به سینه دختر زده ویرا از دم راهش دور کرد و خود را به طرف دروازه خروجی پرتاب کرد .

دروازه متحرک به نوسان افتید . يك مرد دیگر در دهن دروازه ظاهر شد .

يك مردی با قدم متوسط و بدن پر گوشت . آن مرد که ازدیدن تفنگچه تا سرحد مرگ ترسیده بود، وحشت زده میله تفنگچه را میدید .

استانیلی سینه آن مرد را نشانه گرفته بود . سوتفاهمی ایجاد شد . استانیلی میخواست از دروازه بیرون رفته فرار کند، و آن مرد هم میخواست با دیدن صحنه فرار کند . و این سراسیمگی سبب شده یکی راه دیگری را متقابلا سازد . البته این مانع شدن مکرر آنها ارادی نبود .

استانیلی دريك لحظه باخود فکر کرد: دگر چاره نیست . باید فریاد کرد . ولی درین لحظه باز کردن آتش تفنگچه به روی يك نفر کاربسیوده است . اما چاره نبود، تفنگچه را بطرف آن مرد دراز کرد .

آن مرد از شدت ترس خودش را به بغل استانیلی انداخت . آخر ساله زنده ماندن در میان بود .

استانیلی سعی نمود با تفنگچه ضربه ای به او وارد نماید، اما برای این کار فرصت پیدا نکرد و بیباکست زودتر فرار کند .

اوسعی نمود يك ضربت دگر وارد کند، زیرا ضربت اولش اتفاقا به شانه آن مرد اصابت کرده بود .

آن مرد بکس دستی ایراکه باخود حمل میکرد، از ترس جان و بمنظور دفاع از خود بالای سرش بود . استانیلی بکس او را قاپیده بطرف خود کشید . يك بار دگر آن مرد را بشدت از خود دور رانده بیک جهت خودش را راهنورد در سمت داشت .

فورا خودش را بداخل موتور انداخت . بکنفر بدنبالش فریاد میزد : کمک کنید .

این مرد متجاوز را دستگیر کنید !

موتور ب حرکت درآمده به يك چشم بهم زدن از انظار ناپدید شد . از خیابان ایست گلشده درگاری به جاده فرعی بیچید ، به ساحل رسید . از آنجا وارد جنگل شده توقف کوتاهی نمود . جاگت خود را بیرون آورد

از شدت عمل کار گرفته عوض (دسبرد مسلمانان) گفت :

(این يك پیش آمد جدیدست . کوچکترین حرکت مخالف به قیمت جان کسی تمام خواهد شد که از او امر من سر بیچی کند !)

در این لحظه استانیلی با تعجب فراوان دریافت که : همه کسان در داخل بانک از او ترسیدند . ترس مرگبار همه را فرا گرفته بود .

رنگ صورت معاون صراف کسه که يك زن بود، مثل مرده هاسفید شده بود و از شدت وحشت اشک میریخت . صراف هم رنگ پریده در کنار معاون خود ایستاده بود .

استانیلی احساس قدرت مینمود . او دفعا خودش را قویتر احساس مینمود . با خود اندیشید : کارها بروقی مراد پیش میرفت . او اکنون خودش را پر قدرت ترین مرد میشمرد بالای معاون صراف بانک دادزد :

(روی اترا به طرف دیوار برگردانید و دستهای تانرا بالا کرده به روی دیوار بچسبایید . زود، زود . بالاترا کمی بالاترا کف دستها را به دیوار بچسبایید ! حالا درست شد .)

معاون صراف معطلی اطاعت کرد . استانیلی يك بکس دستی گهنه را روی میز کسه جلوسراف گذاشته امر کرد :

(تمام پول هارا درین بکس بریز ! عجله کن، عجله کن !)

صراف يك پندل بانکوت را در بکس گذاشته بود که از بیرون صدایی بلند شد و دروازه بانک باز گردید .

کدام يك از مشتری های بانک بود؟ استانیلی باخون فکر کرد :

اکنون جریان جدی میشود . برای من جز يك راه انتخابی باقی نمی ماند .

استانیلی نیم قدم عقب رفت تا فورا دیده نشود . او باید به مشتری فرصت ورود به داخل بانک را مسمی داد . تا زه وارد از عقل کار گرفته تسلیم او امر استانیلی میدید، با اینکه تا چند ثانیه دگر يك، دو یا سه نفر به اثر بی اطاعتی و سرکشی از او امر او بخاک می افتند

دروازه متحرک بانک حرکت نوسانی داشت و پس پیش میرفت .

يك دختر در حدود ۱۲ تا ۱۳ سال مقابل استانیلی ایستاده شده و های طلایی رنگش را پشت سر چوئی کرده بود . آن دختر مقابل استانیلی ایستاده بدون آنکه بداند در آنجا چه اتفاقی در جریان است، بصورت او خیره شد .

استانیلی بانگاه تپید آمیزی به سیمای دخترک دیده، میله تفنگچه سینه اش را نشانه گرفته بود .

دخترک اظهار داشت : (آقا، من هیچکاری نکرده ام!) اطفال و خردسالان خطر را نمیشناسند .

میماند ! فردا او بالای میز نشسته کسی باز میگردد اما این فردا يك روز عبور از يك وضع به وضع بهتر زندگی او بشمار رود . آواز جایش بلند شد . وفتش بود .

اولتر از هر کاری باید برای خود موسری تهیه می دید . او در محل پارکینگ استیشن ریل نظر دوخت . فرصت سرعت بصورت فرمایشی فرا رسید استانیلی نفس راحتی کشید .

يك موتور شهری کلاس متوسط ، به رنگ باستل که کمتر جلب توجه مینمود بنظرش خورد .

علامت متفرقه : شاید بعدها بگویند، هیچ مالک موتور فرود آمده، کلید را در داخل موتور گذاشته دروازه را بست .

استانیلی تبسمی کرد . يك دقیقه دگر صبر نمود . مالک موتور در يك قطار مردم ایستاده . قطار طولانی بود .

استانیلی در موتور نشسته اترا چالان کرد . موتور خوبی بود . استانیلی باخود اندیشید :

اوهم از روی چنین موتوری راداشت . اما این موتور برای فیونا مناسب نبود . او میخواست که يك موتور . . . معبد استانیلی زیاد درباره آن فکر نکرد . او میخواهد بود برای ساعات بعدی فیونا را از حافظه اش بیرون کند، زیرا برای تطبیق پلان خاطر جمع وقت عمل بکسار داشت .

نخستین عمارات محله شروع از دور پیدا شد . استانیلی قدم به قدم به هدف نزدیک میشد و دفعا با خود اندیشید : اینهمه دیوانه گی است دیوانگی محض ! من بیچوجه برای این کار اعصاب ندارم . در همین فرصت بود که مقابل نیاری خانگه بانک مرکزی شهر رسیده توقف کرد . استانیلی باخود اندیشید :

من نمی توانم در اینجا توقف کرده منتظر بمانم جاده در آن ساعات نزدیک به چاشت خالی از تردد بود و پیشه هم بر نمی زد .

استانیلی ماسین موتورش را چالان گذاشته خودش فرود آمد . نگاهش وحشت زده به اطرافش افتاد . زانوهایش می لرزید . او دو قدم به طرف مدخل عمارت بانک برداشته، بخودش تکان داده نسیب زد :

اینقدر ترس ! دگر باز گشتی برای تو وجود ندارد تاکنون همه چیز مثل يك ساعت بصورت دقیق پیش رفته است . صرف سه دقیقه دگر برای اجرای نقشه وقت باقیست . این دقیق هم موفقانه میگردد . اگر تو استوار باشی، موفق خواهی شد .

او بیخن بالا بوشش را بلند کرده، يك دستمال را روی موهایش بست و سپس وارد حال غرقه های بانک شد .

صدای خشک و کلفت و مانند بمبی در فضای سالون به غرش درآمد : (دستها بالا!) او باور نمی کرد آن صدای خودش باشد . هر کلمه آن باید با خشونت ادا میشد . باوصف اینهم

از ساعت هشت دیری نگذشته بود که استانیلی موس از خواب بیدار شد . او فوق العاده آرام خوابیده و اکنون سر حال بود . امروز همه چیز بروقی مراد بود و سرنوشت همه کار هابستگی به موقعیت امروز او داشت .

برسبیل عادت میخواست بیک جست از رختخواب بیرون رود، اما همانطوریکه در بستر افتیده بود باقی ماند . نقشه ای که بطور قطع آماده کرده بود به او میگفت که میتواند تا به ساعت ۸ و نیم در رختخواب بگذراند .

حاصله اگر لحظاتی را دقیقار رعایت نماید . در آن صورت پس از پنج ساعت مجددا در بستر خوابش خواهد بود .

سگری در کنج دهانش دود کرده به سقف خواهد تگریست و در آن لحظه به دالر های که بدست آورده و بخود غالباً بصفه بیک جانی فکر خواهد کرد .

درست سر ساعت هشت و نیم از جایش بلند شد . حمام کرده، ریشش را تراشیده و پس از صرف ناشتای صبح آماده شد تا نقشه اشرا تطبیق کند و گوش به آواز پروگرام رادیوی شهر داد . این برای او مهم بود . زیرا هیچ حادثه ضمنی نیایستی در راه تطبیق نقشه حایل گردد .

اومی توانست يك ساعت را گردش کند روی یکی از چوکی های باغی در پارک مرکزی شهر بنشیند و از درختش مطبوع افتاب لذت ببرد . ضمنا روزنامه صبح را مطالعه کرده، بازی کودکان را تماشا نماید و کاملاً رنج خستگی نماید .

افتاب مانند تابه داغی در آسمان فرار داشت . يك ساعت دگر گذشت و نفس کشیدن در آن هوای گرم مشکل شده بود .

مردم مانند مگسهای تنبل که به روی دیوار راه میروند ، حرکت میکردند . وقتی افتاب در وسط آسمان فرار گرفت ، ساعت موعود فرامی رسید

ستانیلی چشمها را بست . گرمی مطبوع در وجودش نفوذ کرد و در آن لحظه او با خود اندیشید :

(فعلا همینجا صبر می کنم . نباید از جایم بلند شوم . وقتی من نخواهم کدام نقشه وجود نخواهد داشت که . . . اما چرا او حتما این کار را بکند ؟)

اومی توانست فردا مانند هر روز دگر باز هم به دفتر کارش برود و در آنجا بیچهای گشتی نقشه کند . از توربین ها کسافی برآورد . بیچهای گشتی، بیچهای گشتی، تفصیل ، تفصیل . . .

اما فیونا آنجا بود . هیچ باور نمی کرد، فیونا همسر مردی بشود که شوهرش برای تمام عمر يك نقشه کش نخنکی باقی بماند .

فیونا زنی نبود که بصفه زن خانه دريك منزل نیمه دهانی مانند گلی بزمردم شود و در میان صورت حسابات پرداخت شده دست و پا بزند . اوبه روشنی دنیای بزرگ احتیاج داشت . تعریف و توصیف دگران به زیبایی او جلا می بخشید .

ستانیلی بخود تکانی داد . نی، همانگونه



رپور از بيلكا

فابريكه نساجي بلخ

**دستگاه رنگ آمیزی این فابریکه
با مجهزترین وسایل بزودی بکار
آغاز خواهد کرد**

تولیدات سالانه فابریکه به ۱۲

میلون متر پارچه میرسد

نظری متخصصین فرانسوی صورت گرفته که در آن بطور مجموع ۴۳۰ میلیون افغانی بمصرف رسیده است.

قسمت نختابی آن بکلی فعالیت داشته و فابریکه بر علاوه آنکه تکه تولید مینماید مقدار زیادنخ نیز تولید و به بازار عرضه میدارد امیدواریم در آینده نزدیک تولیدات این فابریکه به خارج صادر گردد.

قسمت بافت که دارای ۲۱۰ پایه ماشین است ۴۵ پایه آن فعال و متباقی آن همه نسبت معاذیرتخنیکسی از فعالیت افتاده اند.

دستگاه رنگ آمیزی فابریکه که از مجهزترین دستگاه هاست تا هنوز به کار آغاز ننموده امید است در آینده نزدیک آنهم به فعالیت هرچه بیشتر آغاز نماید.

این دستگاه که مجهز بالوازم مدرن است میتواند هر نوع دیزاین را که خواسته باشد در تکهها پهنده زیراهم از فوتوگرافی درین دستگاه استفاده میشود و هم از اشکال دیگر رنگ آمیزی.

نظر متخصصین فرانسوی صورت گرفته که در آن بطور مجموع ۴۳۰ میلیون افغانی بمصرف رسیده است. کار ساختمانی فابریکه چند سال قبل بانجام رسیده بود ولی نسبت عدم موجودیت برق فعالیت آغاز نتوانست و بعد از آنکه دو جنریتر به ظرفیت هر یک پنجم صد کیلووات از اتحاد شوروی درین فابریکه رسید ایسن مشکل رفع گردید و مشکل دیگری که برای فابریکه بوجود آمد عدم قدرت پرداخت پول کافی برای فابریکه از جانب سرمایه داران ولایت بلخ بود. لذا فابریکه نتوانست به فعالیت خود آغاز نماید تا آنکه دولت این فابریکه راجزء سکتور خود قرار داده و سهم سرمایه داران رامسترد کرد اکنون مربوط ریاست صنایع وزارت معادن و صنایع می باشد.

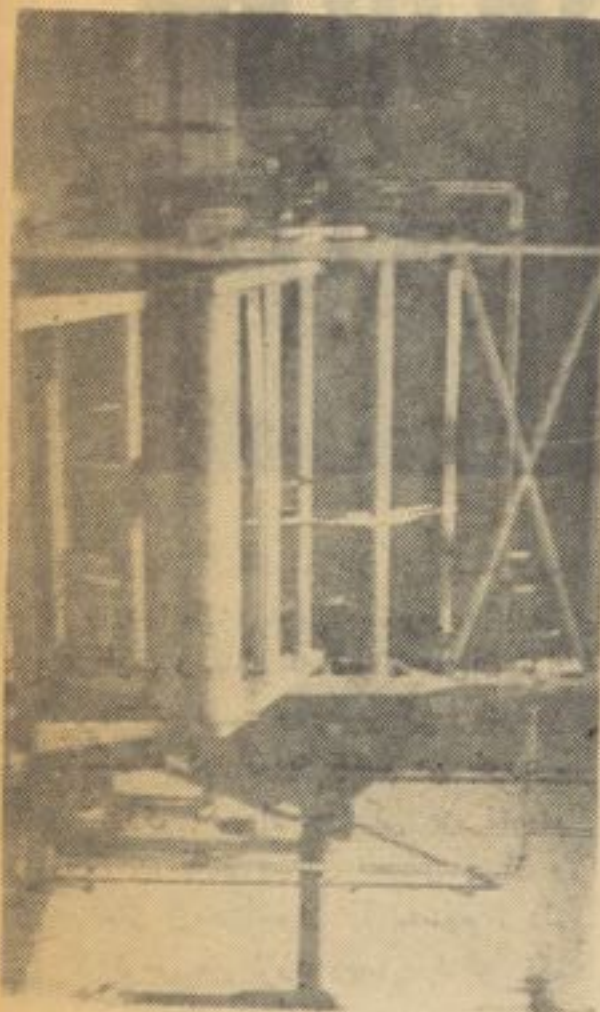
امر فابریکه افزود: ساحه فابریکه و ملحقات آن در حدود یکصد جریب زمین بوده این فابریکه از سه قسمت

یکی از این فابریکه ها، فابریکه نساجی بلخ است که اکنون فعال بوده و در امر رفع مشکلات منسوجات خدمت خود را برای هموطنان انجام میدهد.

امر فابریکه انجنیر دوست محمد علی زی درمورد فابریکه چنین گفت: فابریکه نساجی بلخ ابتدایک شرکت سهامی بود و از کریدت حکومت فرانسه به اشتراك سرمایه داران ولایت بلخ اعمار گردید فابریکه ساخت فرانسه بوده و اعمار آن نیز تحت

در جنوب شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ منطقه بی حاصل و وسیعی وجود داشت که اکنون این محل برای اعمار فابریکه های صنعتی اختصاص داده شده است و امید است در آینده نزدیک به اساسی پلان های انکشافی دولت جوان جمهو ری به یک پارک صنعتی درآید.

انکشاف و اعمار این گونه فابریکه هادر عظمت و زیبایی شهر مزار شریف نقش مهمی بازی میکند.



رنگ آمیزی نماید بخاطر این مشکلات است که وقتی میخواهیم منسوجات فابریکه را رنگ آمیزی نمایم ابتدا آنرا در ضابده قسمت مساوی تقسیم و بعد به گل کاری آن اقدام مینمائیم. بنابراین امر فابریکه در مورد اینکه که تا هنوز دستگاه رنگ آمیزی فابریکه به فعالیت آغاز ننموده تولیدات فابریکه چطور و به چه شکل به بازار عرضه میشود چنین اظهار داشت:

تولیدات فابریکه بعضاً بدون آن که رنگ آمیزی شود بالای تجار

یک مقدار زیاد نخ نیز به بازار عرضه میگردد که با یافتن بازار در خارج از کشور مقدار تولیدات نخ بهسایزهای مختلف درین فابریکه افزایش خواهد یافت.

قسمت دیگر فابریکه را انجنیر علی زی چنین وانمود کرد: به همه ما معلوم است که موجودیت کدامها برای نگهداری مواد خام و تولیدات یک فابریکه از ضروریات است از اینر ویک کدام خیلی بزرگ با تمام وسایل برای این فابریکه اعمار شده و مورد استفاده قرار دارد اما بدبختانه باید گفت که چندی قبل

برای اینکه فابریکه در آینده به مشکل نداشتن بر سونل فنی از ناحیه رنگ آمیزی بر نخورد چندتن از فارغ التحصیلان صنوف دوازدهم ونهم را که درسامی وغیره دسترس دارند تحت تربیه گرفته معلمی را نیز برای شان استخدام نموده تا این مشکل رفع گردد.

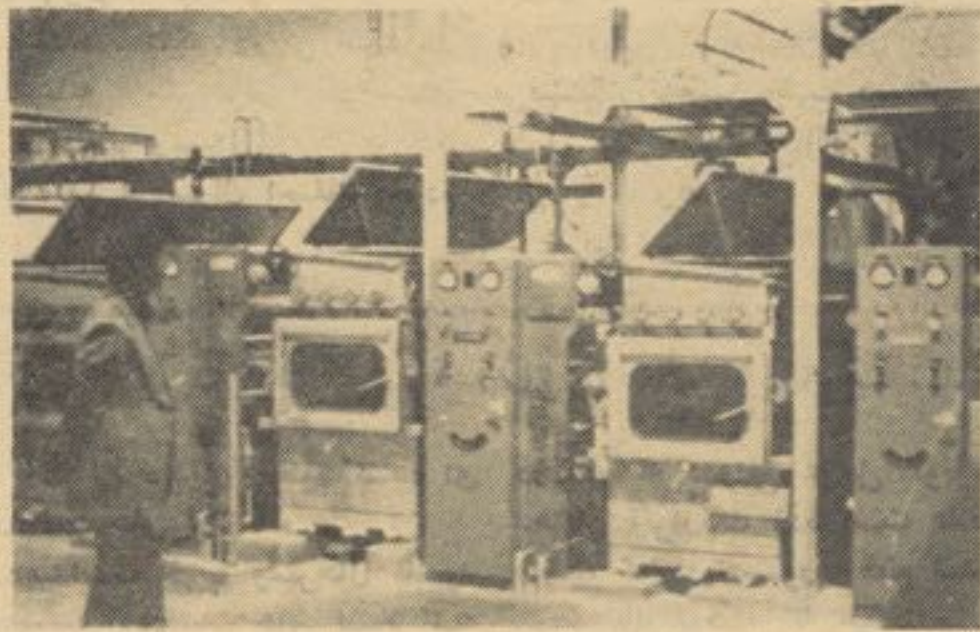
بر علاوه از سه قسمت عمده قسمت های دیگر نیز موجود است که در چرخا نندن فابریکه کمک می نماید مثلاً موجودیت دو پایه جنریتور دیزلی که در صورت ضرورت میتونند علاوه تصویر و تصویر فابریکه شهر مزار را نیز تصویر نمایند.

قسمت دیگر یکی از همه مهمترین و ضروری تر است کدام بزرگ گیس که هر فابریکه آنرا باید داشته باشد.

انجنیر دوست محمد علی زی امر فابریکه در مورد تولیدات فابریکه چنین گفت: تولیدات سالانه فابریکه در حدود ۱۲ میلیون متر پارچه نخ است که امکان ازدیاد آن نیز موجود است.

تولیدات روزانه در سال گذشته که اکثر دوبره بود بایازده ساعت کار به ۱۲ هزار متر میرسید یعنی عرض تکه های تولیدی فابریکه ۱۵-۲۰ متر میباشد.

مشکلاتیکه با تولید تکه های دوبره متوجه فابریکه است این است که تنها ماشین های سفید کن میتوانند آنرا سفید نماید و ماشین های رنگ آمیزی و گل کاری نمیتوانند آنرا



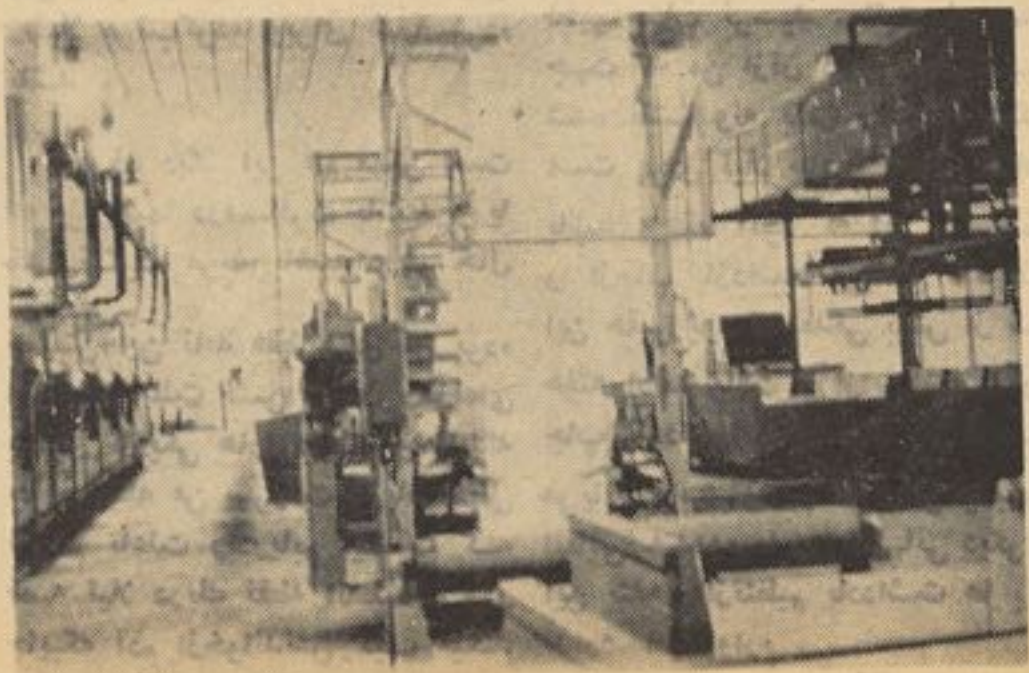
فابریکه نساجی بلخ

موسسات بفروشی میرسد و آن مقدار یکی رنگه به بازار عرضه میشود تماماً در دستگاه های رنگ آمیزی نساجی بگرامی رنگ آمیزی میگردند بر علاوه

حریق درین گدام رخداد که خساره بیش از پنج میلیون افغانی برای فابریکه بار آورد به این تفسیر که ۲۰۷ تن پخته درجه اول ۱۹ تن پخته ردی و ۲۵ تن نخ درین آتش سو زی طعمه حریق گردید.

علت عمده این حریق گرچه اول شارتی برق وانمود شده بود اما طوریکه دیده شد چون همه لین های برق در بین نل های جستی قرار گرفته وهم شرایط ناشی از آن در نظر گرفته شده ازینرو این یک اشتباه بوده و یگانه علت وقوع حریق را عمل مخربین میتوان قلمداد کرد که همیشه در کمین نشست و میخواهند تخریب کاری نمایند.

بنیاعلی علی زی امر فابریکه در اخیر چنین گفت: همانطوریکه



قسمتی از دستگاه رنگ آمیزی که تا هنوز بکار آغاز نکرده

قبلاً به شما گفته شد مصار فابریکه درین فابریکه در هر ساعت بدو صد لیتر میرسد که اگر بجای دیزل از گاز استفاده شود نه تنها مصارف فابریکه تقلیل مییابد بلکه از یک رقم درشت فرار اسعار نیز می توان جلوگیری نمود.

زیرا از فابریکه کود تا منطقه صنعتی شهر مزار چندان فاصله ای نیست که مصارفش کمر شکن باشد و با آمدن یک پایپ لاین نه تنها این فابریکه بلکه سایر فابریکه های نیز از آن مستفید شده و در کارهای شان سهولت رخ خواهد داد. هم چنان این فابریکه برای کارگران خود محل رهایش ندارد حتی کدام کلوب نیز تا هنوز برایشان اعمار نشده.

گرچه در پلان های بعدی در نظر است که بر علاوه توسعه خود فابریکه برای کارگران فابریکه کانتین هاو لیلیه ها وغیره ساخته شود اما تا هنوز عملاً اقدامی صورت نگرفته امید داریم تحت رهبری رهبر بزرگ انقلاب جمهوری صنایع کشور همان طوریکه آرزوی مردم ماست سیر ارتقایی وانکشافی خود را پیونده روزی رسد که دست مردمان ما از کالاهای خارجی بی نیاز گردند.

روزنه‌ای بسوی تاریخ‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

بعد بصورت خیره میشود :
 - چه شده ؟ چرا می‌لرزی ؟
 برای حفظ ظاهر هم شده ،
 میخواهم لبخند بزنم اما ، نمیتوانم ،
 میگویم :
 - چیزی نیست ، شاید ...
 شاید ...
 محسن خان حرف زامیبرد :
 - خیلی خوب ، خیلی خوب ، لازم
 نیست حالا چیزی بگویی ، اگر حرفی
 داشتی بیرون بگو .

بعلامت موافقت سرم را تکان
 میدهم و وارد اتاق افسر پولیس
 میشوم . میبینم اتاق خالی است و
 کسی در آن دیده نمیشود . تامیخواهم
 سوای بکنم ، محسن خان بازویم را
 فشار میدهد و بطرف در اتاق
 راهنمایی ام میکند . از اتاق بیرون
 می‌آیم ، از حویلی قسم به پیاده رو
 میگذاریم و بطرف بنزی که محسن خان
 به من بخشیده است میرویم . هیچ
 چیز بنظر غیرعادی نمی‌آید و هیچکس
 از ما چیزی نمیپرسد ، نه پولیسی که
 دم دروازه حویلی به نگهبانی
 ایستاده است و نه افسر پولیسی که
 مارا به آنجا کشانده است و حالا

- برویم عزیزم ، امیدوارم خسته
 نشده باشی !
 باخوشحالی می‌پرسم :
 - برویم ؟ کجا ؟
 می‌خندد ، شگفت‌زده می‌خندد :
 - خانه . مگر قرار است جای
 دیگری هم برویم ؟
 شرمند از سوال احمقانه خودم
 تند و بریده میگویم :
 - نه ، قرار نیست جایی برویم ،
 برویم خانه ، برویم .
 مثل اینکه زبانت به اختیار خودم
 نیست ، کلمات بی‌اراده از دهانم
 خارج میشود و محسن خان این را
 می‌فهمد . به همین جهت دستش را
 بطرفم دراز میکند ، بازویم را می-
 گیرد و میگوید :
 - بیا !

از میان در نیمه باز می‌گذرم
 و وارد اتاق پهلویی میشوم ، اتاقی
 مرطوب و نمناک که دیوارهای آن ترک
 برداشته است و دو چوکی و یک میز
 شکسته در آن به چشم می‌خورد .
 روی یکی از چوکی می‌نشینم
 و سعی میکنم صدای محسن خان و
 صدای افسر جوان را بشنوم ، دلم
 از ترس می‌لرزد و بدون شك رنگم
 نیزه سفیدی گزاشیده است . هنوز
 پرسش و پاسخ آغاز نیافته است که
 صدای قدمهایی از اتاق بگوشی
 میرسد و متعاقب آن از لای در نیمه
 باز صورت افسر پولیس را می-
 بینم که نیم لبخندی بصورتم میزند
 و در را کاملاً می‌بندد .

این کار ترسم را بیشتر می‌کنم
 و وحشت بی‌بایانی اندیشه و فکرم
 را در جنگال می‌گیرد . نگاهم را
 به صفحه ساعت و به عقربه‌های
 آن میدورم ، دقیقه‌ها و حتی ثانیه
 هارا می‌شمارم . یک دقیقه ، دو
 دقیقه ، سه دقیقه ... ده و پانزده
 دقیقه ، بلی پانزده دقیقه از وقتی
 گذشته است که من در این اتاق
 نشسته‌ام و در انتظار نتیجه کارام
 یکربع ساعت ، مدت زیادی نیست .
 اما برای من ، منی که حالا دیگر از
 سایه خودم هم و حشمت میکنم ،
 مدت زیادی است ، مدتی است که ...
 ناگهان در اتاق صدایی میکند و
 من بی اختیار از جا میپرسم ، منتظرم
 باز با افسر پولیس رو برو شوم ،
 اما این بار محسن خان را می‌بینم
 که لبخندی در صورتش شگفته
 است .

شتابزده خودم را به او میرسانم
 پیش از اینکه لیانم از هم باز شود
 و من چیزی بپرسم ، او پیشدستی
 میکند و خونسرد و آرام میگوید :

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

وراضی میشود رسیده بود . فقط
 همین .
 امیدوار هستیم جواب این نامه
 را و علت اینکه چرا یادداشت‌های
 لیلا درین مدت سه هفته نشر نشده
 است بنویسید تا از موضوع و قرف
 حاصل کنیم .
 سهیلا از شهرنو

دردناک که در واقع عوامل گوناگون
 محیطی آنرا رنگ زده است علاقه
 دارند ، که درینصورت قطع شدن
 همچو یک نوشته که خواننده پس
 یک هفته انتظار آنرا درمجلسه نمیابد
 برای خواندن آن صبر کرده است .
 ممکن است برای ایلا حادثه‌ای
 پیش آمده باشد زیرا در آخرین
 یادداشت هایش که همین اوخر چاپ
 شد خوانندیم که او در شفاخانه است
 ولی فکر میکنم او یادداشت هایش
 را قبلاً مرتب کرده و برای شما سپرده
 باشد .

از طرف دیگر این هم ممکن است
 که مثلاً شما در مسافرت باشید و یا
 خدای ناکرده مریض باشید . در هر حال
 نوشتن این نامه فقط برای آن بوده
 است که علت نشر نشدن روزنه‌ای
 بسوی تاریکی هارا دریابیم و اما اینکه
 چرا حوصله من سررفت و زیاد معطل
 نکردم تا علت را دریابم اینست که
 قصه لیلا در یک نقطه انعطاف و در
 جایکه آدم از خواندنش کیف میکند

به آقای دیدبان تنظیم کننده ای
 یادداشت‌های لیلا !
 امید است خوب و سرحال باشید
 تا همیشه یادداشت‌های لیلا که
 قصه تلخی از زندگی یک دختر فریب
 خورده است بوسیله قلم رسا و
 توانای شما تنظیم و درمجلسه ژوندون
 به نشر برسد گمان میکنم درین
 اواخر که یادداشت‌های لیلا تنظیم
 نمیشود حادثه‌ای برای شما پیش آمده
 و یا اینکه دیگر حوصله تان برای
 تنظیم یادداشت‌های لیلا سر رفته
 باشد ؟
 آقای دیدبان !

اگر برایتان حادثه‌ای اتفاق
 نیفتاده باشد ، چرا قصه لیلا را نشر
 نمی‌کنید ، که درینصورت سوال
 ما تا اندازه‌ای هم متوجه مدیریت
 ژوندون است در غیر آن باید خدمت
 تان عرض شود که قصه لیلا تقریباً
 یکسال میشود درمجلسه ژوندون به
 نشر میرسد و شما بهتر میدانید که
 تعداد زیاد از مردم این داستان را
 تعقیب میکند و بخواندن این قصه

دوشیزه سهیلا !
 از لطفیکه در حق اینجانب فرموده‌اند
 سپاسگزارم . و متاسفم از اینکه
 یادداشت‌های لیلا در این سه شماره
 اخیر بچاپ نرسید . البته نه بدان
 جهت که من از آن دلزده و خسته
 شده باشم و نه بدان جهت که ممکن
 است برای لیلا حادثه‌ای اتفاق افتاده
 باشد . فقط آنچه که این سلسله
 را از چاپ بازداشت ، مریضی ناگهانی
 این حقیر بود که مدتی بیش از سه
 هفته ادامه یافت . از این شماره
 چاپ یادداشت‌های لیلا باز ادامه
 می‌یابد و امید داریم که دیگر چنین
 اتفاقی نیفتد و بیما ری ناگهانی دیگری
 این بنده را از تنظیم یادداشت‌ها باز
 ندارد . امیدوارم .

دیدبان

در گوشه حویلی پادونفر دیگر سر گرم گفت و گواست .
 این وضع و این حالت، بیش از اینکه دیگر مراهترساند متعجبم ساخته است . بهتر است بگویم کنجکاو و جست و جو گرم ساخته است . درست وضع و حال کودکی را یافته ام که بادیایی از ابهام و پیچیدگی روبرو گردد و دلش بخواهد یکباره و یکدفعه و در یک لحظه همه چیز را بفهمد و از این ابهام و پیچیدگی و نفهمی بیرون آید .
 محسن خان ، شاید فهمیده است که من چه حالی دارم، شاید فهمیده است که میخواهم در همین لحظه، در لحظه که میخواهم سوار موتر شوم همه چیز را بفهمم و وجود انباشته از پرسشها را با سوا لها ی بی پایانی خالی کنم . اما او، بی آنکه بصورتم نگاه کند و بی آنکه توضیحی بدهد در موتر را باز میکند و میگوید:
 - سوار شو !
 و من سوار میشوم و در سبیت جلو موتر کنارش جای میگیرم . او نیم نگاهی بعقب می اندازد و بعد بسرعت موتر را بحرکت درمی آورد و از یک سرك فرعی وارد سرك فرعی دیگر (بقیه در صفحه ۵۵)



نخستین پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی در ولایت کندهار

استقبال شهریان کندهار از گردانندگان مسابقات ذهنی گروپ هنرمندان رادیو افغانستان در خور تحسین و یادآوری است...

چرا گاهگاهی توافق نظر بین اعضا فامیلها با سانی ایجاد نمیشود...؟

شناخت و درک واقعی و عینی خصایص و عادات اعضای یک فامیل هدف و غایه اصلی پروگرام توافق نظر است.



نطاق مسابقه ذهنی در حال طرح سوال

شرکت می نمایند. سوالات ما زبانا تبارز لیاقت و استعداد پاسخ درست بد هندو جوانی را که از کابل برای برندگان این مسابقه با خود آورده ایم. درینجا برایشان تقدیم بداریم...

نطاق در پایان مقدمه علاوه می نماید: همچنان یک مزده دگر برای شما داریم و آن عبارت ازین است که بعضی از مهترین و سرایندگان وزید و محبوب رادیو افغانستان هم با کار کنان و گردانندگان این پروگرام در کندهار آمده اند که در خلال اجرای پروگرام مسابقات ذهنی با تقدیم پارچه های تمثیلی و آهنگهای دلانگیز، برخوردی و سرور شما خواهد افزود و هم عده ای از هنر مندان محلی و با استعداد ولایت کندهار و بعضی از شاگردان لیسه ها و مکاتب کندهار هم در پهلوی هنر مندان رادیو هنر نمایی خواهند نمود... بعد از پایان مقدمه از طرف انوسر پروگرام جوایز متعددی که از طرف فابریکه ها، شرکت ها و علاقمندان پروگرام مسابقه ذهنی ارسال شده بود، اعلان گردید.

در آغاز پروگرام مسابقات ذهنی برای انتخاب شرکت کنندگان نو پروگرام (قوت الاده) قرعه کشی گردید. درین نوع پروگرام اشتراک کننده در باره موضوع معین صحبت میکند. اجرای این پروگرام از یکسو برای شاگردان و متعلمان مکاتب خیلی مفید و سود مند است و موجب میشود که آنان را به مطالعات و تحقیقات بیشتر روی موضوعات مختلف وا دارد، و از سوی دیگر برای شتونندگان هم در موارد مختلف معلومات ارائه می نماید و از طرف دیگر در انکشاف ذهنی و قدرت الاده و فصاحت بیان شرکت کننده مساعد واقع میشود. هنگام قرعه کشی این پروگرام اگرچه از طرف نظام مسابقه اعلان میشد که ازده نفر بیشتر روی ستیز نیابد، ولی شور نخوردنی بیش از پنجاه و شصت نفر حاضر میشد. بااس

صدای نطاق پروگرام در سالون سینما طین انداز میشود و آغاز پروگرام را چنین اعلام میدارد:

در رادیو افغانستان محترم و اوریدونکو اود کندهار ولایت درند و حاضرینو! نطاق قبل از شروع پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی طی مقدمه هدف و آرزوی رادیو افغانستان را در مورد تدویر و تنظیم چنین پروگرامها ذیلا توضیح میدهد که ششده آن ازینقرار است:

رادیو افغانستان که افتخار تنویر ذهنیت هم وطنان گرامی را در پهلوی سایر

وسایل نشراتی با تقدیم پروگراما مهیای ترویجی، اطلاعاتی، ادبی و تفریحی بعهده دارد، امید و اراست توان در راه این خدمت گزاری با تقدیم پروگراما مهیای جالب و دلچسب مضامین بیشتر ی بسیاری شتونندگان خود گردد... رادیو افغانستان برای رسیدن باین هدف و جلب رضایت خاطر شتوندگانش، پروگرام مسابقات ذهنی را خارج از استودیو های رادیو با اشکال جدید و متنوع جهت اشتراک بیشتر مردم، در تالار های بزرگ، در محضر خود مردم به مرحله اجرا گذاشت که مورد توجه و دلچسپی خاص ایشان قرار گرفت و در نتیجه با احساسات گرم و استقبال پر شور شتونندگان و علاقمندان روبرو شد... همین استقبال پر شور و بسابقه مردم از پروگرام مسابقات ذهنی بود که باعث تشویق بهتر نمودن این پروگرام گردید... همانطوریکه را دیسو افغانستان، رادیو مردم سراسر کشور است، پروگرامهای آن نیز با اساس نیازمندی، خواسته ها و خوشی تمام مردم افغانستان نشر میشوند برای اینکه مردم ولایات و مملکت مستقیمادر این پروگرام نیز سهم بگیرند و از نزدیک شاهد اجرای آن باشند. اولین سلسله پروگرام ولایات خود را در ولایت باستانی کندهار آغاز نمودیم... آرزو مندیم از جمله شهریان ولایت کندهار که درین پروگرام

احساسات بی آرایش را که بکدنیا صفا و صمیمیت دران نهفته است، چگونه پاسخ بدهد...؟

علاوه بر اشتراک هزاران نفر شهریان کندهار، والی، باروال، مامورین و منسوبین معارف کندهار نیز جهت تماشای مسابقه ذهنی اخذ موقع نموده اند. والی ضمن صحبت و تبادل افکار با گردانندگان مسابقه میگوید:

من آمده ام تا ساعتی، چگونگی اجرای مسابقه را از نزدیک تماشا نمایم...

ولی جالب توجه اینجاست که نیت پروگرام بیشتر از شش ساعت دوام نمیکند و چنان مورد علاقه قرار میگیرد که والی کندهار تا ختم مسابقه همچنان در جمله دگر تماشا چنان نشسته دیده میشود...

قریه ساعت پنج عصر را نشان میدهد، ستیز سینما که گردانندگان مسابقه ذهنی در آنجا اخذ موقع نموده بیش از دو نیم متر از سطح سالون سینما ارتفاع دارد.

در قسمت عقب ستیج بروی پرده آبی رنگی فوتزی موسس جمهوریت رهبر ملی ما بچشم میخورد - باینتنر آن شعار:

آل دی وی دافغانستان جمهوریت... به کندهار ولایت کی در رادیو افغانستان ذهنی مسابقه اول نور ۱۳۵۳، جلب توجه میکند

شرکت کنندگان نفس را در سینه حبس نموده و بانظم و وسیلین خاصی آغاز مسابقه را انتظار می برند.

اولین پروگرام فوق العاده مسابقات ذهنی در ولایت کندهار در تاریخ اول ماه نور در تالار سینمای آن ولایت اجرا گردید برای اشتراک در پروگرام بیش از یک هزار نفر در سالون سینما بی صبرانه انتظار شروع مسابقه را میکشیدند.

خارج سینما هم در حدود سه هزار نفر از علاقمندان پروگرام گرد آمده بودند و سعی داشتند جریان پروگرام را از ورای لود سپرک خارج سینما استماع نمایند.

هنگامیکه موتور یاتا با عمارت رادیو افغانستان حامل مقصد بان پروگرام مسابقه ذهنی و گروپ هنر مندان برای اجرای مسابقه در مقابل سینما توقف نمود، با استقبال پر شور و بسابقه مردم مواجه گردید. ابراز احساسات از حد زیاد مردم هنر دوست ولایت کند عار چنان خاطر خوشی را در دل متصدیان مسابقه ذهنی و گروپ هنری تسعه و در ساخت که گرمی حرارت آن سالها، به

حیث بهترین خاطره زندگی باقی خواهند ماند ذوق و سلیقه عالی هنر دوستی این مردم ازین نمایان میگردد که همه کار کنان هنر مندان را در همه جا بپایشیدن و تشار برکت های لطیف خوشبو و معطر مخاب، گلباران میکردند و بدینسان خوش آمدید، میگفتند. صدای کف زدن و غلبه مردم در وقت آغاز پروگرام، سالون سینما را بلرزه در میاورد، و انسان فکر میکند که انعکاس این همه



هنر مندان محلی کندهار در حال هنرنمایی

فرعه از بین اینده دو نفر یکی پیغله روح افزا متعلمه صنف دهم لسه زرغونه انا و دگری بناغلی محمد اکبرایزی چانس اشتر اک را حاصل نمودند . نخست پیغله روح افزا مدت دو دقیقه در باره صنعت گلدوزی و خامک دوزی ولایت کندهار صحبت کرد . صنعت خامکدوزی و گلدوزی ولایت کندهار در سال های اخیر انکشاف زیادی یافته ، در تمام جا ، حتی کشور های خارج شپرت دارد ، از ترو همیشه مورد پسند بوده و بر تعداد علاقمندان این صنعت ظریف افزود گردیده است . این اشتر اک کننده با فصاحتی خوبی در مدت معینه پیرامون موضوع تعیین شده صحبت نمود ، درین پروگرام شرط اساسی آنست که صحت کننده خارج موضوع صحبت نکند ، از تکرار مطالب اجتناب نماید و صحیح حرف بزند ، در عین صحبت توقف ننماید . پیغله روح افزا برابر باین شرایط صحبت کرد و برنده جایزه شناخته شد و جایزه خود را که عبارت از یک قاب ساعت زلانه بود بدست آورد .

یکی از هنر مندان ورزیده رادیو کسه که درین کاروان هنری مسابقات ذهنی اشتر اک میرمن قهر گل خواننده محبوب بود . قهر گل توام کف زدنهای ممتد حضار پشت میکروفون قرار گرفت و به معیت نوازندگان راد یو آهنگ مشهور : «خاندو خاشخالیرو چسی راغلی جمهوریت دی - خوشحاله تول ملت دی » را سرود و بآثر تقاضای مکرر حاضرین چند آهنگ دیگری را نیز خواند که همه پسندیدند .

در مرحله دوم پیش از آنکه اشتر اک کننده دوم (قوت افاده) پیرامون موضوع معینه صحبت نماید ، برای پروگرام توافقی نظر فرعه کتی به عمل آمدواز بین یگنده زیاد فامیل های شرکت کننده دو فامیل یکی فامیل محمد نادر عظیمی و دیگری فامیل فضل احمد حمیدی با اساس فرعه انتخاب گردید . پروگرام (توافقی نظر) پروگرامی است که اشتر اک کنندگان آنرا فامیلها تشکیل میدهند که چهار چهار تن از اعضای هر فامیل با آئوبه و بصورت انفرادی در باره سوالی که از او میشود و غالباً به نوعی از انواع بصلات ، خصایص و یا عادات و یا سلیقه یکی از اعضای خانواده او ارتباط صدای

و دلبره چشم بدهن انانسر دو خته منتظر طرح سوال بودند ، سوالات طرح شد می اگرچه خیلی ساده و آسان بود ، ولی اعضای فامیل اشتر اک کننده بعد از استماع آن متردد و حیران می ماند که چگونه پاسخ بگویند تا هم نمایانگر واقعیت باشد و هم دیگران بدان نظر مشابه دهند .

سوال اول این بود که : (شیرین زبان فامیل شهاکیست)

سوال دوم این چنین مطرح شده بود : (واضح است که هر کسی با انجام دادن یک عمل نیک و مورد پسند و باصلاح هر آنچه برای رضایت خاطر ما درس می تواند از آن دریغ نمیکند ، یقین داریم شما هم آرزو دارید هر عمل نیکی که می تواند برای خوشی و رضایت خاطر مادر تان موثر باشد

انجام بدهید ، اینک ما از سه عمل نیک نام می بریم ، شما بگویید که با اجرای کدام یک از این اعمال خوشی خاطر مادر تانرا فراهم خواهید ساخت :

- سهجگری در امور منزل .
- رعایت نظر .
- رواداری .

هر يك از اعضای ایندو فامیل با یسن پرسشها جوابهای ارائه کردند که در نتیجه توافقی نظر کامل و هماهنگی تام بجوابهای هر چهار اعضای ایندو فامیل دیده شد و هر کدام پاسخ متفاوتی گفتند - و بدینسان موفق بگرفتن جایزه مورد نظر شدند .

و البته تعامل درین مورد طوری است که اگر در برابر هر سوال هر يك از اعضای فامیل جوابهای مشابه ارائه کردند یعنی جواب های شان یکسان باشد گویا توافقی بین شان موجود است و امتیاز حصول جایزه ممتاز را بدست میاورند .

و چانس نهایی موفقیت البته در صورتی است که سه سه جواب مشابه در هر سوال ارائه شده باشد .

در جوابهای دو فامیل شرکت کننده ولایت کندهار سه سه پاسخ مشابه تنها در یک سوال از طرف هر کدام آنها ارائه شد که اساساً استحقاق جایزه حاصل نگردد ولی بایشهم برای تشویق و قدر دانی ازین دو فامیل بقیه در صفحه ۵۷

میشود . و بترتیب نوبت يك يك نفر برای پاسخ گفتن سوالات خواسته میشود .

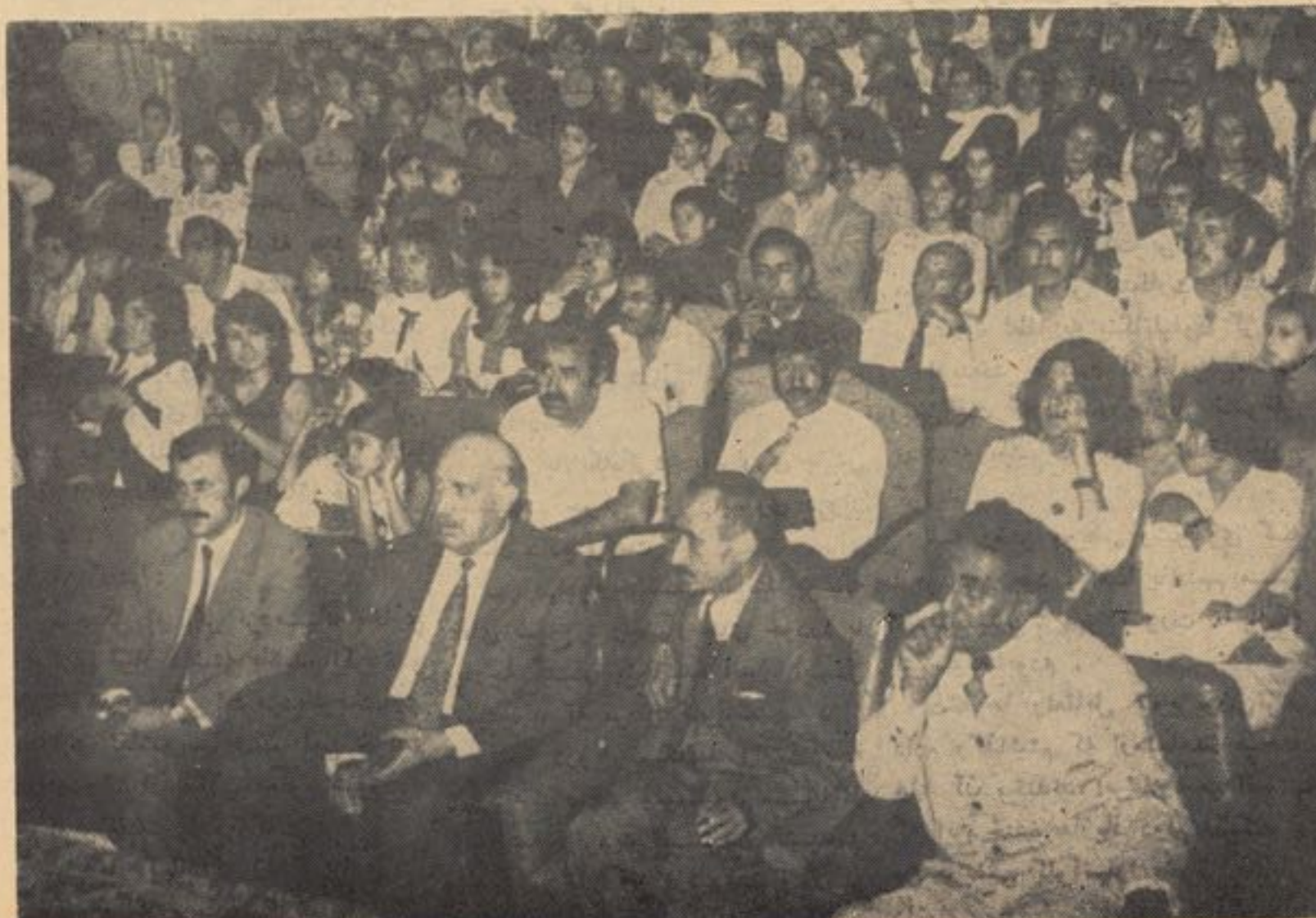
قبل از طرح سوال - از اعضای اول هر دو فامیل بناغلی ولی محمد خواننده محلی ولایت کندهار تصنیف قشنگی را بنام : (نن شور ماشور دی راخه گلچینی - په کندهار بنار کی بیا شالمار چوردی راخه گلچینی) بالحن و شور خاصی خواند که مورد پسند همگی واقع شد .

اعضای کوچک هر دو فامیل بعد از معرفی خود شان آماده جواب گردید باینک نوع اضطراب

میکرد اظهار نظر می نماید .

این پروگرام برای ایجاد توافقی بین اعضای خانواده ها و شناخت و درک واقعی و عینی یکدیگر شان نقش مساعد خوبی را ایفا کرده می تواند .

درین پروگرام بعد از انتخاب اعضای دو فامیل يك يك از اعضای آن جهت پاسخ گفتن بسوالات مطروحه پشت میکرو فون حاضر میشوند متبانی اعضای هر دو فامیل با یکی از گر دانندگان پروگرام در جای دیگری که صدای تعلق پروگرام شنیده نشود رهنمایی



تماشا کنندگان پروگرام مسابقات ذهنی

عشق یعنی در دسر



من وجیم برای مدتی از هم دور
 میشدیم ...
 لذا من مصمم شدم وقتش است
 که تغییرات چندی را بوجود بیاورم

نیز بالای ماسنکینی میکند و حالات او
 میخواهی باردیگر را که از عدم توافق
 فکری منشاء میگیرد روی شانه های
 مابگذاری .

اظهار داشتیم :
 - چیزی را که مابدست آورده ایم
 تنها بارزیاده از حد وضع و حالت فعلی
 است . مادر یکنواختی فرورفته ایم .
 من فکر کردم که در این گفته ام
 زیبایی زیاده از حدی نهفته است .
 او گفت :

ما اصلا بکدام تغییری ضرورت
 نداریم . بهر صورت مو های تو مرا
 به یاد روزیکه یکدیگر را برای اولین
 بار ملاقات نمودیم می اندازد .

- آن واقعه مربوط میشود بصنف
 هشتم .
 - چرا میکوشی که يك چنین چیز
 زیبارا از بین ببری و خصوصا ...
 بشقابی را مقابلش گذاشته و گفتم :
 - تخم نیم بند .
 - هر روز ؟
 - بلی هر روز .

در ساعت هفت و سی دقیقه دختر
 هاپائین آمدند . به عقب نگاه کردم
 تا بروی آنها بخندم ، اما در عوض
 چشمانم را هراس و وحشت فراء
 گرفت .
 سندی گفت :

- مادرا صحت ما خوب نیست .
 جین وجودی که دوگانگی بودند ،
 با تار سرهای شانرا برسم موافقت
 شوردادند .
 جیم بالانگاه کرد ، بعد روی پایش
 جست . چوکی اش را بسوی دیوار
 فشار داده و گفت :

- آنها بچه هستند ، مانند بزغاله
 های شوخ . رخسار های خود را با
 پارچه کتان پیچانیده اند . این
 نمیتواند که مرض گلوباشد .
 آنها دروغ نمیگفتند و اصلا بچه
 نبودند . داکتر سیمسون مرا از
 وسوسه و تردید بیرون کشید و
 تشخیص ما را که از شواهد و علائم
 سرچشمه میگرفت ثابت و تائید

جائی اسرار آمیزی در عقب آن .
 در این لحظه من راجع به کوتاه
 کردن موهایم فکر میکردم . گیسوی
 خود را بدست گرفته و گفتم :
 - هنگامی که یکن دختر های
 دارد که به کودکستان میروند و یا در
 صنف دوم درس میخوانند ، نباید
 موهایش را مانند دختر های مکتب
 بیچانند .
 تخم ها را مخلوط کرده و اضافه
 نمودم :
 - تمام چیزها تغییر میخورد
 و گرنه پیشرفتی نصیب بشر نخواهد
 شد .
 جیم گفت

همین حالا بسیار پیشرفتهای در
 جهان در حال واقع شدن است .
 این يك مباحثه کهنه بود اما از
 سرپایش دوستی و عشق میبایرد
 و در يك فضای آرام صورت میگرفت .
 هنگامی که دیروز چوکی او را نزدیک
 بخاری دیواری گذاشته بودم ، این
 عمل بمن زندگی تازه بخشید . اما
 او آنرا نزدیک بنجره اطاق قرارداد
 بود .

من گفتم :
 - چوکی تو اگر نزدیک بخاری
 دیواری قرار داشته باشد ، اگر تو
 می خواهی چوکی ات نزدیک بخاری
 دیواری نباشد پس منم نمی خواهم
 مانند دختران مکتب معلوم شوم .
 او بوزخندی زده و گفت :
 - ما بار کمرشکن زندگی را بدوش
 داریم و بر علاوه بار مشکلات و آلودگی

تا ساعت هفت و سی دقیقه روز
 چارشنبه مانند روز های دیگر بود .
 حسب معمول ، شربت نارنج را برای
 جیم ریخته و تخم های را که جهت
 ناشتا گذاشته بودم تانیم بند شود ،
 مخلوط نمودم . بر علاوه مانند همیشه
 در مقابل وسوسه های روزانه یعنی
 تغییر وارد کردن در انواع و اقسام
 ناشتای صبح ، دست به تقلا و
 مقاومت زدم . این وسوسه عبارت
 بود از اینکه برای یکمرتبه هم که
 باشد باید آب بدنجان رومی را تغییر
 داده و یا اینکه تخم ها را به نوع دیگر
 طبخ نمایم .

در ساعت هفت تام شما میتوانستید
 ساعت تا آنرا با آمدن جیم درست
 نمایند . یعنی مطمئن شوید که
 ساعت هفت تام است . او در این
 ساعت به آشپز خانه می آید . مرا
 در آغوش گرفته و میبوسد و میگفت
 که من زیبا و دلغریب هستم . حالا
 اگر مردی چنین يك کاری نماید ،
 میتواند هر چیزی را که برای ناشتای
 صبح ضرورت داشته باشد بدست
 بیاورد .

هنگامی که تخم های نیم بند شده
 را در دیگچه گذاشتم ، اوقسمت عقب
 موهای درازم را که البته برای من
 خسته کن گردیده بود ، بلند نموده
 و خود را در آن بنهان نمود . واضح
 تر بگویم در آنجا غنوده و گفت :
 - این همان چیزی است که
 میتواند بسؤال اینکه چرا من موهای
 دراز را دوست دارم جواب گوید .

کرد .
 داکتر بمن گفت :
 - بسیار خوب ، شما مرض گلو
 داشتید . اما ...
 اورخش را بسوی جیم که در حال
 خارج شدن از اطاق بود چرخ داده
 و گفت :
 - شما نداشتید ؟ بسیار خوب ،
 شما آنها را نمیخواهید : با شواهد
 و علائم تان ...
 او توقف کرد و من فهمیدم که در
 حال بخاطر آوردن اینکه چطور جیم
 سرخکان و چیچک هر دو را از دخترها
 گرفته بود است . اضافه کرد :
 - شاید بسیار ناوقت باشد ،
 اما من يك دقیقه را از دست نخواهم
 داد .
 جیم سرش را شور داده و خود را
 زیاد تر بندروازه اطاق نزدیک کرد :
 - عزیزم يك پاکت برای من بگیر
 من در داخل موتر انتظارت را میکشتم
 و بر علاوه لطفا به یمکاتلیفون کن .
 او بدختر ها گفت که خاموش باشند
 و بمن گفت که آنقدر هازیا تشویش
 نداشته باشم . و بعد از اطاق خارج
 گردید .
 سه دختر مریض و شوهری که
 از من دور بود . اما با اینهم من
 تمیترسیدم . بهر صورت تا حال که
 نترسیده بودم .
 دخترها را مقابل تلویزیون قرار
 دادم و گذاشتم که از مشاهده صحنه
 های آن بخندند . بر علاوه میدانستم
 که این خنده هازیا دوام نمیکند .
 من مریضی گلو آنها را بخوبی بخاطر
 داشتم .



هابه نزده سالکی میرسیدند مانند دیوانه ها خواهد شد . اما من در انجام دادن این ها راه را بخطررفتم . شروع به مطالعه بیشتر نمودم . (از روش قد علم کردن به مقابل بحران استفاده نمایند تا بتوانید باعث بوجود آوردن تغییر گردید.) اگر این يك بحران نبود ، پس در دنیا هیچ بحرانی وجود نخواهد داشت ، بهر صورت از تخت خوا بپروم نیامدم . برای اینکه بسیار خسته بودم . تا روز چار شنبه انتظار کشیدم . روز چار شنبه یکروز خوب برای انجام دادن کار های من بود . بعد از آنکه بسرو وضع دختر هارمییدم و آنها را در اطاق شان تنها گذاشتم تمام فرنیچر منزل را جابهجا کرده و شکل دیگری دادم . مواد مندرجه مجله متذکر شده بود :

(تغییرات فوق العاده بزرگ را بوجود بیاورید ، تنها تغییر کوچک و خزی کافی نیست.)

وقتی جیم از راه رسید به او گفتم که فردا بخانه بیا ید و بعد هنگامی که دختر جابجا شدند و از دادو فریاد دست کشیدند ، همسایه منزل آمد و به کمک او ، موهایم را کوتاه کردیم . در اول فکر میکردم که خیلی ها مقبول و زیبا شده ام . اما بعد متاثر و غمگین گردیدم . جیم هیچوقت مرا بامو های کوتاه ندیده بود . هرگز ندیده بود .

بقیه در صفحه ۵۹

— نه تمام چیزها . او آواز مرا با بوسه متوقف ساخت . — دوستت دارم ، و این همان چیزی است که تغییر نمیکند .

بیش از اینکه من به مواد اصلی برسیم ، سوزشی در چشمانم احساس نمودم ، اما بازهم شروع بخواندن موادیکه جیم اصرار کرده بود بخوانم نمودم .

(عوض بوجود آوردن تغییرات تدریجی ، تغییرات بزرگ و دراماتیک را بوجود بیاورید . تمام تغییرات عبارت از مقاومت است . تغییرات را به اندازه ممکنه بزرگ سازید تا موفقیت به ارمغان بیاورد.)

میکوشیدم که تغییرات کوچک را مثل جابجا کردن چو کینها در اطاق پذیرایی بوجود بیاورم . برای جیم ضروری بود که با تغییرات آشنایی و عادت پیدا نماید . چه در صورت فقدان این عادت ، هنگامی که دختر

جیم هر شب کنار دروازه در حالیکه در دستش انواع ادویه خود نمائی میکرد و از سرورویش تعجب میباید ایستاده میشد . من او را هنگامی که راه میرفت حسودانه نگاه میکردم . در روز جمعه آب گرم کن شکست . همین که جیم از راه رسید من به او گفتم . و او کوشید که آنروز رادر خانه باشد ، اما من فکر میکردم اگر آنرا قدری دست کاری نمائیم ، میتوانیم برای چندروز دیگر از آن استفاده ببریم . او این درخواست را با بی میلی قبول کرده و بمن مجله داده و گفت : — متوجه باش موادیرا که در صفحه هشتاد و چار در باره جوانی نوشته شده است بخوانی . این مواد ترا خوش خواهد ساخت برای اینکه اطفال ما تا هنوز کوچک هستند و در گوی شان آنقدرها شدید نیست . — آنها بزرگ میشوند و تغییر میکنند . تمام چیزها تغییر میکند .

آتشب طوفان غیر مترقبه شروع به غریدن و لوزاندن شهر نمود . در صبح آینده فهمیدم که تلویزیون از کار افتیده است . هنگامی که نفر موظف را تیلیفوناً خواستم او گفت : — من آنجا خواهم آمد ، اگر بتوانم کارهارا بزودی ممکنه انجام بدهم . دو هفته من فکر کردم . اما هنگامی که دانستم دخترها به اندازه کافی بالغ گردیده اند و نمیتوانند با انجام دادن کارهای خورد و ریزه مانند اطفال ، خود را مصروف و مشغول نگهدارند آزرده خاطر و پریشان گردیدم .

آنها به اندازه بزرگ گردیده بودند که اصلا درباره اینکه مادر شان کجا مینشیند و یا اینکه چه کسی موظف رنگ آمیزی کتاب جدید گردیده باهم دعوا و مناقشه نمیکردند و اگر افکار و زخمی میشدند . نمیگریستند .



مامی خپل ستوری وموند

بومخصوص تېلفون اخستی وو چه عدو نه
بی غمغې و او مانښه په آرام کولی شول
چه هرلمبرو غواړم هغه ووهم دهغه لمبر می
وواحه خوځا خواب راکړو ... وارخطا شومه
چه ولی لکه چه دروغ ئی رانه ویلی وو سر
دولسو بجومی کم ترکه شل واری تېلفون
وکړو خوځله چه می دهغه اواز واوریدنودارام
سای می واخسته اومی ویل.
سلام ... زله هماغی ځمکی نه را ځم
چونئ ئی سندی وائی جیکه خندا می وکړه
او وی ویل .
سلام ... نوونه گزیدی .
زه خوونه گزیدیم ... خو تا ناو ختسه
کړل اوزه وارخطا شومه .
داسی زر ... لکه چه غواړی چه زما
آرامی رانه واخلي اوم می یواخی پری نه
ژدی وگوره چلکی چه ماله خانه دیوا لو نه
ناوگری چه دروازه ئی کلب ده اوزه نهغواړم
چه چانه په دی خلور و دیوالو نوکینی لار
ورکړم ...
مایه خندا وویل .
زه په دیوالونو راخیژم اودکړم له لپاره
دیخلورو دیوالو نو ته داخلیم لکه چه ته
خبر نهئی چه پرستی دروا ژوته ضرورت نلری
... دپریختو په ملک کینی کلب او کلسی
نشته پرستی خو بندیزنه پیژنی نو اوس هیله
کوم چه دپرون شیی خغه نور ناوخته نلری .
هغه خومره بنایسته خندا کوله ... بیایی
لهمانه وپوښتل .
پرستی ... ته به خه خپره ئی وپستان
دی لته دی که او رده که وپستان دی لکه
دهلکانو لته کړی وی نوزده همدا اوس غوری
ژم .
وپستان می دسپی به رنگ دی ؟
بڼه دی ...
شبه نوره ده اوغلی اود راز ورمز نهچکه
ده ... لیکن سترگی دی سترگی دی خمرنگی
دی ؟ احساس می وکړو چه دسره ترپښو
پوری لږزیږم ، زده می پریشی کوی ... خدا یا
هغه بهزما دسترگونه پوښتل ... په لـ
زندلی اوازمی وویل ...
سترگی می ؟
سترگی می شتی دی پوی شوی ... غوښتل
می چه ووايم چه داسنی سترگی نور نلسری
زندلی دی لیکن می نه شو ویلی هغه دچاړا
کولوبه لپچه کی وویل .
خیزنو ته خوښایی چه پدیره رنگینه اوښکلی
ووسی زده می غواړی چه تاوونیم ووايه چه
کله ... اوس دستي گیدی شی ... را خه
دلته زما دکوتی دگرگی تر ختگه وگوره چه
خومره سره گلاب لری عطر خوروی اوزپونه
وی اوکه ته نهراخی نوزه دکوتی دگرگی تر
ختگه اولنی سورگل چه انتظار لری یو یوم
اوبنکلوم .
ومی نه شو کړی چه یوه کلمه هم ووايم
... لاندی می وژډل هغه حیران شو او وی
ویل .
ولی زای ؟ پرستی خه دربانندی وشول .
دهق حق سره می ورته ویل ... پری می
زده چه مړه شم پری می زده چه مړه شم پری
می زده چه مړه شم ... اوغوی می گښوده
هغه سره زما دتېلفون لمبر نه وو او ارتباط پر
کړی شوی وو زه پوهیدم چه که هغه پوی
شی چهزه پوهنده چلکی می نو هغه فوری

چه خوب دی یوسی .
هو ... هو ... زه ورته غور نیسم .
ورنه وویو سړی وجه ستوری ئی نه لاره
او مړه شپه ترسیید داغه دخپل ستوری پسی
گزید وو ډیره موده ئی ناخیال کولو چه
کوندی خپل ستوری به په اسمان کینی بیامومی
خویددا نه شوچه پیدانه شو سړی میغانئ نه
لاړوو ... میغانه خو هم دستور دموندلوځای
نه دی بلکه سړی تری مړه شپه هست او -
خرابخیلی تباری او سړی کوی ته را تلو
او فریاد ئی کاوه ...
نه زه ستوری نلرم ... زه پوی ستوری
سړی می ستوری .
یوه شپه ئی په خوب ولیدل چه دیوی
ځمکی پسرونی سندی وائی دهته داسی
الهام وشو چه کوندی دده ستوری هم هلته
دی .
خو پوهیدی چه دی سړی یواخی رانه چه
ستوری می ونه موند بلکه هغه ځمکه می پیدا
نکړی شوه چه په خوب کینی ئی لیدلی وه
او اوس هر شپه چی وھی (جبرته ده هغه
ځمکه چه وئولی هم سندی ویلی .
بڼه تاووس ویده کیری په ناوخته دی -
سبا باید ښوونځی ته لاره شی سبا شپه ماته
... بیا تلفون وکړه و می ویل .
وی دی وی دی ، خوماته ستا دتلفون
لمبر معلوم ندی دالمبر هسی رانه بسرا بر
شوی دی .
ونی خندل اووی ویل .
بڼه ده چلکی دا زما لمبر یاد لره زمانو مهم
محمود دی دسپی له دولسو بجو وروسته رانه
تلفون وکړه شپه دی په خیر ځمکی کب
ته او ویده شه ...
کله چه ئی غوری کښود زه حیرانه ژم ...
دکوتی کړکی خوارانه معلومه وه چه کوم
خواته ده په هاغه ستر گوجه هغ می پری نه
لیدل له کړکی نه ورزوکړ دسپی داسمان ننداره
می وکړه ، زما دژوندانه اسمان هم ستوری نه
درلود غلی وخو په دی شپه کینی می داسی
احساس کاوه چه په دنیا باندی دنور پلوشی
وریدلی دی ... زه خو ترلس کلن پوری بیبا
ومه مارنگ بیژندلو ... نور می بیژند لو ...
اسمان می بیژندلو اودهغه اواز چه نوم ئی
محمود وو کولی شول چه دژگونو ستور و
کینکری رانه وشرنگوی هغه شپه می به خوب
کینی جوخت یوسری ولید چه دهغه نارینه
اوزه وپونکی اواز ما ټول صورت داسی
په خوشحالی کینی ډوپ کړی وجه صفت ئی
نشم کولی هغه سړی چه بصورت په خای
ئیزگونه ستوری لرل ... په هاغه شپه ما
اومحمود په تېلفون کینی نوری خبری هم
وکړی هغه پوهیده چه زه شپارس کلته ییم
ښوونځی ته ځم دبلار یواخی لوریم مورمی
نشته اویلامی لروتمند سړی دی خودا می
ورته نهو ویلی چه زه پنده ییم ... زه ... ددی
تربخ حقیقت په نهخرگند ولو ویریدم سبا
سپار چه زما او زما بلار واورید وی ویل :
پرستی ! صحت دی بڼه دی ... خوشحاله
ئی . خدا به شکر ... لکه چه خوشاله به وم
یوخوښی ښونکی اولرژونکی انتظار داسی انتظار
چه لیونی کړی می وم اونا گراوه کړی می وم
ټوله ورځ می دهغه اواز په غور کینی وشیی
می شمارلی کله چه دگرگی ستنی یوو لسو
تمورغلی تېلفون می وکړو . پلامی زما لپاره

لاس تېلفون ته ور اوږشو ... شپز نومری
می سرپه سر تاوی کړی دژنگ دخواوژونو
دیریدو نه وروسته می دیوسری اوازچه له
خوبه ستری راپورته شوی وو واورید اوزما
انتظار تمام شو .
«هغه وویل»
بنی مهربانی وکړی .
زده می لهویری ولوید ... وچون می لږزی
ونیو خواخومی یو زده زر زږنه کړل اوبڼه
ښکاریده چه اواز می هم په لږزه وو ورته می
وویدل .
زه ... زه کولی شم چه تانه خو دقیقسی
تکلیف در کړم ... زده می غواړی ... چه
یوچا سره خبری وکړم زه بیخی یواخی ییم زه
ځانکری ژوندکوم ... اوخه کیریم ... هیله
کوم .
هغه یوه شپه غلی و اویایی په ستری
اوی پروا ډول وویل :
مخترمی - میرمنی ! لکه چه ته مېره جنغول
یاملگری او آسنا نلری چه اوس غواړی کوم
تلفونی آسنا پیدا کړی او هغه هم دسپی به
دی کړی ... ولی خلک خوبته نه پریردی .
زده می بندشو ځکه چه هغه خو خبر نه
چه زه پنده ییم نوولی می له خانه شرم په
یوه قبریدلی اوازمی وویل :
بڼه ده ... زده سستی غوری ، زده ... خوباور
وکړه چهزه هیلوکل نلرم ... زه یواخی ییم زه
ټوله شپه یواخی ییم ، زه ستوری نلرم ، زما
دژوندانه اسمان تپه تپاره دی غلی دی وی دی
بڼه زه غوری زده سړی بیا شلی شو اوبه لره
مهربانه ژبه ئی وویل :
وی دی خه زه نن شپه هم خوب نکوم
خبری کوه .
ما وویل :
مهربانی اوتشکر لکه چه ته هره شپه
پر خوبه ئی .
هوزه مړه شپه ناوخته کورته راځم خونن
لږ ستری وم په وخت راغلم چه وده شم .
ستا شپه خوښه ده ... ؟
هو ... دسپی دستور سره مزل کول ډیر
خوندکوی ... کله چه دسپی په نیمالی کینی
اسمان ته وگوری په زرگونو ستوری وینی
اوزه ئی غواړی چه به هغوی کینی خپل ستوری
بیا مومی او ناخابه میلیو نو ستوری خپلی
پلوشی خبروی اوسترگکوته شروع کوی هاغه
وخت سړی حیرا نیری اودخان سره وایی
(خدا یا زما ستوری کوم دی ؟) اود میلیونو نو
ستور اوازونه اوری چه هغوی چی وھی
اژ وایی .
زده می . زده می . ستا ستوری زده می ، به داسی
حال کینی چه دهغه په زده پاروونکی اواز سره
سته شوی وم داسی ژمه می وکړه .
تاسو خومره بنایسته خبری کوی داسی
لکه چه آرام ښوونکی داللو ترانه .
هغه پوښتنه وکړه .
ستانوم خدی .
پرسته .
هیله ده چه اسمانی پرسته به ووسی ...
اوکه نهوی نوډ ځمکی پرستی خوږیا تره نه
ښکلی دی نه پاکي اونه لطفی .
خو ښایی چهزه به همداسی ووسم .
سړی خو شیبی غلی شو او بیا لسی
وویدل :
بڼه غواړی چه اوس درته یوه قصه وکړم

آخر می هاغه وموند . دنا امیدی تور
نهونو په مینځ کینی دیواخی والی اوم زده
والی په مینځ کینی خوځله چه راغی ستوری
ئی هم له خانه سره راوستل . دینی پرسته
ئی راوستله او پوره شپز میاشتی وروسته
ئی زما نشنی سترگی ماته بیرته راکړلی .
نوم ئی محمود ؤ او هغه می به نیمه شپه کینی
خپل پرستارو موند .
(بلار به زوره وو ویل)
پرستی بام کوه لویری ... بیا کوته پام
کوه .
وارخطایی سره می وویل .
بابا ... بام می دی ولی سون کوی زه نور
خلکو نه توپیر لرم ... بابا زه کولی شم چه
بهزی پاکو ښکته شم ... زه لس کاله کیری چه
داکار کوم ته لا اوس هم چیغی وھی چه بام
کوه ، اوزه ...
مالاخپله خبره نه وه کړی چه په ځمکه
پر یوم .
لکه همیشه لپاره ماتی خورلی ... لکه
د همیشه لپاره دنورو مرستی ته ای ... پلامی
به نا دی سره را منډه کړه او په غمگینه
ژبه ئی وویل .
پری جانی ... زه چه تاته وایم ... پرستی
دی ژوبلی شوی ... ددرکوی .
سره ددی چه پښومی سخت درکاوو خو
خان می ونه ښود چه کوندی درکوی خویه
فار او زده می وویل ...
پری می زدی ... زه مننه چه ماتی می
وخوره خو پری می زدی ... خپلی
کوتی ته می دتلو هغه وکړه په کب پر یوم
اوبڼه تر ډیره پوری وژیدم ... پوره لس
کاله نورو داسره مرسته کوله زه به ئی له لاسه
نیولم چه جبری چه په ځمکه ولسویزم او
هسی نه چه دخیابان سره ترکانی لاندی شم
پوره دالس کاله می داجملی او ریسی چه .
پرسته ښکته کړی ... هغه خه وینی ...
هغه پنده ده ... ورته پام کوی ... مرسته
زر سره وکړی . اولس کاله می پټ پټ په
وینو ډډلی ؤ ... ماویل چه کوندی سترگی
به می بیا هیلکله ولیدو توان ونه مومی دانو
یواخی دمعجزی کار ؤ چه ما د خانگری توب او
دنیاری له نړی نه خلاصه کړی شی ... که پلامی
هرخومره رانه ویل چه ددی امکان شته چه په
اولس کلنی کینی به جراحی د عملیاتو په کولو
سره زما سترگی بیرته بینائی ومومی ... او
هغه به تصادف هغه شوم تصادف چه زما مورنی
هدبری ته ولیرله او زمانه ئی زما سترگی
واخستی په هغه ورځ چه کله زه په ځمکه ولویدم
اولکه دتل می اوښکی روانی وی چه خپلی
کوتی ته لږم تر ډیره می وژول ...
خدا به ... ته خو زما اواز آوری .
نولی رانه خواب نه راکوی ای خدا به ... !
زه اسنی سترگی رانه ولی نه راکوی ... ؟
له ډیری ژډاکولو نه ستری شوی وم پلامی
دخپلو کارو دسره رسولو لپاره له کوره پسر
ته تللی وو او ما د خان پسی دکوتی
دروازه تړلی وه او خپل پرستارته می ویل ؤ
چه ماری یواخی پریردی .
کله چه به زما ستری شوم نویو ټیکلی می
کښنود ... مائل غمگینی ترانی خو ښولی چه
دا اوس هم همداسی ییم . په هاغه مازیگرمی
دهالک ترانی ته غور کښنود ... خوشحاله
می فکر وکړ اوفکر می وکړ او بیایی واره

غوری پندی اوډتل لپاره به می له یاده و باسی
زما پرستار زما دژبا آواز واوریداو کو چی
نمی داغی اوویل *
پرینتی ... ولی زاپی ... نه خو نن خوشحاله
وی ... پوهیږم ... پوهیږم څه خبره
ته دی ... همداسی ده گته ... ته عاشقه
شوی ئی گته *

دسلگیو په حال کی می ځان دهغه غیری
تورو غوږ زاوه اوومی ویل *
هو ... زه عاشقه شوی یم ... خو پوهیږی چه
هغه ته رښتینی حال نه شم ښکاره کولی ... هغه
رانه وپوښتل چه زما سترگی څه رنگ دی
هغه رانه وغوښتل چه زه دی دهغه لیدو ته
ورشم خو ما حقیقت ښکاره نکړی شو او غوری
می کیښوده ... پرستا ر رانه نصیحت وکړو
خو څه فایده ... دالس کاله هغه ماته نصیحت
کولو اولس کاله کیدل چه په مانی مهربانی
کوله پرستار می رانه یوه بیاله قهوه جوړه
کړله ... گوره ... پرینتی جانی ! که ستا
سترگی پندی شوی نو دنیا خولاخر ته نشه
درسیدلی اول خوجه څوک وگوری نو په دی
ئی باورته راځی چه ته گوندی پنده ئی څکه
چه سترگی دی ډیری ښکلی دی او هیڅ عیب
نلری نه زویلی دی نه بد رنگی او پخپله هم
ډیره ښکلی ئی ... بله راجه ډیر خلک دی
مدلی ته اهمیت نه ورکوی ښای یی که هغه
په دی یوه شی چه ته څه نهوینی دربانندی
لازیات مین شی *

ډاډینی ... امید پیدا کیدلو او تیاری څه
فایده نلرله ... زه پوهیدم څلور ورځی په کپ
کښی کیناستم دوو ورځی غیو ښکلی آوازونه
می چه په یوه ساه ئی شیطانی کوله اوریدل
نیتمی وکړو چه هغه هیر کړم او فقط دهغی
څمکی په یاد دساتلو چه ونو ئی سندرې -
ویلی خوشاله ووم خونوان می ونه رسید او
بیامی لاس تیلغون ته اورده شو ... ناواری
هغه وو څو کله چه ئی زما آوازو پیزاند په
فارنی وویل :

لیونی ماته دی ولی تیلغون ونکړو ... ولی
دی حیران کړم ... څلور ورځی کیری چه
ژوندون می مینه ناک شوی دی څلور ورځی
کیری چه په واپونو پسې گوزم ، تاوولی وژډول
ولی ماته ووايه پرینتی ... او ما بیا زما شروع
کړم محمود حیران او نارامه رانه وویل *
پرینتی که غواړی چه مونږه سره اړتیا ط
ولرو نو باید چه دلته راشی زه غواړم چه
ودی وینم پوی شوی جلگی او که نه وی نو بیا
بالکل تیلغون ونکړی تالیونی کړی یم ... ته
میزه په څنځیرونو را کاري ... سیا در ته
منظریمه سبا دورځی لس بجی که دفر نک
دښار په سینما باندي که رانغلی نو پوهیږم
غوښتل می چه حقیقت ورته ووايم هغه
غوری په څمکه کیښوده ... بیامی تیلغون
وکړو خو هغه غوری پورته نکړه هغه زما سره
نوری خبری نه کولی هغه غوښتل چه زه دی
دهغه لیدوته ورشمه نو هیدم چه څو کړم ...

زه په پندو سترگو ختکه دهغه لیدوته
تللی شوم که هغه پوهیدی چه زه پنده یم
هغه به څه کول ... زما کار ژپیدل وواو زما
دژبا آواز کوته نیولی وه پلارمی دژبا آواز
اوریدو ... ښای چه ما کله محمود ته تیلغون
کاوه هغه دخپلی کوی دتیلغون څخه زموږ
خبری اوریدلی وی چه زما کوی ته راغی ...
هو ... هغه په هرڅه پوهیدوله ما څخه ئی
و پوښتل پرینتی ! ... ماته دی ولی نه ویل ...
ولی دی ته ویل چه ته عاشقه شوی ئی *
په وار خطابی سره می وویل *

پلاره ... نه ... زه ...
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
وینتانو راښکته اووی ویل ...
پوهیږم پرینتی چه عاشقه شوی ئی ستا
آواز د عشق آوازو ... دهغه سړی آواز هم
لیکن پلارمی په مینه خپل لاس زما په
هغه بیایوبل ډول خبری کوی دهغه آواز کمپی
کړلی ... پرینتی چه زپاه تصمیم و نیسه او
لیدلو ته ئی لاره شه ...
په حیرانتیا سره می فریاد وکړو ...
پلاره ... زه ئی لیدوته لاره شه ... زه
خو پنده یم زه څو ځای نه وینم *
هغه ته بلنه ورکړه چه دلته راشی *
دلته ... ؟
هو ... پرینتی ، هغه دی دلته راشی دهغه
سره خبری وکړه ... پرینده چه حقیقت
وینی ... عشق دی کړه کړه ... که سو چه

زرو وسی خو ښځنه ئی ...
لیکن ، لیکن که نه وی ...
هغه وخت کیری چه دا خوب له یاد و باسی
سپا پوره لس بجی می خپل پرستار د
محمود لیدلونه ولیدلو پرستار می هغه لیک
چه مایه هغه کښی تری غوښتی وو چه زما
لیدوته دی زما کورته راشی هغه ته ورکړی و
څو لکه چه محمود خو شیبی جرت وهلی وو
خو بیادی ته حاضر شوی وو چه زما پرستار
سره بوځای زمالینو ته راشی کله چه می
د دروازی دنگ آواز واورید وینه می په
صوت کښی وزغلبیده پوښتی می نیغی شوی
او وجود می په ریډلو شویه هاغه ورځ زما په
نرښین گمیس وو او وینتان می خواره ژاره
وو او پلار او پرستار می ویل چه ډیر ښتسو
غوندی ښکلی شوی یم ... هغه شیبه می چه
د محمود د دندونو آواز دکوی په لاره واوریدو ...
هغه می د ژوند او مړینی شیبه وه ... که هغه
زما توهین کړی وای ای زما خدایه ! محمود
کوی ته رانوت بوی می راښکته هاغه بوی
چه هره شیبی په خوب کښی راښکته په لږ
زیدلی اوازمی وویل *
سلام ...
دهغه دیننی اوازمی واورید ...
ته ... ته خو مره ښکلی ئی پرینتی ... آه ...
ته هاغه څمکه ئی هاغه څمکه چه ونوی سندرې
پانی په ۴۵ مخکښی



نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

شاعران ستاره شناس

اجتماع: بودن ماه و آفتاب در يك برج .
استقبال: بودن ماه در برجی که با بر جی که آفتاب در آن است مقابل باشد .
مدو جزر :

در بسیاری از دریاها و اقیانوسها پدیده ای بنام (جزر و مد) دیده میشود که آنرا دانشمندان امروز از آثار قوه جاذبه ما میدانند همانطور که در زمان ناصر خسرو نیز مروج و به قمر میدانستند .

بحساب متوسط بین دو جزر و مد ۱۲ ساعت و ۲۵ دقیقه فاصله زمانی وجود دارد یعنی سطح دریا در هر ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه دوبار بالا می آید و فرو می نشیند .

از زمانهای خیلی قدیم برای فهم علت این بالا آمدن و پایین رفتن ، کوششهایی بعمل آمده است و چنانکه

در گفتار ناصر خسرو دیدیم ، ذر عصر او ، مدو جزر را متعلق به قمر میداند و اوقات زیادتی و کمی آب را نیز از روی حرکات ماه تعیین میکنند و هم از مناسبات ماه با آفتاب که در حال اجتماع است یا مقابله یا

تربیع ، انداز بالا آمدن یا پایین نشستن آب را تخمین میکردند (متن عبارت منقول از سفر نامه را دوباره بخوانید) اما علت واقعی جزر و مد را در آن وقت کسی نمی دانست تا اینکه نیوتون دانشمند معروف انگلیسی برای اولین بار توانست علت واقعی آنرا کشف کند و اعلام نماید که جزر -

مد بر اثر نیروی جاذبه ماه و آفتاب است نیوتون برای اثبات صحت کشف خود این دلایل را ذکر کرده است :

یعنی افق مشرق و مغرب باشد غایت جزر باشد ، دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد یعنی مد درین اوقات بیشتر باشد و ارتفاع پیش میگیرد و چون در تربیعات باشد آب در نقصان باشد یعنی بوقت مد ، علوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود و جزرش از آن فروتر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می نشست ، پس بدینسان دلایل میگویند که تعلق این مدو جزر از قمر ست والله تعالی اعلم)

اینک توضیح بعضی از اصطلاحات که در عبارات فوق آمده است :
افلاك: جمع فلک، زمین و آسمان و کیهانشا نهای سیارات و ثوابت .

انجم: جمع نجم بمعنی ستاره ستاره ها اعم از سیارات و ثوابت .
فلک الافلاك: فلکی که بعقیده منجمان قدیم ، محیط بر همه فلکها و بالاتر از همه و دورتر از زمین که مرکز عالم شمرده میشد ، بود .

عاشر: خانه دهم از زایچه طالع که نماینده سمت لراس یا اوج است
رابع: خانه چهارم از زایچه طالع که نماینده سمت القدم یا زیر زمین است .

و ازین شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تحیر در این خورده ام گفتم: که نخورده است؟

و در جای دیگر گفته است :
(دریای عمان را عادتست که در شبانروزی دو بار مدبر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده ذوازه گز و آن ده گز که ذکر می رود بیصره بر عمودی یادید آید که آنرا قائم کرده باشند پای دوازی والا اگر زمین ماهون بود و نه بلندی بود ، عظیم دور بر و ذو و چنانست که ذجله و فرات که نرم میروند چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند ، چون دریامد کند قریب چهل فرسنگ آب ایشان مد کند و چنان شوند که پندارند باز گشته است و بیابا بر میروند . اما بنواضع دیگر از کناره های دریای بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد ، هر کجا هامون باشد آب بسیار بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد ، و این مدو جزر گویند تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت راس و رجل باشد و آن عاشر و رابع است ، آب در غایت مد باشد و چون قمر بر دو افق

و نیز در دیگر آثار خود مطالبی آورده است که از مطالعه آنها بصیرت و خبرت وی در نجوم آشکار میشود ، از آن جمله در سفر نامه که متضمن یادداشت های مسافرت او در خلال سالهای ۴۳۷ تا ۴۴۴ هجری از خراسان تا حجاز و مصر و دیگر کشور های عربی آن زمان است در يك جا گفته است:

(به قاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست میگفتند از هر علمی پا خیر بود از طب و نجوم و منطق چیزی ، از من پرسید که چه گوئی بیرون این افلاك و انجم چیست ؟

گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاكست و بر دیگر نه ، گفت: چگونگی بیرون ازین گنبد ها معنی هست یا نه گفتم چاره نیست که عالم محدود است و حد او فلک الافلاك ، و حد آنرا گویند که از جز او جدا باشد و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاك نه چون اندرون باشد ، گفتم: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست از آن جانب اگر نه ؟ اگر لها یتش هست تا کجاست و اگر مبنا یش نیست تا متناهی چگونه فنا پذیرد ؟

در همان وقت که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد، در نقطه (د) هم مد پیدا میشود برای اینکه در این وقت مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بطرف ماه کشیده میشود، با همین جهت فاصله بین مرکز زمین و نقطه (د) زیادتر و همین زیاد تر شدن فاصله سبب میشود که از نقطه (الف) و نقطه ب به نقطه (د) هم آب سرازیر شود و در آنجا مدبو جود آید.

البته قضیه مد و جزر به این سادگی نیست زیرا طوریکه در فوق فرض شده که تمام سطح زمین از آب پوشیده شده است، در حقیقت چنین نیست، در عین حال شکل و ساختمان سواحل دریاها و همچنان عمق دریاها و اقیانوسهای زمین یکسان نیست و بهمین جهت است که اوج مد، با اوج و حضیض ماه همزمان نیست و چند ساعت با آن فرق دارد که در یانور دان این فرق را ساعت تطبیقی یا زمان تاخیر می نامند.

رشید و طواط :

دیگر از شعرای دیار ماکه از علم نجوم بخوبی آگاه بوده است، رشید الدین سعد الملك محمد بن محمد بن عبدا لجلیل عمری بلخی معروف به رشید و طواط است که در بلخ متولد شده و تحصیلات خود را در مدرسه نظامیه بلخ نزد امام ابوسعید هروی پایان برده و آنگاه بخوارزم رفته و جاه و مقامی بزرگ یافته است و از او علاوه بر دیوان شعر آثار دیگری به دری و عربی باقی مانده است که از همه مشهور تر حدائق السحر فی دقائق الشعر در علم بدیع و مجموعهای رسائل عربی و منشآت دری اوست. و تاریخ وفات او بقول یاقوت در معجم الاذبا سال ۵۷۳ و به قول دولتشاه در تذکره سال ۵۷۸ است رشید در قصیده ای که با این مطلع شروع میشود :

چون از حدیقه مینای چرخ سقلاطون

نهفته گشت علامات سرخ آینه گون

ابیات زیر را آورده است :

ز نقشهای غریب و ز شکلهای بدیع
صحیفه های فلک شد چو صحف انگلیون
جناح نسر و سلاح سماک هر دوشدند
ز دست چرخ مرصع به لو لو مکنون
بحسن روی، قمر همچو طلعت لیلی
بضعف شکل، سپا همچو قامت مجنون
شهاب همچو حسام برهنه کرده بحرب
سپیل همچو ستان خضاب کرده بخون
شعاع شعری اندر سواد ظلمت شب
چنانکه در دل جهان علم افلاطون ..

وصف نسر و سماک و قمر و شعری در شماره های گذشته یاد شده است و تشریح (سپا) و (شهاب) و (سپیل) را لطفاً در شماره آینده مطالعه فرمایید.

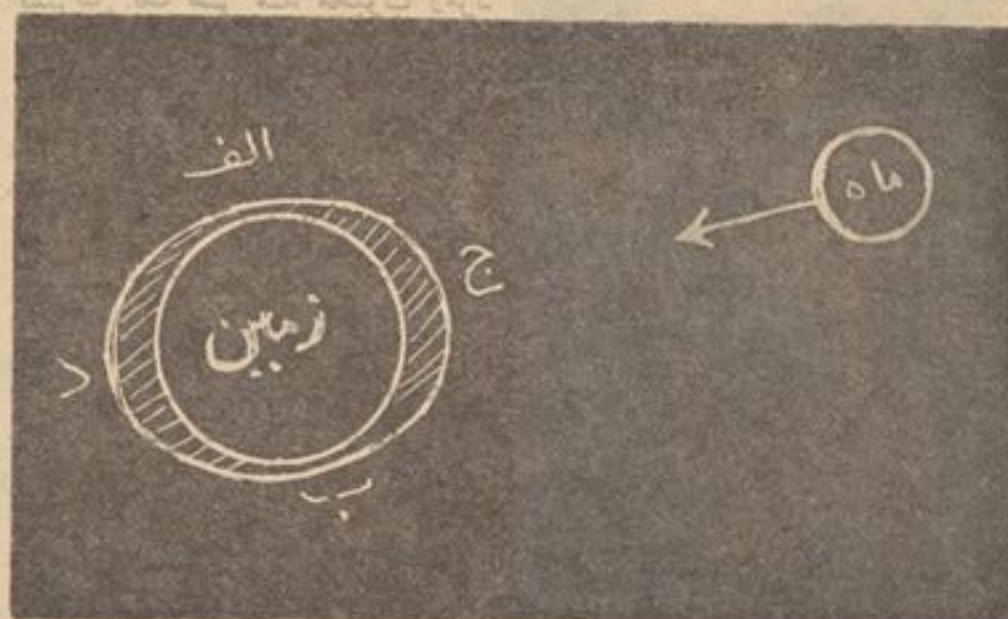
۱- هنگامی که ماه در اوج خود قرار دارد، مد زیاد میشود و هنگام طلوع یا غروب آن فقط جزر وجود می آید.

۲- جزر و مد هنگام نزدیکی ماه به زمین بسیار شدید و هنگام دوری آن از زمین بسیار خفیف است.

۳- جزر و مد در اول و آخر ماه و هنگام بدنیرومند از سایر اوقات است و در هفتم ماه (تربیع اول) و ۲۱ یا ۲۲ ماه (تربیع دوم) ضعیفتر از وقتهای دیگر است.

نیوتون با ذکر این سه دلیل می گوید: باید علت به وجود آمدن جزر و مد را در ماه و آفتاب جستجو کنیم و سپس چنین استدلال میکند.

فرض کنیم که کره زمین عبارت از دو قسمت است: خشک و بحر یا خشکیها و آبها.



نمایشی از تاثیر قوه جاذبه

و فرض میکنیم که تمام سطح کره زمین را آب احاطه کرده است و خشکیها در زیر آب قرار دارد چنانکه در کلیشه دیده میشود.

در شکل کلیشه شده حر و ف (الف، ب، ج، د) قشر آب است و محلی که با حرف جیم نشان داده شده نزدیکترین نقطه سطح زمین به ماه و جایی که با حرف دال نشان داده شد، دورترین نقطه از ماه است.

برای سادگی قضیه فرض میکنیم که ماه و (د) در روی خط استوا قرار دارد و تمام نقاط کره زمین را جذب میکند ولی تمام نقاط زمین با نیروی متساوی جذب نمیشود بلکه نقطه (ج) چون نزدیکترین نقطه به ماه است بیشتر از نقاط دیگر جذب میشود و نقطه (د) چون دورتر است

با نیروی کمتری جذب میشود، اما مرکز زمین با قوه ای کمتر از (ج) و بیشتر از (د) جذب میشود و در نتیجه جذب زمین بوسیله ماه تمام نقاط زمین بسوی ماه حرکت خواهد کرد، ولی سرعت این حرکات در

تمام نقاط یکسان نیست بلکه نقطه (ج) نسبت به مرکز زمین و مرکز زمین نسبت به نقطه (د) با سرعت بیشتری بسوی ماه کشیده میشود در نتیجه نقطه (ج) از مرکز زمین اندکی دورتر خواهد شد یعنی دریا در نقطه (ج) بالا خواهد آمد که این بالا آمدن عبارت از مد است، آبی

که به این نقطه اضافه میشود تا بالا می آید، از نقاط «الف» و «ب» می آید ازین سبب هنگامی که در نقطه (ج) مد صورت میگیرد در نقطه (الف) و نقطه (ب) جزر پدید می آید.



تلاش بر تون بخاطر پسرش

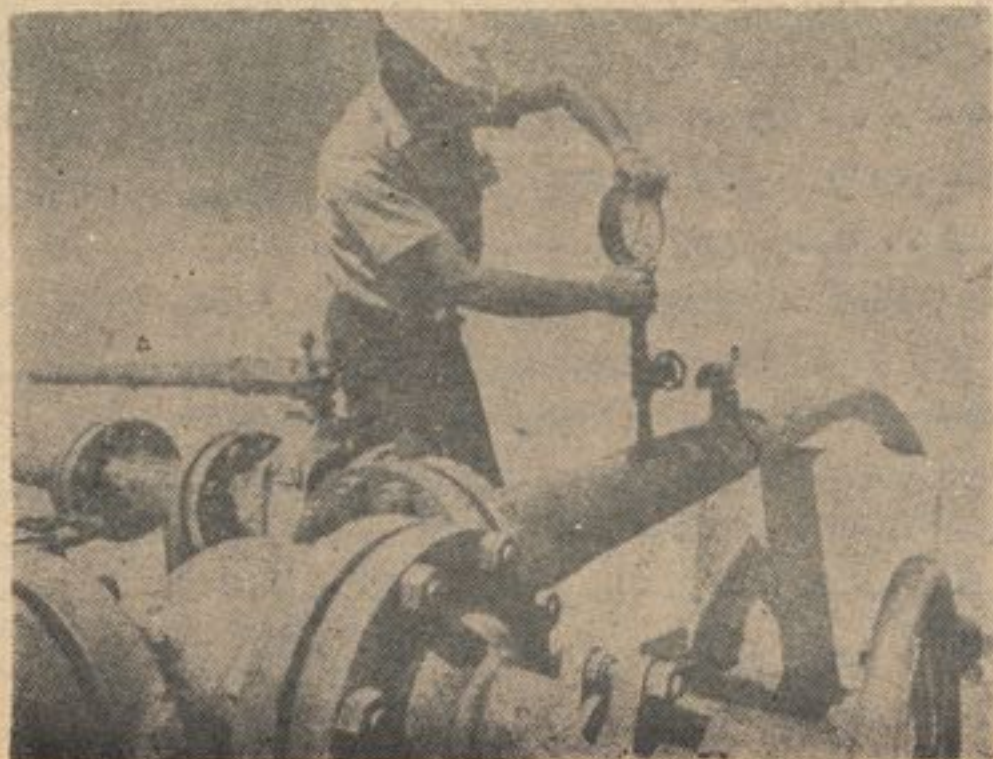


میگویند ریچارد برتون از جمله کسانی است که زیاد تلاش کرد، تا پسرش یک هنرمند محبوب و مرد شماره یک سینما گردد. او طفلش را از کودکی به بازارهای هنری و سینما آشنا کرد و لی همینکه طفلش بزرگ شد وزن گرفت. بعد از مدتی با خانم و طفل نوزادش، به انگلستان رفت و مدت ها را با هیپی های آنجا در زیر یک خیمه عریان و لخت بسر برد و هرگز حاضر نشد در فلمی بازی کند.

برتون گفته است که این موضوع مرارنج میدهد و اگر پسرش وارد سینما میشد بهتر بود. در عکس ملاحظه میکنید که برتون پسرش را در کودکی تعلیم سینمایی میدهد.

کشف جدید

اکثر سیستم های پایپ لاینی، بعضی دستگاه های ماشینی برای کنترل کردن مایع جاری پایپ لاین در یک قسمت بکار دایند و البته آلانی که تابحال بکار میرفت آنقدر مورد اطمینان نبود. روی این منظور، بقیه در صفحه ۵۶



الماس گران قیمت

خوب است بدانید که، الیزابت تیلور الماسی دارد بوزن ۶۹ قیراط که ریچارد برتون آنرا به یک میلیون دالر خریداری کرده که در حال حاضر این سنگ گران قیمت بیش از دو میلیون دالر امریکائی می‌ارزد. گفته شده که این الماس بهترین و پراورش ترین تحفه ای است که از جانب برتون برای همسرش داده شده. این الماس بحدی زیبا و باارزش است که هزاران تن از خانمها و دختران در سر تاسر جهان آرزو دارند تا این سنگ مال ایشان باشد.

پیشنهاد جالب

میگویند چندی پیش یک فرانسوی خوش سلیقه و با ذوق، نامه ای برای وزیر اقتصاد فرانسه نوشت و پیشنهاد کرد که: دولت اقدام بچاپ پولهای ده هزار فرانکی با عکس کاملاً برهنه بریزد و بار دو پنماید.

این آقا در نامه اش برای تأیید پیشنهادش می‌نوید: وقتی این پولها بچاپ رسید، هر مرد فرانسوی یکی ازین پولها را در بکس جیبی اش نگه می‌دارد و هیچگاه خرج نمی‌کند و این کار باعث می‌شود که مملکت دچار تورم بولی نشود.

برای هنر پیشه شدن

در یکی از روزها وقتی «جک پالانس» هنر پیشه «نه چندان خوش قیافه» هالیوود از استود یوی فلم بر داری خارج شد بایک پسر کنجکاو روبرو شد.

پسرک مدتی بقیافه جک پالانس خیره شد و سپس زیر لب گفت: - آدم وقتی خوب متوجه میشود می‌بیند که برای هنر پیشه شدن احتیاجی بداشتن قیافه آدم مهانیست.

په هجران کښې هغه سې شان وصال شته
 لکه څوکه له خپله یاره لاس ترغاړه
 ددین لکه په بڼې سترگی کېږي
 دادین لهوا ژو سترگو نه مه غواړه
 ایلی پلازگره په سل پردی کښې ناسته
 مخامخه و مجنون و ته و لاره
 بس له مرگه هم جدا نه وی رښتینی
 په یوه لحد کښې ورشي سره دواړه
 درښتینی هینی ډار د زوال نشته
 چه رښتینی پتلری سلام په واره
 دبار پتدی خوشحال له دله نه خي
 د فانی دنیا خوښی که ولاړه ولاړه
 خوشحال خټک»



د بیدردی پیغور

راکوی دبیدر دی پیغور په څه
 سیزی سوی دوباره په اور په څه
 دلمو څټو داوړو لږی اوبه دی
 ازمنی راباندی هومره زور په څه
 په توره دی دسرو شونډو نه پوهیږم
 یادوی راته دوینو تور په څه
 څه بوښتنه کړی زماله زپره رتکه
 ستا له غمه دی دلبره نوربه څه
 که توپیری ستادغوزو په زپه یونه سم
 بېلهدی ډیوی رڼا کرم کور په څه
 کرمی تانده دمرگ سلا ورکړی
 زنگدان دی راته بیښی کور په څه
 په داظم می دی کور دارام وړان کړ
 درویب په لیر کښې پروت یی خوربه څه
 دخپل بخت په اړولو نه پوهیږم
 چه غمغور شو دحمید خونغور په څه
 «حمید»

زده کړه

تاجه په سترگو کښې خندا زده کړه
 مادی دسترگو نه ژپا زده کړه
 غم دالفت دانتها څه کوی
 غم دغم پریرده ابتدا زده کړه
 ماته خندا ستایه ژپا راڅی
 مینه وځانده ژپا زده کړه
 ستا شرایې سترگی می یادوی وی تل
 څکه زبان زما خطا زده کړه
 داتماشی خو ستا نظر جوړوی
 ته لږکتل د تماشیا زده کړه
 مکره پروا په لوړ زور دمزل
 په چپو تگلکه زویا زده کړه
 په ائینه کښې خپل جمال ووینه
 بیا د حیرت سبب زما زده کړه
 زږمعی په تاخ کښې دسیان مه زده
 ور سره لوبی مشغولا زده کړه
 درته حمزه کړی دهنر خبری
 ووايه زده کړه ما چه نازده کړه
 «حمزه»

مراوی نظر

کوم زده سره چه ستا غمونه مل شی
 مینه گل زده چه وخت سره فناشی
 رانژدی شهجه خوانی درته لوکی کرم
 خوبه وروسته لکه گرد درپسی تاخم
 تصوردی راته گانی بوئی گل کړل
 لایلا! پریرده شرتک او برتک چه نوی مودی
 ستاله مراوی حیاناک نظر نه چارشم
 باور مه کړه چه هغه زده به بیا بل شی
 آشنا! څکه موسمو نه دی بدل شی
 جری نه چه له نظره دی ور بل شی
 خدای دی وکړی په لیمو دی زما بل شی
 درویب په مخ می ستا دمع تسلی شی
 داوولی اندازدی خیردی که شپړل دی
 چه دوست دزده په خونه راشی غل شی
 «دوست»

ملالی سترگی

نه خو عقبی او نه دنیا غواړمه
 دگلو لښتی صرف تاغواړمه
 سترگو کښې تم په شونډو شوخ خندا
 دغه اخلاص دغه ادا غواړمه
 ښکلی حسینه اورنگینه دوکه
 دزوند تشنه خدای پرو داغواړمه
 که ته هم ماغوندی زده زده شی کوی
 بیا به تما اوړه به تا غواړمه
 زده لیونی دیار په مینه نشه
 سترگی ملالی دحیا غواړمه
 چه دا دنیا مو تر قیامت ستایی
 دارتک دمنی انتها غواړمه
 «اشرف مغنون»

دمین عتاب

بیادی دزلفو پیچو تاب وینه
 بیا دمن په سر عتاب وینه
 زلفی خبری کړه که وریشی نشته
 ستانگو کښې سره سراب وینه
 ته په دالز عمر په څه نازیری ؟
 عمر دخضر هم حجاب وینه
 په تش موکل سندری څه به وایم
 زه که ساقی وینم رباب وینه
 دمنی ډکی سترگی گونجی تندی
 یو کښی پیغام بل کښی جواب وینه
 ورڅه بهرکه ستا جواب نه وی
 په ائینه کښې ستا جواب وینه
 ستا التکات می تنده لاکړه سوا
 دا حقیقت دی که سراب وینه
 دسینه په مخ کښی سخاوت څه به کار
 کاسه نسکوره دحباب وینه
 له فېره سترگی پردی سری «مشهوره»!
 تر قیامت غوندی حساب وینه
 محمد اکرم «مشهور»

رتگین لیک

آشنا به دی په مانه درنیری
 دا باسین په زپه بیری چلیری
 نری به ولی راته باغ باغ نه وی
 چه می نظر په ښکلی مخ لگیری
 نوری به ولی خاطرې شی هیری
 خوفه مړه کتل می نه هیری
 ستا په سرو شونډو کښی موسکا، ماو بل
 ددشفق سره برینتا خلیری
 نرپا ریدلی تلوسی دی بیامی
 هغه دناز او نیاژ کښی یادیری
 جولی به ولی خزانه می نه وی
 یکنی می اوښکی مرواری توښیری
 لیک می وحیده چه رتگین غوندی شو
 قلم نه وینی می فزده بیری
 «عبدلواحد وحید»



- تو خجالت میکشی ! تو ...
خنده مجالش نداد که جمله اش
را تمام کند. باز هم مدتی خندید و
گفت :

- ای خجالتی ! ای خجالتی !
خنده رابس کرد. لختی به فکر
فرورفت. سپس مثل اینکه چیزی
به یادش آمده باشد، سوی من دید و
گفت.

- میدانی به چه فکر میکردم؟ خوب
ببست میگویم. فکر میکردم که چیزی
کم نداریم... سرانجام فهمیدم فهمیدم که
یک گیلانی دیگر لازم است. چطور؟
برخواست. گیلان خودش را بر
کرد و نو شنید. گیلان دیگری را هم
نوشید. بعد به سوی من آمد و در
حالی که لبخند رندانه بی بر لب داشت
گفت :

- میدانم که تو هم میخواهی. ولی
خجالت میکشی ...

باز هم ناگهان قهقهه راسر داد:

- ای خجالتی ! ای خجالتی !
پیاله ام را آورد و پیش رو بسم
گذاشت. دیدم که براستی هم
میخواهم باز بنوشم چندین جرعه
پشت سر هم نوشیدم. آرا! مش عجیبی
احساس میکردم. میخواستم مستی
کنم، چیغ بکشم و هیاهو بی بر پا
کنم.

یک بار بی اختیار بالهایم را بهم
زدم و آوازی بر آوردم پسر جوان با

شاد مانی کفزد و فریاد کشید :
- آفرین... خجالت را دور انداختی!
بگذار ببو سمت !

به طرفم دوید. نیروی عجیبی در
خودم احساس میکردم خواستم
آزارش بدهم. از پیشش گر بختم.
پسر جوان گفت :

- میگری؟ بگریز... بگریز...
واز دنبالم دوید. من روی چوکی
پریدم و به سویم حمله کرد. من به
چوکی دیگری خیز زدم خوشحالی
دردم میجوشتید. سخت خوشحال
بودم مست بودم میخواستم پر واز
کنم.

پسر جوان باز هم به سویم حمله
کرد و من باز هم، درحالی که از
خوشحالی فریاد میکشیدم، به چوکی
دیگری پریدم. پسر جوان به شدت
به چوکی خورد لختی همانجا ماند.
فکر کردم که صدمه دیده است. مو
های درازش چشمهایش را پوشانیده



یادداشت
های
یک مرغ

آنوقت خودش در میانه اتاق به رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل آنکه ضربه های ساز براندا مهای او فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش میافتاد .
و امیداشت .
ساز تندوتند تر میشد و او هم حرکت های خودش را تندو تند تر میساخت. مو های درازش روی چشمهایش میافتاد و پسر جوان با حرکت سریع سر مو ها پیش را پس آنوقت خودش در میانه اتاق به رقص شروع کرد. پیچ و تاب میخورد و به شدت پیچ و تاب میخورد. مثل آنکه ضربه های ساز براندا مهای او فرود میامد و این ندا مهارا به جنبش میافتاد .
و امیداشت .
ساز تندوتند تر میشد و او هم حرکت های خودش را تندو تند تر میساخت. مو های درازش روی چشمهایش میافتاد و پسر جوان با حرکت سریع سر مو ها پیش را پس

بعد، برخاست و بسوی من آمد :
- ولی تو نور قصیدی !
احساس خستگی میکردم میخواستم بخوابم. ازینرو آهسته عقب رفتم.
ناگهان پسر جوان به قهقهه درآمد. به شدت واز ته دل میخندید از فرط خنده نتوانست بایستد و روی یک چوکی افتاد. بعد نیم خیز شد و در حالی که همانطور میخندید، سوی من دید و گفت :

بود. بیحرکت نفس نفس میزد. من کم کم پویشان میشدم. ولی ناگهان باحرکت تندسر، موهایش را پس زد. سوی من دید و گفت:

— تو بسیار چالاک هستی!

برخاست. آهسته آهسته به من نزدیک شد. درین حال میگفت:

— بسیار چالاک هستی! بسیار... میفهمیدم که به من حمله خواهد کرد. ازینرو خودم را آماده خیز زدن ساختم و ناگهان همانطور که حدس زده بودم، به سویم حمله آورد. من خیز زدم و خودم را نزدیک از سوی رسانیدم. پسر جوان به شدت به چوکی خورد. نتوانست تعادلش را حفظ کند و همراه چوکی روی زمین افتاد. لحظه‌یی همانطور افتاده روی زمین ماند. بعد آهسته آهسته به حرکت درآمد. پهلوی چوکی نشست و بکنار آن تکیه کرد.

خوشحالی از چهره اش ناپدید شده بود. افسرده و غمگین به نظر میآمد. دیدم پیشانی‌اش خونین شده است و خون ازکنار چشم را سستی پایین میاید با انگشتهايش پیشانی‌اش را لمس کرد. بعد، انگشتهايش خونینش را در برابر چشمهایش گرفت. سوی من دید. انگار من پیشانی خود نینشی رانیده باشم. انگشتهای خون آلودش را نشانم داد و گفت:

— می بینی؟... می بینی؟ سرش را بلند کرد. به چت اتاق خیره شد. مدتی اینطور ماند. نمیدانم به چه فکر میکرد. تنها میدیدم که لبهای بار یکس میلرزد سپس دوباره سوی من دید و گفت:

— توهم... توهم از من بدت میاید! چشمهایش پر از اشک بود. گریج شده بودم نمیدانستم چه کار کرده ام که او اینطور فکر میکند. سرم را با نارضایی پایین انداختم. ناگهان بعضی پسر جوان ترکیدو به گریه درآمد. بلندبلند میگریست.

دلم به حالش سوخت. آرام آرام نزدیکش رفتم. اگر چه نمیفهمیدم تقصیرم چیست، ولی باز هم خودم را تا اندازه‌یی گنا هکار احساس میکردم. دلم میشد، تسلیش بد هم دلم میخواست بهش بگویم:

— معذرت میخواهم! از هر چه کرده ام، معذرت میخواهم!

ولی در یافتن که بعضی گلویم را اتاق ز ندانی میکنم و کسی از من خبری

گرفته است. احساس کردم اشک در چشمهایم حلقه زده.

پسر جوان... به سویم نگریست. شاید چشمهای پر اشکم رادید شاید سیمایم بسیار اندو عناک بود، زیرا آواز اولایم ترشد. ازمن چشم برداشت و به گلپای قالین چشم دوخت در پنحال آرام آرام گفت:

— چه سخت است که همه از آدم بدشان بیاید!

با انگشتهایش اشکال نامعلومی روی قالین رسم کرد و گفت:

— میدانی، همه از من بدشان میایند. پدرم ازمن نفرت دارد مادرم هم نفرت دارد. خواهرم هم ازمن بدش میاید. وقتی پدرم سوی من میبیند. مثل این است که بگوید «کاش که تو وجود نمیداشتی!» مادرم ده سیر گوشت پراز خشم وحسد است ذره بی از عاطفه دراو وجود ندارد. من خیلی چیزها در باره مهر مادری خوانده ام ولی دیگر به این چیزها عقیده ندارم.

سوی من نگریست و پرسید:

— تو چطور، عقیده داری؟

خاموش ماندم. نمیدانستم چه بگویم.

پسر جوان بانو میدی گفت:

— خوب، عقیده من این است که مادرم هیچ مرا دوست ندارد. حتی ازمن بدش میاید.

لحظه‌یی خاموش ماند. سپس در حالی که همچنان به نقشهای قالین چشم دوخته بود، گفت:

— نمیدانم که چرا اینطور هست. نمیدانم به آنان چه بدی کرده ام بامن طوری رفتار میکنند، مثل اینکه درین خانه زیاده ای هستم و من...

ومن مجبورم یگروز این خانه را ترک بگویم... حتما این کار را میکنم فقط منتظر هستم که زمستان بیاید. آنوقت خانه را رها میکنم. خودم را آواره میسازم و میروم در خنکها... در برف و باران... شاید هم بمیرم. خوب، بگذار بمیرم... بمیرم تا کسانیکه ازمن بدشان میاید، خوشحال شوند... شادی کنند، بخندند...

گریه امانش نداد. عرق به گریستن شروع کرد و در میان گریه گفت:

— میدانی، روزها خودم را درین

نمیگیرم مطمئن هستم که اگر یگروز بمیرم، همینجا خواهم پوسید و کسی به پر سانم نخواهد آمد. میدانی، تحمل این وضع دشوار است... بسیار دشوار است...

پادستمال اشکهایش را پاک کرد. اشکهایش باخون پیشانی‌اش گد شده بود و همه چهره اش را سرخرنگ ساخته بود. دستمالش هم خون آلود شد. گفت:

— ولی، من کاملاً تنها نیستم... برای خوم دوستان خوبی دارم.

سوی کتابهایش دید:

— پیشتر برایت گفتم که این کتابها بهترین دوستان من هستند این گپ درست است... ولی دوستان دیگری هم دارم. آدمهای خوبی هستند. دوستم دارند. غالباً بدید نم می آیند. تو یگروز آنان را خواهی دید. ما باهم درد دل میکنیم. دوستانم به سخن های من گوش میدهند. حتی میگریزند...

این طرف و آنطرف دید:

— حالا یک گیلان دیگر!

برخواست گیلانش را بر کرد و نو شید. دوباره آمد و نزدیکم نشست آرام آرام به صحبت پرداخت:

— از تو معذرت میخواهم. تو مرغ با احساسی هستی. میدانم که مرادك میکنی. وقتی آدم بفهمد که کسی درکش میکند، غصه اش کم میشود. اصلاً غصه را فراموش میکند. تو مرا درك میکنی... دوستانم نیز مرا درك میکنند... به! فایده غصه خوردن چیست؟ اصلاً غصه خوردن فایده‌یی ندارد. میفهمی؟ یگر و ز میمیرم و میرویم زیر خاک. پس چرا غمگین باشیم؟ تو «خیام» را می شناسی؟

این نام را هرگز نشنیده بودم. سرم را پائین انداختم و پسر جوان گفت:

— «خیام» مرد بزرگ و عاقلی بود. میگوید «پیش از من و تو لیل و نهار می بوده است». میگوید «گردنده فلک برای کاری بوده است» میگوید «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!» میگوید «کان مردمك چشم نگاری بوده است».

به سویم دید و پرسید:

— چطور، قشنگ نیست؟

اصلاً ازین شعر خو شم آمده بود. از «خیام» هم خو شم آمده بود. سوی پسر جوان نگر یستم. آرزو داشتم که باز هم شعر بخواند و از «خیام» گپ بزند. ولی او بی توجه به نگاه های من گفت:

— «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!»

برخواست. در اتاق اینسو و آنسو رفت. بعد ایستاد. چند بار پایايش آهسته به زمین گو بید و تکرار کرد:

— «زنهار قدم به خاک آهسته نهی!»

باز هم گیلانش را نو شید. گیلان دیگری هم نو شید. گیلان را بسوی پرتاب کرد و فریاد زد:

— «کان مردمك چشم نگاری بوده است».

چرخ زد. تلوتلو خورد. موهایش به روی چشمهایش افتاد. بایک حرکت سریع سر موهایش را پس زد. مشتش را گره کرد و فریاد کشید:

— ساز!

ورقت که ریکارد بماند. باز هم آواز ساز در اتاق پیچید. پسر جوان بار دیگر به نشاط آمده بود. سکر تی روشن کرد و در میانه اتاق ایستاد. تلوتلو میخورد. با اشتیاق دود را در سینه فرو میبرد و بعد به سوی چراغ پف میکرد. درین هنگام دروازه اتاق باز شد. خد متکار آهسته به درون آمد. اتاق را از نظر گذرانید. چو کی را که افتاده بود، به جایش گذاشت. پسر جوان گفت:

— چه میخواهی؟

مرد خد متکار جواب داد:

— پدرت میپرسد که نان میخوری؟

ناگهان شادمانی از چهره پسر جوان نا پدید شد. جای آن را قهر و خشونت گرفت. به سوی من آمد و گفت:

— می بینی؟ که چقدر ازمن بدشان میاید میگوید: «نان میخوری؟» و تو قمع دارد که من جواب بد هم «نی» و او بقیه در صفحه ۶۰



چهار اردو

درخت غنچه بر آورد و بلبدان مستند

از : ورد زورث

به فاخته

ای رهگذر خوشحال ! نغمه ترا شنیدم هنوز هم میشنوم و دلی ازین آهنگ غسرق نشاط دارم . ای فاخته آیا تو راستی پرندۀ نوآوری هستی یا فقط آوایی هستی که در آسمان بیگران سرگردان است ؟
روی علفها دراز کشیده ام . صدای ترامی شنوم که بلند میشود و بعد طنین آن به گوش من میرسد . گویی در آن حال که از تبه ای به تبه ای میرود . هم دور و هم نزدیک است .
باینکه تودد بر حرفی دلپذیر خود جز وصف نور خورشید و عطر گل نمی کنی . میدانم چرا نغمه تو برای من داستانی حکایت میکند که سراسر آن بارویسهای دور و دراز آمیخته است .
ای زیبایی بهار ! خوش آمدی . تو برای من پرندۀ ساده نیستی ، وجود نامه بی هستی . صدایی دلپذیر هستی ، رازی پنهان هستی . صدایی هستی که من در دوران مکتب خود بدین گوش فرا میدادم و به شنیدن آن در میان درختان ، در روی بته های گل ، در آسمان پهنای مشتاقانه جستجوی ترا میکردم .
باز برای یافتن تو در جنگلهای و چمنزارها سرگردان شدم ، اما هرگز ترا که امید و عشق و عایه هوش من بودی ، نیافتم .
اکنون دو باره گوش به نغمه تو فراداده ام . دوباره روی چمنها دراز کشیده ام و آنقدر بترانه های تو گوش میدهم که بتوا نم دو باره خود را در روزگار دلپذیر کودکانی احساس کنم .

عشق سرمدی

ای عشق سرمه مدی
ای اصل آرزو
ای سوز زندگی
در آسمان زندگی من فروغ بخش
تائاله های سرکش من تاب پرورد
.....
درپای ازغوان
دردامن بهار
میرود بوده ایم
سر مست ساتگین پراز شود فروردین
زان باده ای که بود صفا بخش زندگی

مبتابی خیال
چون سیل نقره فام
پر تو فکنده است
در لابلای این همه زیبایی وصف
باشد خیال تو همه پیروای بهار
از : (دکتر سید)

تنهایی

باز امشب
لشکر غم :
(گردن صاف بسته یکسر)
هر یکی :
باتیغ و تیرونشتر ، باگروزو خنجر
.....
آن یکی چون گرزده ماری :
می گزیدای خیالم ،
این دگر چون شوره شیری :
در پی نخچیر لاغر
یا چو شاهینی که گیرد مرغک بی بال و پر .

تیر جور غصه را :
امشب سیر گردیده جانم
شعله خیز افتاده دل
غرق شرد گردیده جانم
برق هستی سوز غم
سر داده از بس فتنه سویم
همچو کاخ سر نگون :
زیر و زبر گردیده جانم

ماهتاب
اندر درای کوهسای آرمیده
بلبلی درپای گل !
در مرغزاری آرمیده !
مردمی
مست وصال و بیخود بوس و کناری
بادلی
فارغ زسوز انتظاری آرمیده !
من جراد آتشم همچون سپندروی مجهره !
از : (منتظر)

پردۀ پندار

نشسته قطره می بر لب هوس جویت
جو زلاله که سحر گاه بر کلاب افتد
تن سپید تو در سرخ جامه میماند
بعکس ماه که در لاله گون شراب افتد
خزدنگاه تو اندر دل شکسته من
چو آذ رخس که بر معبد خراب افتد
ز پشت پردۀ پندار ، زندگی زیباست
میاد کز رخ این اهرمن نقاب افتد
نهفت اختر امید من بظلمت غم
چنانکه شب بدل دره ای شهاب افتد
شبی بیگانه دوبازوی تو بگرد من
جو مار های سیلی به بیج و تاب افتد
من آدم از تن سیمین تو بگیرم کام
که چشم مست تو از کیف می خراب افتد
از : (محمود فارانی)

گره

دلم گرم می تید بهوای تو
کسوی عطرساز ترا بوید

دستم بسوی تست سراسیمه
یاهای من بکوی توره سازد
در سایه امید تو آسایم
هر لحظه دل بدردتو بردازد

خامه زلای پنجه من گرید
ریزد بصفحه نقش خیالت را
در لای دفترم توشوی پنهان
از نوک خامه ام توشوی پیدا

مشکل که من رهاسوم از چشم
آسان گریز کرده ای از چشم

از : (رضا مایل)

مشکل که من رهاسوم از چشم
آسان گریز کرده ای از چشم
در خنده های تلخ گریبانم
باران گریه می فتد از چشم

اندر دلم فسون تو غلتیده
در چشم من خیال تو آویزان
اندوه تو بسینه من بیدار
یاد تو بر زبان من بزبان

در شانه های گنج صفا خیزت
ماران کسوان تو خوابیده
عشقت سبک بشانه من هموار
بندار من به میر تو بیجیده

چشم دود که نقش ترا گیرد
گوشم هدف که حرف ترا جوید

صورت دوست

کس نمی داند و در خاطر من
نقش رخسار کسی می گلرد
این نه سود است ، نه سحر و نه جنون
نه فسونی که زر اهم ببرد
نیست وهم ، وهم و خیال
صورتی بینم و نتوانم گفت
صفتش نمی بقلم نی به زبان
اینقدر هست که چون وی دگری
نیست اندر ، همه روی جهان
با چنان غنچ و دل دل !
همچو عشقت وصالست عزیز
همچو نعر است و سرور است بدیع
همچو صبح است و بهار است فرح
همچو شور است و نشاط است منبع
همه حسنت و جمال !!
گاه چون دوست بمن دل سوزد
که چون دشمن بسرم بستیزد
گاه چون دوح کند زنده مرا
گاه چون نهر ز من بگریزد
سر کند خشم و جدال
وی نمی گوید و من میدانم
که مرا عاشق خود وی کرده است
من تصکوبم و وی میداند
که چنین ، از چه سبب ، کی کرده است ؟
از : (الهام)

دهان مندان خار سمان

لیودمیلا ساوی لیووا

جهان زنان مشهور میشنا شد. زنانیکه در تغییر و دگرگون ساختن تاریخ نقش های ارز شمند داشته اند. بسا علمای مشهور، دکتوران خیره و هنر مندان معروف و شهیر زنان بوده اند.

هنر پیشه های زن در ساختن فلم ها و نما یشتنامه ها رول بسیار قاطعی دارند هیچ فلمی و الایی هنری وجود ندارد که در آن هنر پیشه زن هنرنمایی نه کرده باشد لیودمیلا از آن جمله زنان مشهور در عالم سینما است که همچون ستاره ای در آسمان سینمای شوروی میدرخشد. لیودمیلا در فلمهای مشهور جنگ و صلح، گریز، برنده، شوالیه سریتز بحیث هنر پیشه اول نقش داشته است.



همکاری مجدد افسانه

افسانه خواننده محبوب را دیو افغانستان که بنابر عللی مدتی از کار های هنری کناره گرفته بود. همکاری یثی را با آمریت موسیقی و رادیو افغانستان از سر گرفته است.

اولین آهنگ افسانه که پنجم (دست بدست بسوی صحرا رویم) در ارشیف رادیو ثبت شده و عنقریب از برای امواج رادیو پخش میشود.

فالبین

اداره موسیقی رادیو افغانستان به سلسله فعالیت های هنری خویش درامه های منظوم می کمپوز نموده که برای مدت نیم ساعت بوسیله شش تن از خوانندگان زن و مرد از برای امواج رادیو پخش خواهد شد. اوپرت فالبین که بوسیله هلال، نسیم، ناهید، رخسانه و زیلا خوانده میشود دسومین درامه منظومی است که از طرف آمریت موسیقی رادیو افغانستان تقدیم میشود.

دو درامه منظوم که قبلا ثبت و پخش شده است عرفای بی خان و عروسی اجباری تا مدامت.

عقیده منجمین در مورد لیز و برتن

منجمین غرب را در باره الیزابت تیلور و ریچارد برتن ستا گمان مشهور هالیود عقیده بر اینست چون لیز در ماه حوت و برتن در ماه عقرب تولد شده اند. از نظر ستاره شناسان، ستاره این دو هنر مند آشتی پذیر نیستند.

لیز تیلور چندی قبل در سرا تاسر هالیود پنجم زن شوم مشهور شده بود زیرا هر مردیکه در زندگی او راه پیدا میکرد و بعد از چند با هم ازدواج میکردند پس از گذشت چند صبحی از هم جدا شدند و همدیگر را طلاق میدادند و ریچارد برتن که پنجمین مرد در زندگی لیز است یگانه مرد یست که توانسته است مدتی را با لیز زندگی کنندولی ستاره شناسان در مورد شان فالی بدی دیده اند. عاقبت بخیر.



شاهپانزی که با اشاره تکلم میکند



خود را با تبسم و خوشی به اصطلاح (چنبلک) نموده و بخود قیافه میگیرد و بعد هر دو دستها و بازوان خود را در اطراف بغل سینه خود گذاشته در حالیکه سر خود را شور میدهد و بازوان خود را یک با دیگر میمالد و نوازش میدهد در حقیقت میخواهد کسی را در آغوش بگیرد و یا بر عکس کسی دیگری او را آغوش بکشد.



هر گاه شادی پشت کله اش را بخارد خواهش مستی و سر گرمی دارد. ازین قبیل مثال ها زیاد داریم مثلا طوریکه بالا اشاره شد هر گاه شادی های متذکره دست را با لای سر ببرد مقصدش از کلاه و اگر دست را به بینی ببرد مقصدش از گل و چیز های بو نیدنی است و یا کفهای هر دو دستها را قسم هموار بچلو با همدیگر نزدیک کنند درین حالت منظورش از کتاب و یا مطالعه است.



برای مطالعه مزید در مورد تکلم اشاروی بوزینه ها تحقیقات بالای دو بوزینه که هر کدام پنج پنج سال عمر دارد و دریک قفس مشترک زیست میدارند صورت گرفت و دیده شد که این دو بوزینه در فرصت های معینی احتیاجات یک دیگر را درک و تقاضای یک دیگر را بمیل و رغبت پذیرفته اند. در بسا اوقات چنین به نظر میرسد که اشارات

حاصل می کنند اما بعدا این انگیزه گسترش نموده و در بین خود شادی ها نیز مروج گردیده طوریکه بین خود نیز ازین قبیل اشارات استفاده می نمایند.

(واشو) یکی از مراکز دایمی (آموزش اشارات) بمعرض نمايش گذاشته شد و برای یکساعت با اشخاص تشکیل جلسه میداد. هکذا به تعداد هفت بوزینه دیگر نیز درین پروژه تحت تربیه و آموزش قرار گرفت که بعدا هر کدام شان تقریبا در حدود (۶۰) لغات اشاروی را آموختند. اشاراتی که بوزینه ها در بین خود مورد استعمال قرار میدهند اکثر مربوطه اشیاء و چیز هائیکه شادی ها به آن سرو و کار دارند.

ولی کنجکاو و آموزش علمای روانی بوزینه ها را قادر ساخت تا بعضی اشارات دیگر را نیز بیاموزند و به موقعش آنها استعمال کنند مثلا قرار یکه در عکسها مشاهده می فرمائید واشو شادی زرنک و چیز فهم در بین دیگر امثال خود توانست اشارات کلاه گل و کتاب را نیز تمثیل نموده و احتیاج خود را نسبت به آن اشیاء به دیگران بفهماند. و یا اگر بوزینه تی میل به غذا داشته باشد انگستان خود را طوری بهم نزدیک میکنند که گویا انسانی لقمه نان را بگیرد و یا گرفته باشد و بعد در حالی که دست خود را بطرف دهن خود نزدیک ساخته می رود در همین اثنا توسط دهن اشاره دیگری مثل حرف (۵) ترسیم و یا تمثیل میکنند بیننده صریحا درک میکند که شادی متذکره گرسنه است و میل به خوراک دارد این نوع اشارات را بیشتر برای خوراک میوه و غیره بکار میبرند. همچنان چیز جالب تر اینست که هر گاه شادی در کدام موقع گونه های

در یکی از پر منا قشه تر یسن تحقیقات علمی در مورد شادی ها روانشنا سان در پوهنتون (نویدا) به این فکر افتیدند که یک شادی را تحت تربیه قرار دهند و طوری آموزش نمایند که توسط لسان اشاروی به اصطلاح تکلم کنند. بدین ملحوظ (واشو) که یک شادی قوی هیکلو خوش مشرب به نظر میرسید تحت تجارب روانشنا سان پوهنتون (نویدا) قرار گرفت و در طی چند سال محدود (واشو) توانست در حدود (۱۴۰) لغت اشاروی را اداء و یا تمثیل نماید و در نتیجه لیاقت آنها پیدا نمود که توسط اکتنگت (غمغم) خود مصاحبه را به همراي چند نفر برای یکساعت اجرا نماید.

حالا این تحقیقات در مورد شادی ها توسعه و انکشاف نموده و در یکی از تازه ترین جلسات مردم شناسی در شیکاگو یک روانشنا سان از پوهنتون (اوکلاهما) که (راجرفوت) نام دارد دریافت است که درو حله اول بوزینه ها با کمک و رهتمایی آموزنده به استعمال اشارات مبادرت ورزیده و اعتیاد به استعمال اشارات

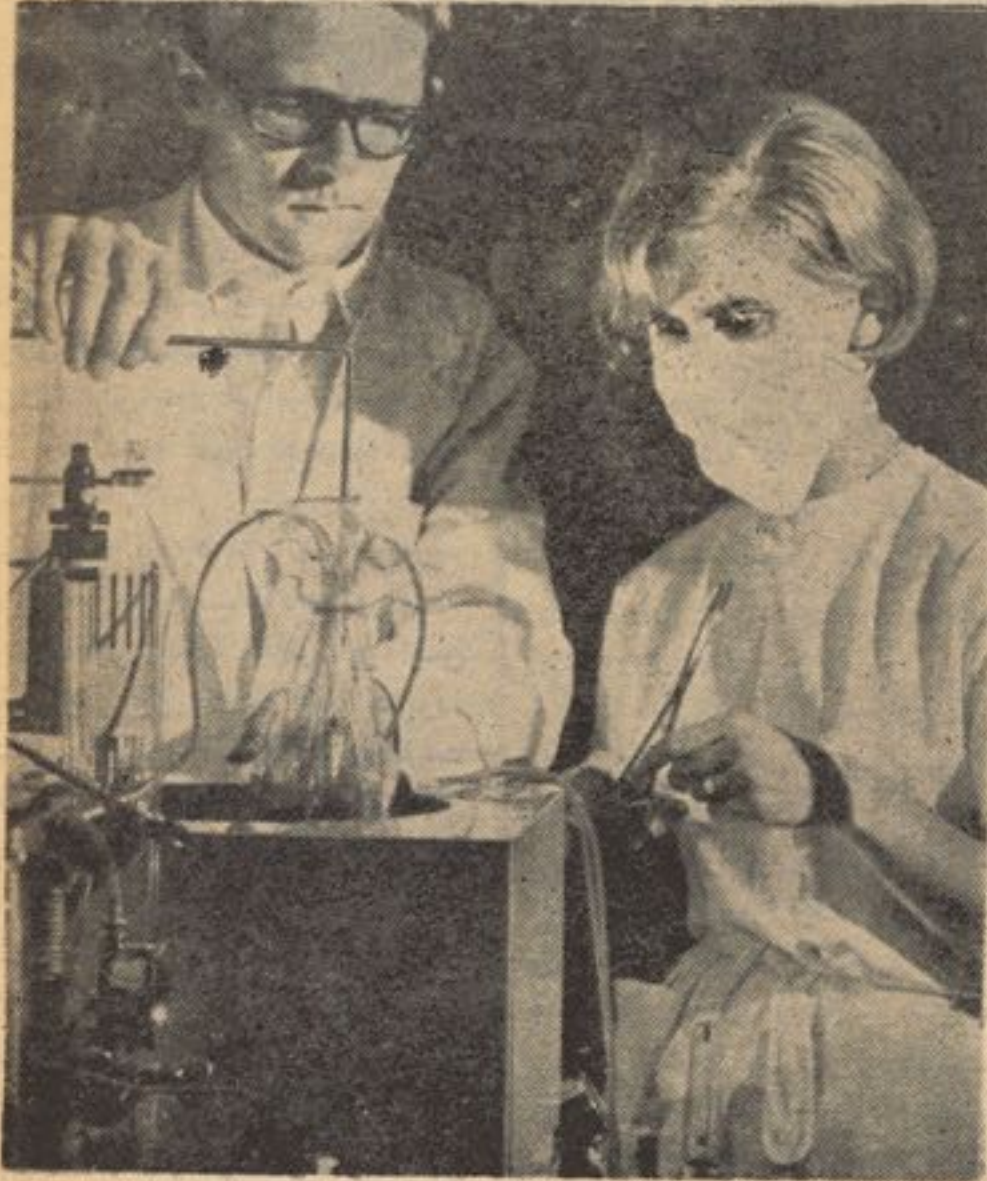


حلقه مینمود و بگردن نزد یک می ساخت. البته این اشاره در ردیف اشارات بوزینه ها درج گردیده در نتیجه دانسته شد که شادی متذکره میخواهد از قفس برآید و زنجیر بگردنش شود و بگرددش برود.

کوتاه دلجیسیبخواندنی

میکرو ب‌های جوینده طلا

چیزی پیش کار مندان انستیتوی میکرو و بیولوژی اکادمی علوم اتحاد شوروی، روش جدید را برای استخراج طلا پیشنهاد کردند که



ابتدا زمین را بوسیله انفجار نسوم ساخته، سپس آب مملو از باکتری های مخصوصی را که طلا جذب می کنند با فشار وارد زمین میسازند. بعداً مبادرت به استخراج آب می نمایند، آبی که خارج میشود، یک آب معمولی نیست بلکه آبست مملو از طلا. درین آب در هر لیتر آن ۱۰ ملی گرام طلا وجود دارد.



روش تازه ای برای ترک سگرت برای کسانی که میخواهند سگرت را ترک کنند، اخیراً متخصصان کارخانه آزمایشی علمی تحقیقی شیمی دوا سازی شهر خارکف واقع در اتحاد شوروی شروع به تهیه ترکیب جدیدی بنام (لوپیل) نموده اند تا قابلیت های (لوپیل) را مدت ۷ سالی ۱۰ روز بمقدار روزی ۴ تا ۵ تا بلیت مصرف می کنند. طبق معمول یک معتاد به سگرت پس از اولین دوره مصرف این دارو دست از کشیدن سگرت بر میدارد اگر در اولین دوره سگرت ترک نکردید، معالجه را می توان از دو تا چهار هفته ادامه داد، و تدریجاً مقدار تا بلیت ها کاست.

مرد پر کار

میکو یند آقای جان دین اهل امریکا که لقب مرد پر کار وادر بین دوستان و رفقایش بدست آورده کمتر وقت دارد تا به خودش برسد. آقای جان که تکنیکر ماهر و زبردستی است. در شبانه روز سه الی چهار ساعت برای استراحت و تفریح وقت دارد و باقی مدت را در فابریکات مختلف کار می کند و از زمین درک سر مایه زیادی بدست آورده است شما در عکس مشا هده می کنید که آقای جان با استفاده از فرصتی که بدست آورده دو نفر را استخدا م کرده تا یکی سرش را اصلاح کند و دیگری بوت هایش را رنگ نماید.



عکس جالب



داستان دردگلی

سوزه از : ابوالمعانی پیدل
سناریو از : شرف رشیدوف
و . ویتکو ویچ
ترجمه از : ع.ح . اونگوت

نمیشود رقصید؟ لیکن ...
اواز یتکه ناگهان کلمه «نقاره» را
بزیهن رانده است ، لب میگذرد و متوجه
اهل سرای شده آرام میپرسد :
- که «نقاره» گفت ؟
همه‌ها موش میمانند. فرما نروا
بدقت هریک از اهل سرای را از نظر
گذارنده: نگاه خود را بروی امیر
یکچشم میدوزد :
- این تونبودی که «نقاره» گفتی؟
امیر تر سان ولر زان گامی چند عقب
میرود :
- نخیر عالم پناه، من هیچ چیزی
نگفتم ...
فرما نروا بار دیگر متوجه کامدی
میشود :
- برقص !
باشاره او بار دیگر نقاره‌ها بصدا
درمی آیند، کامدی همانطور در برابر
فرمانروا خا موشی استاده میماند
فرمانروا روی تخت استاده شده
تهدید کنان میگوید :
- اگر نرقصی ماترا در میان شعله
های آتش خواهیم رقصا ند !
کامدی حر کتی نمیکند. ناگهان
صدای طوطی از قفس شنیده میشود :
- فرمانرا ! آیا گاهی که در وازه
قلبت بروی شادی و مسرت بسته
بوده، توانسته ای برقصی ؟
- فرمانروا قیافه ای جدی بخود
گرفته میگوید :
- طوطی ! حق! مگر آیا فرما نروا یان
هم می رقصد ؟ و به امیر یکچشم
دستور میدهد - باید خرمن آتش
برافروخته شود! فردا صبح او در
میان شعله های آتش خواهد رقصید!

تا اینجای داستان
مودن جوان زیبای هنر مند با دیدن تصویر کامدی رقصه زیبای
سرای ، عاشق بی قرارش می گردد و در جستجوی او راه سرزمین دور
دست ناشناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور از مرز بیخ - سرزمین
ارباب انواع به پایتخت فرمانروای هند میرسد و پیاری پهنودجسی
باغبان و محمد محسن فانی نخشبی شاعر موفق می شود در سرای بار
یابد و در حضور فرمانروا مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند با
تنبور سحرآمیز بسراید .
مودن گلوبند گرانبهای را که فرمانروا بوی می بخشد در پای
کامدی می افکند و بجرم این گسناخی از مرکز مملکت بیر ون
رانده می شود .
تنبور سحرآمیز بدستور فرمانروا شکستنا نده شده در محل
نامعلومی دفن می گردد و همزمان با آن نشاط و طرب از جهان رخت بر
می بندد و هیچگونه آهنگی از آلات موسیقی بر نمیخیزد ...
آتوب چتر نقاش و بسا با نی سر حلقه نقاشان با نوازند گمان
آواره ، مودن را در زیر درخت افسانوی اسرار آمیز پیدا می کنند
و تصمیم می گیرند او را بمعشوقش برسانند و پیغامی عنوانی فرمانروای
هند ارسال می دارند . فرما نروا شاعری سرای را بجرم اینکه مودن
را اولین بار بسرای دعوت کرده این ماجرا را بر انگیزخته است محکوم
می نماید و دستور مید هد تا به گلوش نقره مذاپ ریخته شود .

تالار کوچک سرای. کاندی راییه
حضور فرمانروا می آورند نوازندگان
نقاره هارا باصول رقصی مینوازند.
اما کامدی همچنان سر بریز افکنده
و خا موش نشسته است. فرمانروا
نوازندگان را متوقف میسا زد :
- او، چرا نمی رقصد ؟
امیر یکچشم پاسخ میدهد :
- عالم پناه! کامدی این جرات را
بخود داده است که عشق مودن را
در دل نگهدارد .
فرمانروا بسوی کامدی متوجه
میرود :
- آیا این سخن حقیقت دارد ؟
کامدی با حرکت سر تایید میکند

زندان .
امیر یک چشم با شا عرسرای
روپروی هم نشسته اند . محمد محسن
فانی نخشبی حال خرابی دارد .
او خطاب به امیر یکچشم می
گوید :
- برایت می گویم : تمام مروارید
های را که در بساط دارم برادر !
مگر این کافی نیست ؟ علاوه بر این
نقره خالص نیز مال تو خوا هد بودا
- نقره مذاپی که با ید بحلقه
ریخته شود ، بی آنکه تو یادآوری کنی
پس از سرد شدن از آن من خواهد
بود
اماتو در آنوقت با این جهان
وداع گفته خواهی بود در دنیای دیگر
قدم خواهی زد. اگر حاضر شوی
مروارید های گرانبهای خود را با
طلایی که در زمینش دفن کرده ای
در اختیارم قرار دهی، دنیای دیگر
بی وجود تو خالی نخواهد ماند. آن
وقت ترا آزاد خواهم گذاشت، بهر
سوئی که میل داری خواهی رفت .
محمد محسن فانی نخشبی که
امید بر گشت از آستانه مرگ برایش
پیدا شده است، تبسم کنان می
گوید :
- خوبست ، هم مروارید ، هم
نقره و هم طلایی را که انداخته
ام . کاملا در دسترسست قرار
خواهم داد .
صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن
باز میگردد و سطر های زیرین بنظر
میرسد :
« حکم فرمانرواست بر همگان »
« کیست تاسر گشتد ازین فرمان ؟ »

شبانگاه است. گلهای با غچه سرای پر نگهای سرخ - آتشین شگفته اند. نواسه بهونادجی پیراستاد تنبور ساز را بداخل باغ رهنما پی میکند - تنبور، اینک درینجا، در زیر این بته گل است .

استاد بکندن زیرگل شروع میکند پسرک باتاسف وتاسر حرف میزند: - حالا نجات کا مدی امری بس دشوار است... فردا صبح اورادر آتش خواهند افکندهودن هم اینجانیهست... چه خوب میشد اگر در غیاب مودن لا اقل صدای تنبور اورا میشنید آنرا ترمیم کنید. اگر کامدی بیچاره برای آخرین بار آنرا بشنود... خیلی خرسند خواهد شد ...

استاد تنبور ساز بتمام قوت بته گل را تکان میدهد، وباریشه هایش از زمین بر میکند .

پسرک پارچه های تنبور شکسته راز میان گل ولای گودال جمع میکند دسته تنبور رنگ خودراباخته وتار هایش گسسته وزنگ بسته اند .

پسرک اندر هگین میگوید : - حالا تنبور سحرآمیز وجود ندارد پدرم گفته بود که هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را دفن کند...

استاد در حالیکه پارچه های تنبور را بدقت از نظر میگذراند پاسخ میدهد. - درست است... هیچکس نمیتواند آهنگ و سرود را در خاک دفن کند ونابود سا زد.

من اینرا ترمیم میکنم . اوبعداز آنکه پارچه های تنبور را در دستمالی می پیچد، بسرعت از باغ خارج میگردد .

درتا رلای که تخت گذاشته شده شمعدان بزرگ پر تو افکنده است. سایه ای که در پرتو چراغ پدید آمده اینطرف وآنطرف تالار بزرگ حرکت میکند. طوطی زنگار گون به امیر یکچشم که از آنجا میگردد میگوید. - های ، امیر !

چه میگوی ؟ اینطرف بیا ! امیردل ونادل نزدیک می آید. - آیا قصه های من برایت خوشایند است ؟

امیر یکچشم باخشم میگوید : - من از آن احمقها نیستم که قصه

میخوا نند... و بسوی در وازه روان میشود .

طوطی ادامه میدهد . افسوس .. هر گاه میخواستی میتوانستی بجایی که آن لعل رانفته اندپی بری .

امیر جابجا استاده میماند . - لعل ؟ کدام لعل ؟ - همان لعل ! آن لعل را در همینجا پنهان ساخته اند .

دفعتا صدای خفه امیر بلند میشود. - لعل سلطان هارون را میگوی ؟ همان لعلی که در همینجا بسرقت رفت؟ - بلی، در وازه قفس راپاز کن تا من جای آنرا برایت نشان بدهم.

امیر یکچشم باشک وتردید اطراف خودرا مینگرد وبادست لرزان خود در وازه قفس را میکشاید :

- کجاست ، نشان بده ! طوطی پرواز کنان از قفس خارج میگردد و بر تخت نشسته میگوید :

حالا بچشم سر مشاهده میکنی که نخواندن قصه های من برای تو چقدر ناگوار وناسود مند بود است در صفحه یکصد و پنجم آن بو ضاحت نوشته شده که لعل گرا نسیهای بسرقت رسیده در معده من قرار دارد، تو میتوا نستی مراد بچ کنی ولعل راز آنجا بیرون بیاوری ولی تو بدون کمترین تأمل وتفکر مرا از قفسرها سا ختی !

طوطی خنده ای بلند سر میدهد وبال و پر زنان از تالار بیرون میبرد .

کارگاه آلات موسیقی با اینکه سپیده در حال دمیدن است، چراغ کم نور سوسو میزند استاد، آستین ها را بر زده به ترمیم تنبور اشتغال دارد از در خشش تارها معلوم میشود که کار ترمیم موفقانه انجام یافته واستاد جاهای لازم رالاک میزند .

پسرک انگشتان خودرا بتار تماس میدهد .

صدای صاف ودل انگیزی از آن بر میخزد. تمام آلات موسیقی که بدیوار های کار گاه آویخته شده اند هموا با این صدا، طنین انداز میگرددند سازها جان میگیرند .

استاد، چابک از جا بری خیزد وبا دستان لرزان خویش هر یک از ساز چشمهرا بسوی خود میکشاند ،

هارا مینوازد وتاز هایش را امتحان میکند.. برنی میدهد، ازهر کدام آوازی صاف ورسا بیرون میشود.. پسرک بی اختیار گریه سر میدهد صدای مخصوص طوطی بگوشش میرسد :

- پسرک، چرا گریه میکنی ؟ دهان استاد از تعجب باز میماند و چشمانش پر طوطی زنگار گون که بر تیغه روی دیوار نشسته است میخکوب میگردد. اما پسرک بدون اعتنا بوی ، باچشمان اشک آلود پاسخ میدهد :

- امروز کامدی را میکشند - باز هم شدید تر میگرید وآه میکشد . طوطی میگوید :

- گریه مکن، با شنیدن سخنانت دلم پر خون شد، حتی مطلب مهمی را که میخواستم بیرسم از یاد بردم. راستی قصه های من برای تو خوشایند است ؟

پسرک آمیخته با گریه جواب میدهد: - خیلی زیاد خو شایند است . اگر چنین است بگذار باتو کمک نمایم .

پسرک باآه و افسوس میپرسد . - چگونه میتوانی با من کمک کنی ؟ - حالا در سرای خرمن آتشی افروخته اند واورا ...

من شانه موی کامدی را برای تو می آورم .

پسرک در حالیکه اشک از چشم پاک میکند تعجب کنان میگوید :

- شانه کامدی را؟ من شانه کامدی را چه میکنم .

طوطی با جدیت جواب میدهد . - اینرا باید بدانی، هر گاه شانه کامدی را در زیر تارهای تنبور سحر آمیز گذاشته بنوازی همه برقصیدن آغاز خواهند کرد. جلادان نیز خواهند رقصید وفر مانروا نیز بسر قص وپا یکو بی خواهد پر داخست .. وآ- نو قت ...

پسرک در حالیکه خودرا از دست داده است، حرف اورا قطع میکند. - ... کامدی میگر یزد !

طوطی زنگار گون بال و پر زنان پرواز میکند و آنطرف بناهای بازار که در زیر نخستین انوار با صدای

خس و خاشاک ریخته اند . فرمانروا در موضع بلندی نشسته و اهل سرای باپا سبانه در محولش حلقه زده اند .

ناپدید میگردد .

نخستین انوار خورشید، بر سر راه گاه نقاشان در دامن کوه نیز در حال تابیدن است. مودن چشمان محزون خویش رابه فواصل دور دست دوخته است . در کنار وی سازنده های کوتاه قدولاغر اندام فرمانروا با آتوب چتر نقاش نشسته اند و چنین مزده میدهند :

- هر گونه غم و اندوهی را از کله ات بیرون بکش . امروز همزمان با غروب خورشید بسوی پا يتخت فرمانروا حرکت خواهیم کرد. پس از ده روز ویا کمتر دیدن کامدی موفق خواهی شد .. مودن آهی میکشد .

- هان... اما نمیدانم او زنده است ویا... پس از اندکی مکث این شعر حافظ را میسراید .

بر نیامد از تمنای لب ت کام هنوز بر امید جام لعلت درد آشام هنوز سازنده کو تا ه قد آهی میکشد .

- آه، اگر آهنگ نابود نمیشد... چنان باتو هماهنگ میشدم که... باتماس دست سازنده نا گهسان صدایی صاف ودلنشینش از تارهای ساز بیرون می جهید .

سوای !... سازنده تکان میخورد. - خدایا !... چشمان سا زنده

لاغر اندام میدرخشد و بسرعت نی خودرا از بغل بیرون میکشد و بمجرد دمیدن بر آن صدایی زیبا ودلنشین طنین می افکند .

آنها حیرت زده یکجا فر یاد میکنند. - خدایا ! آهنگ و سرود دو باره

برانگیخته شد ... آنها بیخود از خویشی آهنگی شادی آور مینوازند. مودن به آتوب چتر نگاه میکند .

- باید گفت که تنبور سحر آ میزند پیداشده است !

در صحن سرای تختی چو بین بر پا کرده اند و در اطراف آن خر منی از چوب خشک گرد آورده، پیرامونش خس و خاشاک ریخته اند .

فرمانروا در موضع بلندی نشسته و اهل سرای باپا سبانه در محولش حلقه زده اند .

بقیه در صفحه ۶۰

هزار و یک

احمد غوث زلمی

لاله کوی بی طالع

در یکی از پیاده رویهای شهر روان بودم متوجه شدم که لاله کواز جانب مقابل در حالیکه با خود گپ میزند روان است ایستادم اما او مرا ندید از عقبش براه افتادم دوسه قدم که رفتم دستم را بالای شانه اش گذاشتم، وارخطا بطرفم سر خود را دور داد و قتیکه مرا دید خنده بی کرد و گفت بیادر زاده مره تر ساندی مه گفتم چه گپ شد . گفتم لاله کوی جان شما در روز روشن هم می ترسید گفت : چون سر راه است و مزاحم پیاده رویها میشویم بهتر است برویم در یک رستو را ن حرفش را قبول نموده بطرف یکی از رستو رانها براه افتادیم لحظه بی که نزدیک یک رستوران رسیدیم لاله کوی گفت : همین درست است گفتم خیلی عالی هم است و داخل شدیم پشت یک میز قرار گرفتیم و نفر موظف آمده در حالیکه یکی از بشقابها را صافی می کرد و همراه یک نفر دیگر هم گپ می زد با آواز بلند گفت : چه بیارم آغا ؟ لاله کوی گفت : بچیم مه خو چای سبز میخورم . منم گفتم یک چای سیاه بیاور نفر موظف رفت و ما به قصه خود دوام دادیم اما حرفهای یکدیگر را بخوبی نمی توانستیم بشنویم زیرا صدای گرا ما فرین رستو ران آنقدر بلند بود که چه بگویم لاله کوی گفت در چه قسم کافی آمدیم گفتم لاله کوی وقتیکه داخل میشدیم اینقدر صدایش بلند نبود . نفر موظف را صدا نموده گفتم : رفیق جان لطفا صدای گرامافون را کمی پائین کن .

گفت آغا مه چطور کنم فرمایشها است که میرسه گناه مه چیس ؟ گفتم خیر من نگفتم که گناه از شما است اما ...

حرفم را بریده گفت : فرمایش

هاس که پس و پس میرسه قربان ! لاله کوی گفت برو آنقدر بلند کو که تمام شهر خبر شود . این را گفته و از رستو ران خارج شد پس یعنی که جای را نخوردیم . لاله کوی گفت میخواستم که سر گذشت امروز خود را برایت قصه کنم گفتم حاضریم بگوید چه شده ؟

آهی کشیده و گفت : صبح ننی گلو مره گفتم که بیایم بازار و کمی سود و سودا بخرم به شهر آمدم و از سرویس پیاده شده می خواستم به آنطرف جاده بروم که امی مانفری گکها نزدیک لاله کورا شهید سودای ننی گلو کرده بود گفتم مانفری گکها؟ نفهمیدم . گفت با با .

این سه بابا (اشاره بیک رکشا) ره میگم .

- خو ... خو ادامه بتین .

- خو فضل خدا شد و خطر از سرم بچ گردید و قتیکه او طرف جاده رفتم چون بیرو باز بود ناغلتی شانیم به شانی یک دختر خورد آن دختر هم قار کده و چند دو و دشنام هم داد و بر علاوه بو تهای ترا کتور مانند خنده کشید و کم بود که در فرقم کوبیده و شهید بوت های خود کنه که باز فضل خدا شد و یک زن بیرون که همایش روان بود برش گفت که خیر اس دخترم ای آدم خوب آدم معلوم میشه ژینگلو نیس و قصدی هم نداشته گیهای زن بیروا منم تائید کرده اضافه کردم :

بی بی جان راست میگه به سر ننی گلو جان قسم اس که کدام قصدی نداشتم مه درازه خود روان بودم و بس اما گناه از بیرو باز اس عفو می خواهم . دختر هم در حالیکه به طرفم بدید سیل میکرد بو تهای خوده بسو شهید و در راه روان شد وقتیکه ازم چند قدم دور شد دلم

شد که به زمین افتیده توبه کنم که دگه بازار نیایم و هم شکر خدا را بجا بیاورم که اگر کدام ضرر به آن بوت د سرم میخورد خلاص همانجا چیه شده و امروز سر جنا زیم میامدی بچیم!

لاله کوی جان سر شما فضل خدا شده امروز دو خطر کلان از سرتان گذشته .

- آن بچیم یک دفعه توبه کردم که از خانه نمی بریم اما باز هم توبه خوده شکستاندم خیر دگه نخات آمدم .

- نی لاله کوی بیایند اما احتیاط کنید نام خدا مردم هم بسیار اس و بسیاری شان هیچ فکر خوده دراه رفتن نمی گیرند . بطرف ساعت خود دید و گفت کجا میری بچیم ؟

گفتم : می خواهم بروم خانه .

گفت : خی یکجا میریم و بطرف سرویس های شهری روان شدیم . در ایستگاه هر چند منتظر شدیم موتوری نیافتیم که جای خالی داشته باشد . بالاخره یک مو تر آمد و به یک زحمت بالا شدیم .

در مو تر بیرو بار عجیبی بود با آنهم در همین بیرو بار نگران بایکی از راکبین که بول به نگران نداده بود مشت و یخن شد یک طرف بیرو بازو تر و یک طرف گرمی و هم از طرف دیگر کش و گیر نگران و راکب صحته عجیبی به سرویس اضافه کرده بود می خواستم که لاله کورا چیزی بگویم که در همین اثنا مشتی آمده و به پوز لاله کوی اصابت کرد که در اثر اصابت بکس نگران سرویس بیینی لاله کوی خون شد و لاله کوی در سرویس ضعف کرد حیران ماندم گفتم خدایا چه گپ شد نی کسه بی لاله کوی شدم هر چند صدا نمودم لاله کوی ... لاله کوی ... اما لاله کوی

گونی شهید شده باشد هیچ حرف نمی زد . بدل گفتم البته امروز عمر لاله کوی پایان رسیده . دو خطر بزرگ از سرش تیر شد اما در خطر سوم بند ماند .

وارخطا شده لاله کوی را از مو تر پائین آوردم و در پهلوی سرک انداخته و یک گیلای آب برایش تهیه نمودم آب را که خورد کمی بحال آمده و گفت بچیم مه زنده هستم یا مردم .

ازینکه دیدم لاله کوی شکر زنده است و نمرده است خندیدم و گفتم لاله کوی اگر خدا ناکرده می مردید گپ زده نمیتوانستید ؟

گفت : چه گپ بود؟ چه شد ؟

- خیر خیریت بود بلا بود و برکتش نی .

دستمال را که زیر بینی لاله کوی گرفته بودم از خون رنگین شده بود بعد از آنکه لاله کوی خوب بحال آمد و خون بینی ایستاد تکسی بی گرفتیم و او را بخانه ایشان بردم . بخانه که رسید گفتم : بشی جای بخور که جای هم نخوردی گفتم باشد حال نمیتوانم کار دارم و روز دگر خواهم آمد شکر که شما بخیر به خانه رسیدید . گفتم آن بچیم مه چندان طالع ندارم و خوب شد همراهم بودی اگر نی در سرویس حتما مرده بودم .

همراه لاله کوی خدا حافظی کرده میخواستم رخصت شوم که گفت روز دگر حتما بیائی که قصه سینما رفتن خوده بوت کنم در حالیکه با خود میگفتم حتما در سینما به حواد نی روبرو شده که قابل شنیدن است همایش تاروز آینده خدا حافظی کردم .



...نمایشگاه آثار ترمیم شده در (ار میتاز)

چگونه (یودیف) احیاشد؟

در موزه مشهور (ار میتاز) لیننگراد نما یشگاه کار های ترمیمی سالهای اخیر گشایش یافت .

ولاد یمیر ساکا لو فسکی مدیر شعبه ترمیم (ار میتاز) می گوید :

...ترمیم کنندگان ما سه دستور العمل اساسی را همواره در کار ترمیم در نظر می گیرند : هیچ چیز اضافه نکردن، بهیچ چیز لطمه نزدن و هیچ چیز را نپوشاندن.

شاهکار گرانبهای (یودیف) اثر جورجینه سر نوشت دشواری را از سر گذرانده است . تقریباً سیصد سال صاحب آن تغییر می یافت و هر کس به سلیقه خود تغییر می داد . یکی از آنها ابعاد تابلو را بزرگتر کرد و یک درخت دیگر با منظره کوهی از دور به تابلو اضافه نمود، دیگری آجر های دیوار آنرا برنگ طلائی رنگ کرد ، نقر سوم تصمیم گرفت در زلف (یودیف) دستی پبرد ، در سده گذشت تابلو را که روی چوب بود روی پارچه بربند و آنرا چندین بار با لاک پوشاندند

وقتی مساله ترمیم این اثر مجدداً بمیان آمد مباحثه شدیدی در گرفت . بیم آن می رفت که تابلو تاب کار های پاک کنی و تمیز کنی رانیا ورد . چهار سال تمام ، کار ترمیم زیر نظر ترمیم گر بسا تجربه الکسا ندرامالوا ادامه یافت . تابلو از تصاویر اضافی و لاک زنی هائی که در ازمنه مختلف روی آن بعمل آمده بود ، آزاد شد و ایسن کار بسیار ظریف روی قطعات میلیمتری تابلو با کمک استا نو میکرو-سکپ انجام گرفت . بالاخره وقتی که کار ترمیم و تمیز کردن پایان یافت رنگهای تابلو مثل جواهر می درخشید .

کار ترمیم گران کاری ظریف ، دقیق و بسیار دشوار است . در موزه (ار میتاز) ۸۰ نفر باین کار اشتغال دارند که شامل نقاشان ، متخصصان - گرافیک ، مجسمه سازان و دیگر تران شان ، رفو گران و متخصصان پارچه

مغید آن آزمایش و اثبات شده است تیرگی لاک را با استفاده از بخار الککل که در تمام جهان معمول است (درمان) میکنند . با استفاده از این وسیله میتوان (شفا فیت) اولیه را به تابلو باز گرداند . ترمیم گران (ار میتاز) استفاده از این وسیله را باین طریق تکمیل کردند که پیش از بکار بردن بخار الککل تابلو را کمی نمناک می کنند . با این عمل ساده بطوریکه مشاهده شده است ، میتوان حتی اختلالات کهنه و عمیق لاک هارا بدون اینکه لطمه ای به آن وارد آید ، از بین برد . این شیوه در ترمیم (پر نره مرد) رامیر انت و (انو فزی مقدس) ریبر بکار رفته و نتایج خوب داده است .

کلکسیون (ار میتاز) شامل بیش از ۶۰۰ هزار اثر روی کاغذ و پوست

کار ترمیمی یک بانوی ترمیم گر دیگر زینا ئید اپا نومسار یوا روی تابلوی پابلو پیکاسو (اتو تشکیل عریان) که قبلاً مشهور نبود نیز بدون شك کاری بسیار ارزنده است . خود نقاش تصویری را روی مقوا چسبانده بود . ولی اینکار را خوب انجام داده بود ، بقسمی که (اتود) آمده بود که نمیشد آنرا بمعرض تاب بر داشته ، برف کرده و در بعضی جاها عدم توقفها ئی در اثر بوجود نمایش گذاشت . بهمین جهت هم جزء اشیاء نمایشی موزه نبود ولی حالاً بعد از اینکه تابلو بدست بانوی ترمیم گر پانو ماریول (درمان) شد ، این اثر پیکاسو در معرض نمایشگاه امکان قرار گرفت .



در کار گاه ترمیم

ابوریحان بیرونی

افتخار شرق

بخش دوم

تحقیق از: شرعی

متود تحقیق بیرونی:

یکی از خدمات در خشان بیرونی در ساحه علم و فلسفه وضع متود علمی خاص او در زمینه بررسی طبیعت و شناخت قوانین آن می باشد. مهمترین جوانب این متود را در نقاط ذیل میتوان خلاصه کرد:

۱- برای بررسی هر پدیده ای باید نخست مغز را از تعصب و از انکار غیر قابل اثبات و اغراضی شخصی تصفیه نمود و از اندیشه نفوذ نژادی و غیره دوری جست.

۲- در جستجوی علل پدیده های طبیعی بقوانین موجود در خود طبیعت و همچنان به اموری که از بوته آزمایش گذشته اند باید اتکا کرد.

۳- پژوهش هر شی را باید از بررسی اجزای مرکبه آن آغاز نمود.

۴- با اتکاء به معلوماتی که از راه ادراکات حتی بدست آمده است، باید از طریق دید و کسب (استخراج احکام جزئی از احکام کلی) بکار پرداخت.

۵- باید اخبار و افکار را با هم مقایسه و مقابله نمود و آنگاه فقط آنهایی را بحیث حقیقت پذیرفت که خارج از دایره امکان نباشند، یعنی با قوانین و نظم موجود در طبیعت مقایره واقع نگردند.

۶- باید در تحقیقات علمی از معلوم به مجهول و از قریب به بعید

رفت.

۷- باید بمنافع اصلی مواد و مطالبی که مورد استناد و اشتباه قرار میگیرند مراجه نمود.

متود علمی بیرونی با وجود بساطت که در بعضی جوانب آن وجود دارد برای دانشمندی که در قرنها ۱۱ و ۱۰ میزیست، موافقت علمی بزرگی محسوب میشود.

بیرونی خود نیز به اهمیت متود علمی خویش متوجه بوده، چنانچه درین باره میگوید: (واین نزدیکترین راه رسیدن بمقصد است و این

روش یگانه چاره دفع شبهات و توهناتی میباشد که (حقیقت) اشیا را از نظرماستور میدارند و بر چشمان ما پرده میکشند. هر قدر هم تلاش بخرج دهیم، جز این راه از طریق دیگر نمیتوانیم بمقصد برسیم) (۵)

ابوریحان بیرونی متود تجربی به مشاهده رابه بحجوبی سابقه ای ترقی داد و تحقیقات خویش را درچوکات متود علمی خود پر تجربه و مشاهده متکی ساخت ماحق داریم او را یکی از پیشاهنگان علوم تجربی در قرون وسطی بشمار آوریم، بگفته دکتور خلیلی و دکستور نجدسی: ابوریحان

(۵) واحد زاهدوف، متفکر... مجله دانش و زندگی، تا شکند، شماره ۸ سال ۱۹۷۳ ص ۱۶.

بیرونی پایه گذار تجربه در علم است. او استدلال عقلانی مجرد را در مسایل علمی رد کرده و در علوم تنها متکی به تجربه و بررسی های عینی است. ابوریحان باین نکته واقف بود که عقل مجرد در رجوع به مبانی دچار تعارض میگردد و رهنمون نتیجه درست نمیتواند باشد. شریفوف در کتاب بنام (متفکر بزرگ ابوریحان

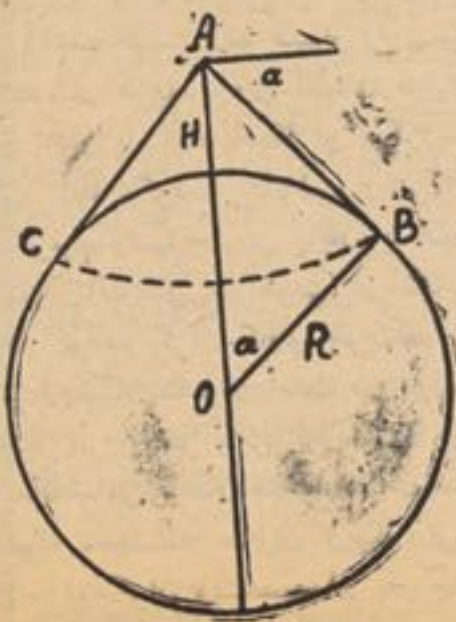
بیرونی میگوید: (اعمال روشهای عربی در علوم نه خدمت را جریگون است به علم و نه دکارت - بلکه دانشمندان اسلام این روش را قبلا پایه گذاری کرده بودند)

ابوریحان در کلیه سیستم های فلسفی و علمی پیش از خود با دیدشکو و تردید میکرد، بسیاری از مسایل را مجددا خود به بررسی کامل و جامع آن میبرد و درین پرداخت مجرد، از کلیه دلایل و روشها استفاده میکنند و باین ترتیب ابوریحان را در مناظرات خود با این سینا می بینیم که در جواب مسله نهم اعتراض آورده میگوید: (فی الحقیقه احراق را منسوب به انعکاس شعاع ذاتی، صورتی از آن رسم باید کرد: چه این گفته بی ترسیم به عقل شدنی نیست...) (۶)

(۶) دکتور نجدسی و دکستور خلیلی اندیشمند و انسان - ابوریحان بیرونی

از نظر بیرونی وظیفه مقدس هر محقق آنست تا ماهیت پدیده های طبیعی را روشن سازد و علل آنها را در یابد. درعین زمان هر دانشمند وظیفه دارد تا آنانی را که حقا یق را تحریف و ماهیت آنها قلب می نمایند و تخم اندیشه ها و پندار های نمایند و تخم اندیشه ها و پندار های نادرست در مغز دیگران میباشند افشا کند عوامل پیدایش و شیوع روایات و اخبار بی اساس را نشان دهد.

بعقیده بیرونی عوامل عینی و ذهنی زیرین مانع درک علمی میگردد. ۱- سفسط یکی از عواملی است که انسان را در مناظرات علمی به خاطر میبرد، معتز لیان در قطار سو - فسطان ثیان پیگیر قرار میگیرند.





تصورات ذهنی که بسیج صورت
شایسته دانشمندان نمیباشد، اظهار
تفر می نماید، مثلا در عین حالیکه
اندیشه های علمی برهما گویند و
بر همیشه دانشمندان هندراتقدیر
وتائید میکند. تسلیم طلبی آنها سرا
در برابر مروجین خرافات پشیدت
مورد اعتراض قرار میدهد.

بیرونی از تمام پژوهند گسان
خواستار آن است تا در فعالیت های
علمی خود پیگیر، جدی و واقع بین
باشند و هیچگاه نباید در پرا سر
خرافات و بدعت زانو بزنند.

۴- انعکاس پدیده های جهان
خارج در مغز انسان به حالات معین
روحی انسان نیز ارتباط میگیرد،
مثلا حالت خستگی و ماندگی انسان
می تواند در قطار عوامل پیدایش
اندیشه ها و تصورات نا درست
قرار گیرد و زمینه را برای دوام
پیشتر اینگونه افکار مساعد سازد.

دانشمند محقق نباید در نتیجه
گیری شتاب بخرج دهد و باید تمام
اخبار و اطلاعات مربوط به موضوع
مورد بحث را بدقت از نظر بگذراند.

۵- بیداشی اگر اساس تحریف
حقیقت نباشد، لااقل یکی از عوامل
مهم آن بشمار میرود. بیداشی
موقع نمیدهد تا عقیده انسان
اساسات علمی متکی گردد و بناگزی
سوی تقلید و دنباله روی میکشاند
و آدمی را از وسوسه کاوش و
جستجوی پیگیر محروم میسازد (۷)

۶- تعصب ورزی و عدول از
بیطرفی در پژوهش های علمی
پژوهنده را از دریافت حقیقت
محروم میسازد، مثلا برخی
از نویسندگان و مورخان پاداشتن
این خصیصه بر له و یا علیه اقوام و
افراد، مطالبی نادرست نوشته
بستایش و یا نکوهش آنان پرداخته
اند. بیرونی این دو حالت را نوعی
از غلبه شهوت و غضب، میدانند
که در خورشان پژوهنده دانشمند
نیست و هر دو حالت را یکسان
محکوم می نماید، زیرا در هر دو
صورت روی واقعیت پرده افکنده
میشود و حقیقت از نظر ها مستور
میانند. (۸)

مقام شامخ بیرونی بحیثیک متفکر عمان
قدر که پوسعت دانش، تسلط علمی
و عمیق پژوهشهای او مربوط طیست
به متود دقیق و روح علمی وی نیز
پیوند دارد. او پیوسته در قضاوت
جانب اعتدال و احتیاط را مرعی می-
دارد و از افراط تفریط در صدور حکم
خود داری میورزد.

چنین است روح علمی نحوه کاوش
و پژوهش توام با بیطرفی اکادمیک و
جسارت علمی اندیشمند راهگشا
ابوریحان بیرونی.

برخی از خدمات بیرونی در ساحه علوم:
بقیه در صفحه ۶۱

(۸) ابوریحان بیرونی، تحقیق،
ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل
او مرذولة، طبع دائرة المعارف
عثمانی، حیدرآباد دکن ۱۹۷۵ ص ۲

(۹) ت. ج. دی بور، تاریخ
الفلسفة فی الاسلام، ترجمه و تعلیق
محمد عبدا لهادی ابوریده، قاهره
۱۹۵۴ ص ۲۳۱.

آنها از طریق اثبات علمی به بیراهه
رفته اند و تمام چیز ها را بدیده
خیر مینگزند.

همچنان آنها نمیتوانند حقایق
متکی بر اساسات علمی را دریابند
و فقط با اظهار اعتراض خشک و سطحی
اکتفا میورزند تفکیک حق از باطل
و درست در راه انکشاف دانش
اصلا مورد علاقه سو فسطا نیسان
نیست. انگیزه آنان به بحث و
مذاکره، شور و شوق برای درک
اسرار پدیده های طبیعت نیست،
بلکه علاقه به گفتگوی خشک و سفسط
آمیزی آنها بر می انگیزد. تدقیقات
چنین دانشمندان در تفکیک معلومات
علمی از غیر علمی، خوب از بد و
دوست از دشمن، هیچگونه کمکی
نمیتواند انجام دهد، بر عکس حل
معضلات را دشوار تر میسازد. بحث
روز مسایل علمی به معترلی ها جز
ضیاع وقت هیچگونه سودی در بر
ندارد. بنا بر آن باید دانشمندان حقیقی
در برابر تمام مظاهر سفسط پیرحمانه
مبارزه کنند و پدیده ها را بر اساس
منطقی و در حال ارتباط با هم مورد
مطالعه قرار دهد.

در اثر تجربه محقق بدست آمد،
ممکن است با گذشت زمان آهسته
آهسته ارزش و اهمیت خود را از
دست بدهد و از همین رهگذر بعقیده
بیرونی آنانکه در راه ترویج میتود
ها و اسالیب کهن عنعنوی مساعی
بخرج میدهند، هر گاه به نواقص
و جنبه های ضعیف خود دقت و توجه
مبدول دارند، بخوبی درک خواهند
کرد که چقدر از حقیقت فاصله
گرفته اند.

۳- هر گاه پژوهنده ای نخواهد
در راه تحقیق علمی خود پیگیری
نشان دهد و یا اینکه بخواهد اما
نتواند، از حریم حقیقت بدور خود
خواهد افتاد و این خصلت موجب
آن خواهد گردید تا مسایل علمی را
با تصورات ذهنی بیا میزد.

بیرونی در برابر مروجین عقاید و تاشکند،
۱۹۷۳ ص ۸۱، ۸۳.

۲- عدم برخورد خلاق محققان
و آنانیکه به تجربه میپر دازند با
دست آورد های علمی طبیعت
شناسانی که قبل از آنها کوشته اند و
نیز عدم تماس مستقیم باشی مورد
تدقیق آنها مسا عد میسازد تا
معلومات غیر واقعی بمو جودیت خود
دوام دهند و در ساحه وسیع تریشه
بدوانند. از آنجا که هر تجزیه ای
محدود بزمان مکان معین میباشد،

۲- عدم برخورد خلاق محققان
و آنانیکه به تجربه میپر دازند با
دست آورد های علمی طبیعت
شناسانی که قبل از آنها کوشته اند و
نیز عدم تماس مستقیم باشی مورد
تدقیق آنها مسا عد میسازد تا
معلومات غیر واقعی بمو جودیت خود
دوام دهند و در ساحه وسیع تریشه
بدوانند. از آنجا که هر تجزیه ای
محدود بزمان مکان معین میباشد،

۲- عدم برخورد خلاق محققان
و آنانیکه به تجربه میپر دازند با
دست آورد های علمی طبیعت
شناسانی که قبل از آنها کوشته اند و
نیز عدم تماس مستقیم باشی مورد
تدقیق آنها مسا عد میسازد تا
معلومات غیر واقعی بمو جودیت خود
دوام دهند و در ساحه وسیع تریشه
بدوانند. از آنجا که هر تجزیه ای
محدود بزمان مکان معین میباشد،





در سینما

بزودی رویش را می گر داند و
 بسوال یکی دیگر جواب میگوید .
 تکت نیست .
 تیلفون ز نک میزند .
 - فلم چیست ، خو بش است ،
 تکت پیدا میشود ؟
 بلی - نه خیر .
 راستش را بپر سیدمن ندانستم
 این بلی و نه خیرچه معنی را میروساند
 شاید رمز بخصوص است ؟ خلاصه
 من و دوستم مایوس بر گشتیم و از
 سینما بر آمدیم . ولی در راه دیدیم
 چند نفر می روند و میگویند : بلی -
 نه خیر معنی دارد تکت موجود است
 ولی قیمتش بالاتر از قیمتی است که
 در غرفه فروخته میشود .

- نی .
 بالاخره او را قانع سا ختم و رفتیم
 به مدیریت سینما .
 یکنفر بالای میز نشسته بودو
 همینکه ما داخل اتاق شدیم تیلفون
 زنگ زد .
 گوشه را بر داشت و گفت :
 - بلی سینما ...
 - فلم چیست ؟
 - فلم رنگه تازه وارد بنام ...
 داراسنگ کار کرده .
 - تکت یافت میشود ؟
 - بلی ... نه ...
 به تندی گوشه را سر جا یش
 میگذارد .
 شرتک ... باز هم زنگ تلفن .
 - تکت دارین ؟
 - نی ... بلی ...
 گوشه را سر جایش میگذارد .
 نزدیک میز او میروم از او می -
 خواهم تا دو تکت برایم بد هد .
 به تندی میخندد وبعد با قیافه
 جدی و پیشانی ترشی میگوید :
 - کی داریم قربان جان .

- نمی رم اگر مه از زور بازو تکت
 نرفتم سینما سرم حرام .
 - بیا لچ نکن ممکن است تکت
 خلاص شود .

وقتی من و دوستم داخل د هلیز
 سینما شدیم خیلی بیرو بار بود
 مردم برای گرفتن تکت چنان
 هجوم می بردند که برای لحظاتی
 دوستم که میخواست تکت بگیرد
 نقش توپ فو تبال را بازی کرد و
 چند دقیقه ای در بین حمله و ران
 بالای تکت مفقود شد . او که ازین سمت
 غرفه برای گرفتن تکت با دیگران
 به غرفه هجوم برده بود از آن طرف
 در حالیکه فاصله ده متری را بدون
 خواست خودش و در فضا طی کرده
 بود . با یخن کنده و موهای در هم
 و برهم نمایان شد . بدون آنکه
 تکت گرفته باشد .
 بزودی خودم را بوی رسا ندیدم
 برای اینکه متوجه شدم که نمی -
 تواند سر پای خود بایستد از بازویش
 گرفتم و گفتم :
 - حالت خوب است .
 او در حالیکه کوتاه کوتاه و به
 تندی نفس میکشید گفت :
 - ای خو ناجوانیست . مره از
 دان غرفه چند نفره تپله کردن . زور
 یکنفر و صد نفر برابر !
 - راست میگوی بی برویم من در
 مدیریت سینما کسی را می شناسم
 که ...



گوشه های ما با این گیتار کر
 کردی

حیوانات

گاومیشی برای گاو میشی دیگر
 درد دل میکرد :
 - خیلی ناراحت هستم خواهر
 جان !
 - چرا ؟
 - چون بچه های امروزه واقعا
 بد سلیقه شده اند ...
 چراگاه ما نزدیک سرك است و
 هر روز دهاموتراز کنارش تیر میشود
 اما پسر من بجای اینکه آنها را نگاه
 کند به پشت روی سرك می خوابد .
 - برای چه ؟
 - برای اینکه طیاره هارا تما شا
 کنند .



کو هنورد

خوراك

دو دوست در رستورانی با هم مشغول صحبت بودند یکی از آنها پرسید:

- راستی تو خوراك گوشت گاو را دوست داری؟
- بلی خیلی ... اما هرگز نمی‌خورم.
- چرا ...

برای اینکه خیلی خطرناک است. چطور خطرناک است چون من کاکای داشتم که یکروز صبح گوشت گاو خورد و مرد، مسموم شد. نه از ست دل دردی خودش را از طبقه سوم آپارتمان بیرون انداخت.



بدون شرح

بوسه

دريك مهمانی، یکی از مدعوین، از داکتری که جزء مهمانان بود پرسید:

- راستی آقای داکتر، آیا بوسه مضر است و خطری هم دارد؟
- داکتر جواب داد:
- این فرق میکند ... گاهی بسیار مضر و خطرناک است!
- یکی دیگر از مدعوین پرسید:
- آقای داکتر در چه صورتی بوسه خطرناک است؟

و همه منتظر بودند بحث طبی جالبی بشنوند که داکتر جوابداد:

- وقتی طرف زن داشته باشد و زنش ببیند که دیگری را بوسه میکند!!

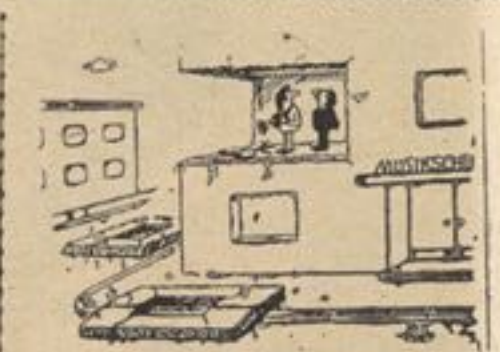


تأراحت نباشید داروی راکه خود می‌خورم به شما نیز تجویز کردم

راننده

زن باعصبانیت وارد اتاق شد و سر شوهرش داد کشید:

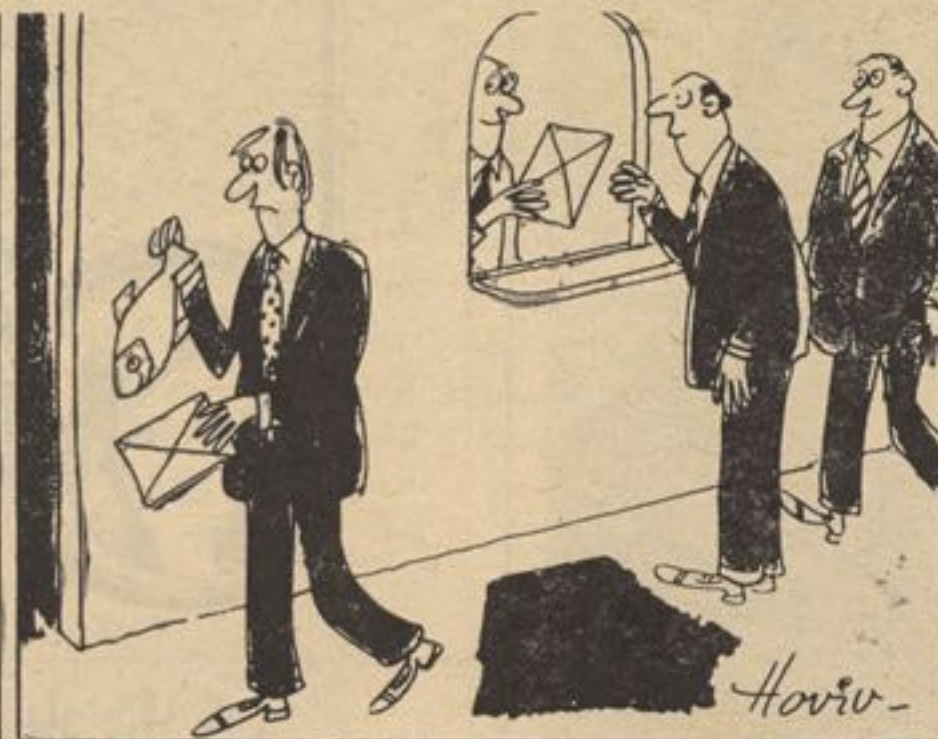
- باید این راننده را بیرون کنی! شوهر پرسید:
- چرا عزیزم ... برای چه؟
- برای اینکه دو دفعه است که نزدیک بود مرا بکشد. شرهر با خو نسرودی گفت:
- عزیزم ... اینهمه سختگیر نباش ... اگر این دفعه اینکار را کرد فوری اخراجش میکنم!!



شما بسیار بلند مینوا زید بطوریکه کانکریت تاب مقاومت صدای آنرا ندارد

بر طرف هستید

- آقای مدیر! من حساب کردم که معاشم تا آن اندازه بلند برود که ... برای ما کسانیکه در محاسبه تردد نشان میدهند به دردمانیخورد و شما از همین حالا برطرفید.



تخفه که هرگز انتظارش را نداشتم

بدون شرح

ماهیگر

در ساحل دریا ماهیگیری نشسته و در دستش يك كتاب و يك چکش دیده می شود. رهگذری از او می پرسد:

- شما چه میکنید؟
- با متود خود ماهی میگیرم.
- چطور با متود خود.
- من کتاب را بالای آب می گیرم، ماهی خیلی ها کنجاو است و سعی می کند بیاید و عنوان کتاب را ببیند همینکه کله کشک کردند با چکش بر سر شان میزنیم.
- و شما با این متود تان ماهی های زیادی گرفته اید؟
- شما - عهدهم استید.



مثل اینکه شب پیش از انداز غذا خوردی؟

مسافرت

مردی در ایستگاه راه آهن با دوستش بر خورد کرد و او را بشدت نمکین دید ...

ازین سبب از او پرسید:

خیلی نمکین هستی ... چه شده؟

- هیچ ... آمدم زنم را برای سه ماه تفریح روان کنم.
- از رفتن او خیلی نا را حتی هستی؟
- بی رفیق ... ولی اگر ببیند که نمکین نیستم، نمی رود!!

نکته‌های سودمند و آنچه باید

بدانید

استعمال صابون برای وجود

در این جا آنچه لایق گفتگو و مورد بحث است استعمال صابون‌ها برای شستشو است. صابون و سیله خوبی است برای پاک کردن چرك و چربی و کثافات و عرق جلد و نرم نگه داشتن پوست بدن، اما باید شرایطی داشته باشد تا سودمند بوده بر عکس زیان نیاورد. مهمترین آن این است که صابون نه اسیدی باشد نه قلیائی بلکه تحریک و خشونت پوست بدن و صورت می شود. برای شفاف و براق ساختن دست و روی و سر صابون‌های سفید و زرد رنگ بکار ببرید تا صورتتان بدینا نگردد صابونهای که برای شستن صورت استعمال میشود باید در انتخاب آن دقت زیاد در خرج داده شود چون استعمال هر نوع صابون جلد را



زیر نظر: مریم محبوب افسری



غذا در دوران بارداری

خنثی بوده و محرک جلد نباشد و آنرا خشن و درشت نکند. بهترین صابون‌ها برای شستن روی و بدن آنست که ماده چربی بسیار داشته باشد صابون‌های نشا یسته و گوگرد دار برای پوست‌های لطیف و نازک بسیار مناسب اند. صابون‌های رنگین برای جلد زیان آور بوده زیرا رنگ آن سبب زخمی بوده و مملو از لکه‌های سیاه میکند. اگر صابون مورد نظر و مطابق جلدتان پیدا شود شست و شو هفته یکبار حتمی است. بودن به حمام از نیم ساعت کمتر پوست بدن پاک نمی شود حد اقل باید نیم ساعت به حمام در هوای معتدل بود تا توسط صابون مذکور جلد پاک و نظیف گردد.

استفاده بدور نخواهد بود. مقدار خوراک مادر حامله در دوران حاملگی نه باید زیاد باشد و نه کم. چون در ماه‌های اول و دوم بارداری مادر برایشها شده از مقدار غذای معمولی خود میکاهد در این دوران باید سعی شود که از رژیم مخصوص بارداری استفاده گردیده و موادی که بتواند کمبود مواد ضرورت جسم را پوره کند گرفته شود. البته در این مورد تدابیر زیادی در کار است که بقیه در صفحه ۵۷

مادران حامله باید بدانند که در دوران حاملگی از چه نوع غذا استفاده کنند که هم برای خودشان کافی بوده و هم مواد مورد احتیاج جسم کودکان را پوره کند. مادران باردار می توانند عموماً از غذای استفاده کنند که دارای ویتامین، پروتئین و مقدار کافی مواد قندی باشند چون قند یگانه راه برای تهیه کالوری مادر و طفل است، مواد یکه دارای آهن و مواد معدنی باشد برای وجود مادر از

تا آشیانه‌ای تان مملو

از خوبی‌ها گردد



خانمی را می‌شناسیم که در فامیلی زندگی میکند که تعداد افراد فامیل بسیار کم و مصارف کمتر از آن و تکلیف ناچیز، اما این خانم در عین حال کم حوصله، غالمغالی و خشن بارآمده و بر خورد ستیزه جو یا نه و قهرآمیز با همه افراد فامیل و دوستان دارد که این نوع زنان همیشه دچار ناراحتی اعصاب بوده هم آهنگی فکری و ذهنی با هیچ یک از افراد فامیل بر قرار کرده نمی‌تواند و علاوه بر آن حرکات آن تاثیر ناگواری بر لای صورت و زیبایی آن نهاده زود تر از وقت موعود پیر میشود چین و چملکی‌ها جای زیبایی اش را می‌گیرد و بالاتر از آن روابطی که بیشتر منجر به بدبختی خودش و دیگران می‌گردد به پیش گرفته دوستان و آشنا یان از آن فرار کرده اطفال از نزد شان گریزان و شوهر با بد سلوکی‌خانم مجبور است در بیرون از خانه غذا صرف کند. شناختن عوامل تضادها و انگیزه اصلی اختلافات تسهیر و غضب خود را هم

بقیه در صفحه ۵۷

مادران بخوانند :

خواب کودک

یک سلسله ناراحتی‌های در زندگی اطفال در بعضی از فامیل‌ها دیده شده که این ناراحتی‌ها بسالی اعصاب طفل تاثیر ناگواری به جا می‌ماند. و مادر بدون در نظر گرفتن موقعیت طفل و سن و سال آن حدس می‌زنند که این ناراحتی طفل از نخوردن غذا و یا این که امکان دارد کدام حصه از وجود کودک درد کند. طفل را بدون نظر به داکتر و تشخیص صحیح آنرا دوا داده و فکر میکنند که در اثر این خوراک طفل حتما آرام میشود حال آنکه در نتیجه تجارب زیاد دیده شده که علت اصلی ناراحتی و گریستن طفل کم خوابی و غیر صحیح بودن جای خواب و در عین زمان چرک و کثیف بودن و جود کودک است. خواب یگانه راه علاج برای آرام کردن و صحتمند شدن طفل میباشد. پاکیزگی و نظافت جزء عوامل نیست که تاثیر بسزائی بر لای طفل دارد. مخصوصا به آن اطفالی که دارای سنین کمتر از دوسالگی باشند. علت ناراحتی دیگر طفل این است که عموما مادران عادت دارند طفل شانرا به قنداق سخت و سفست پیچیده او را محکم توسط تکه دیگری بسته کنند.

این عادت باعث می‌گردد که کودک از شدت محکمی در نا حسیه یاها و یا بعضی قسمت‌های دیگر وجود خویش درد احساس کند و طفل بیچاره جز گریستن و تری کردن تکه‌های خود چاره دیگری ندارد. چه بهتر خواهد بود که مادران فهمیده و روشنفکر در این ناحیه دقت زیادی را به خرج دهند و به حال کودکان فکری نمایند.



مد و فیشن



روانشناسی

پدر و مادرها توجه نمایند! چرا بعضی از شاگردان نمره صفر میگیرند



وقتی پسر یازده دوازده ساله شما با قیافه گرفته از مکتب بر میگردد، ایسین احساس بشما دست میدهد که شما او را مکتب روزی بدی را گذرانیده است. پس از چند سوال شما متوجه میشوید که پسر نان در مضمون ریاضی نمره (صفر) گرفته است و باز هم بیاد می آورید که پسران در هفته قبل نیز در مضمون تاریخ نمره صفر برده است. اینجاست که شما حیرت می کنید. زیرا می دانید که پسران شما گرد باهوش و با استعداد بوده است و همچنان میدانید که او هیچگونه ناراحتی و کمبودی نداشته و دارای جرات و شجاعت کافی است. از خود می پرسید پس ایسین تبدیلی ناشی از چیست؟ چرا پسر نان که هیچگونه کم و کسری ندارد، در تحصیل چرا این همه بدی آورد؟

اگر پسران نیاید باید گفت که اینها همه به اثر بی توجهی و سهل انگاری شما پیش آمده است. و البته شما ادعا خواهید کرد که شما در این قسمت قصوری ندارید بلکه ممکن است به عواملی که فقط یگدا کتر و متخصص بخوبی تشخیص میدهد، توجهی نکرده باشید. در صورتیکه خود همین کار خطای بزرگی است امکان دارد دید چشم پسران ضعیف و با قدرت شنوایی اش کم است این دو از عواملی است که معمولا مورد توجه پدران و مادران قرار نمیگردد برای زندگی تحصیل کودکان نیز خطرناک است. پس از تحقیقات زیاد درباره وضع سلامت شاگردان تنبل که اکثر شان یک صنف را در دو سال می خوانند یکنفر دکتر امریکایی مشاهده کرد که کم شدن سعی و کوشش این کودکان در راه تحصیل، همزمان با عدم تعادلی است که در کارخانه نیروی ایجاد میشود و بیشتر شاگردانی که وضع شان مورد مطالعه و بررسی این دکتر واقع شده آنها بی بوده اند که قبلا در سطحی بالا تر از شاگردان متوسط قرار داشتند.

دکتر (مولن) تاکید می کند که تعداد دختران نسبت به پسران بیشتر است و در نتیجه دختران بیش از پسران در معرض ابتلا به عدم تعادل کارخانه نیروی قرار دارند. راه علاج عدم توازن ترشح غده تیروئید، خوردن شیره بعضی نباتات و ویتا مین (د) است و باید در قسمت خوردن هردو دوا باید دقت شود که کوچکترین اشتباه باعث میشود که برای فرزندان مریضی دیگر پیدا شود. برای اینکه از ناراحتی فرزندتان کادر

گذشته شاگرد لایق بود و حالا در مضامین خویش نمره صفر می برد مطلع گردید به این علایم که در وجود فرزندتان وجود دارد دقت کنید.

- در چنین مواقع دقت کنید و ببینید آیا فرزندتان خیلی زود رنج و بیقرار هستند؟
- آیا غالبا دچار سردرد میشوند و در بلك هایشان بخار میشود؟
- آیا بلك هایشان سرخ و مستورم است و زود بزود و بدون اراده مژه برهم میزنند؟
- آیا اغلب اوقات خسته هستند و پس

از بیماریهای شدید، دوره استراحت به قدر کافی داشته اند یا خیر؟ اگر این علایم در وجود کودکان مشاهده کرده اید و به آنها اهمیتی نداده باشید، باید گفت این شما باید که باید در تربیه و درس فرزندانتان نمره صفر بگیریید.

برای اینکه فرزندتان ازین وضع نجات یابند او را نزد دکتر ببرید تا او را ازین وضع نجات داده و در همین زمان شما وظیفه دارید که با دقت و توجه بحركات فرزندتان متوجه باشید.

معلومات تازه برای جوانان



گردیده است به مجرد یکه هوای تایر موتور تان کم میگردد بسد ون اینکه آنرا تعویض نمائید میتوانید با فشاریکه بردکمه بوتل مید هید هوای ضایع شده تایر در ظرف چند ثانیه جبران میگردد.

خوبی این وسیله در این است که دارای وزن و حجم کم بوده و برای چندین مرتبه بکار برده می شود و هم طریقه بکار بردن آن خیلی ساده است.

اگر روزی برای شما اتفاق بیفتد که تایر موتور تان کم هواگردد و وسیله هم نباشد که آنرا عوض نماید و یا آنرا هوا دهید واقعا برای شما مشکل خواهد بود که موتور خود را برانید و یا بر خلاف موتور را بگذارید. ولی در این اواخر در انگلستان وسیله ساده را ساخته اند که این مشکل را نیز رفع نموده است.

این وسیله بشکل بوتل تافت بوده که از مواد کمیابوی ترکیب



یک ناز چند نام

رزم خوشبختی من

البته من خیال ظاهر ندارم . آنچه میگویم از اوصاف یا عادات اصلی وجود من باشد نه اینکه به آنزاده شده‌ام بلکه آنرا با یک مشت اندوخته ها و تجربه ها حاصل کرده ام . روی این اساس می توانم بگویم فرد خوشبختی هستم . بدون تردید خوشبختی‌ام را در شان و شوکت ، منزلت و شهرت و بالاتر از آن شیک پوشی و پرازدگی به خصوص ، زیبایی چهره و اندام میدانید .

شاید تعجب کنید اگر بگویم فاقد این همه اوصاف هستم ، انسانی هستم خیلی عادی در یک شرایط طبیعی زندگی وهم با داشتن شرایط متذکره فوق هرگز احساس خوشبختی واقعی نمیکم و هم هیچک ازین اوصاف نمیتواند ثمر و ارزش ارزنده را در زندگی داشته باشد من به اوصاف ظاهری اهمیتی قایل نیستم و آنرا یک وسیله طبیعی و دسترس همه کس میدانم .

سبب اصلی خوشبختی ام در داشتن یک قلب پاک ، صاف ، بی آرایش و میرا از هرگونه کدورت ها ، عداوت ها ، کینه‌ورزی ها ، بدبینی ها و غیره عوامل دزدنده سعادت است قلب من که رهتسا و مریب وجود می- باشد زاده افکار ، خیالات و پدیده های دیگری است که بدون شك برایم عالم مرفه و خیال انگیزی ساخته است که هر لحظه آن چون گوهر گرانبهایی برایم ارزش دارد . گویا من در دنیای ساخته و پرداخته خود زندگی می- کنم دنیاییکه می-خواهد به حقیقت برسد ، یک حقیقت اصلی و مطلق . ارتباطم با دنیای طبیعی و انسانی یک امر ساده و عادیست . یک ارتباط حقوقی ، فرضی و دینی است .

من زندگی سالتیما نتال یعنی خصوصی دوست دارم و هیچکس را درین حق مزاحم خود نمیدانم گرچه به خوبی آنچه را در پیرامونم قرار دارد و میگذرد احساس و درک میکنم اما میل ندارم خود را به آن ارتباط دهم زیرا آنه بدیگران ارتباط داشته باشد حصه گرفتن در آن کاریست [حقیقتاً] شاید درین صورت مرا فرد خیالیانف و خود خواهی بدانید ، من نمیتوانم شما رعایت شمارا تکذیب کنم زیرا به عقیده من ایمن شرط اساسی زندگی است که انسان از همه اولتر خود را بشناسد ، بخورمکنی باشد و به خود رجوع نماید تاخود را بحیث یک موجود اصلی درآورد . بگمانم اوصاف باطنی می- تواند ارزش خود را بدین طرز ثابت سازد پس یک باطن صاف و بی آرایش زاده همه چیز است . ع . ک . حمید .

صحبت در تیلیفون

از میان نامه هایکه درین هفته برایمان ، رسیده این نامه را انتخاب نمودیم امید است که طرف دلچسپی تان قرار گیرد . نویسنده مضمون خود را معرفی نکرده است ولی موضوع جالب را انتخاب نموده او مینو سد: به متصدی صفحه جوانان مجله ژوندون ! در صفحه جوانان چشم به عنوان آداب معاشرت خورداز موضوعات



آن خوشم آمد نخواستم من هم از چشم دید خود وازینکه جراعده ای در پای تیلیفون آنقدر به صحبت خویش ادامه میدهند که واقعا برای طرف ویا برای کسیکه میخواهد از تیلیفون استفاده کند نه تنها خسته کننده بود بلکه، برای انسان اعصاب هم نمی ماند... ممکن برای کسانیکه مثل من ساعت ها انتظار تیلیفون را می کشند تانوبت به آنها برسد

جوانان و روابط خانوادگی

خانمی جوان برای ما می نویسد و از شوهر خویش که جوان تحصیل کرده و مرد فهیمه است گله و شکایتی نموده میگوید : امروز که شرایط زمان برای ما این اجازه را داده است که در پهلوی وظایف خانه در بیرون از منزل کار کنیم وازین راه دوش به دوش شوهرم بدون اینکه اظهار خستگی نمایم بوظیفه معلمی خویش ادامه میدهم . موقعیکه از کار روزانه مکتب و درس دادن فارغ میگردم بکار های خانه رسیدگی میکنم و تا جاییکه قدرت دارم و توانم برایم اجازه میدهد سرو وضع خانه و اطفالم میرسم لیکن همسر من که عصر بر میگردد با صدعا بهانه و کج خلقی هاومحیط و فضای خانه ما را به یک فضای غیر دوستانه تبدیل نموده که این وضع در روحیه

در جستجوی دوست

نام محمد امین متعلم صنف یازده لیسه نادریه ! میخواهم با کسانیکه در قسمت شعر و ادبیات علاقه داشته باشند با شند مکاتبه نمایم .

آدرس : فرزانه متعلمه صنف نهم لیسه آریانا .

اینجا نب محمد علم از لیسه شیر خان کندز آرزوی مکاتبه را باخواهران و برادران نیکه در قسمت تاریخ ادبیات افغانستان معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم .

آدرس : محمد علم متعلم صنف ۱۲ لیسه شیر خان کندز .

میخواهم با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون تکت پستی علاقه داشته باشند دارم .

آدرس - محمد نبی از لیسه حبیبیه

میخواهم با کسانیکه در مورد آثار ویکتور هرگو نویسنده معروف فرانسوی معلومات داشته باشند با شند مکاتبه نمایم لطفاً به ایسن آدرس مکاتبه نمایند .

محمد شاکر متعلم صنف نهم لیسه غازی .



زنگ تفریح

عدد مخفی را حدس بزنید

به دوست خود بگویید: عددی را در ذهن خود انتخاب کند و بعد آنرا نصف کند اگر عددی که انتخاب کرده است طاق باشد، چون قابل نصف کردن نیست نیمه کوچکتر آنرا در نظر بگیرد (سپس يك واحد بر آن بیفزاید و مجموع را در چهار ضرب کند، آنگاه عددی را که در ابتدا انتخاب کرده بود از این حاصل ضرب کم کند و بقیه را بشما بگوید. شما می توانید، با یکبار بستن قاعده ذیل فوراً عددی را که انتخاب کرده است حدس بزنید و برایش بگویید.

$22 \div 2 = 11$	$(23 - 1) \div 2 = 11$
$11 + 1 = 12$	$11 + 1 = 12$
$12 \times 4 = 48$	$12 \times 4 = 48$
$48 - 23 = 25$	$48 - 23 = 25$
$25 - 2 = 23$	$25 - 2 = 23$

قاعده چنین است: اگر باقیمانده ای که بشما گفته میشود، زوج باشد شما چهار عدد از آن کم کنید و اگر فرد باشد، دو عدد از آن کم کنید، هرچه باقی میماند همان عددیست که دوست شما انتخاب کرده است. مثال: عدد زوج ۲۲ و مثال عدد طاق ۲۳ را در نظر بگیرید و عملیات آنرا در کلیشه ملاحظه کنید.

جدول کلمات متقاطع

افقی:

۱- در هفته گذشته توسط رهبر ملی ما بر افراشته شد. نشان روی بیرق ملی ما - ۲- خاطر است - صورت دیگر کلمه رهبا نان - ۳- عددی در انگلیسی - خودش است - پیوند تشبیه - اولاد و خانواده - ۴- یکنوع مجلس که برای بحث درباره موضوع معینی تشکیل می شود - رنگ وسطی بیرق جمهوری افغانستان - ۵- از همجواری آب پیدا میشود - میوه و حاصل - ۶- طلا است - یکی از کسبه کاران - موقع مهتاب - ۷- نام یکنوع چراغ - راه سربالایی - ۸- سر چیه اش مبتلا بمرض است آه از دست صرافان گوهر شناس - از رنگهاست - ۹- ناله ای که از اثر درد کشیده می شود.

(معکوس) - پیوند جمع - قبول نیست - شراب است - ۱۰- ولسوالیست در ولایت فراه - دشمن تخته - ۱۱- معکوسش خریطه بزرگ است - در خانه روشن میکنند تا نور بیفتد.

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
⊞				⊞						⊞
							⊞			
		⊞		⊞			⊞			
			⊞							
⊞	⊞			⊞		⊞			⊞	
		⊞								
			⊞		⊞	⊞				
		⊞			⊞					
			⊞							
				⊞						
⊞					⊞					⊞

طرح از: مونسه بشیر

عمودی:

۱- منظومه ای از جا می - ۲- بنیان گذار - سرودی را که در شبهای ماه رمضان می خوانند - ۳- دست - خودم هستم - بدن پرندگان با آن پوشیده شده است - اصطلاحی در شطرنج - ۴- مصئون از خطر - چهره اش زیباست - ۵- چندین قرن - ۹- با ... را ... سپاه است - ۶- همین مکان - ۷- گذشتن - رخسار چیه - ۸- گوشه از خربوزه و تر بوز - پروا - ۹- اشاره بدور - یکی از اسرار - آواز مگس - تکرار يك حرف - ۱۰- فصل گل - شتر است اما بار نمی برد - مرغ است ولی نمی میرد - ۱۱- مخفف الی اخیر - اداره و ارسی امور شهر.

انکشاف

ترانسپورت



آیا میدانید که از جمله این چهار وسیله نقلیه کدام يك آن ابتدایی تر است و به ترتیب کدام آن ها بعداً ساخته شده و مورد استفاده انسان قرار گرفته است؟

همچنین انکشاف یافته ترین آنرا هم مشخص نمایید!

تورنمنت آزاد فوتبال

ورزش

از مسابقات میدان فوتبال بمیدان مسابقه هیچ شباهت نمی رسد بلکه همه کس فکر میکرد که جنگ وجدل میان دو دشمن است زیرا از هر تیم زخمی ها بیرون میشد و بجای شان اشخاص تازه دم داخل میدان میگردد که این عمل ورزش کاران تاسف همه تماشاچیان را بیار آورده که هر يك از آنها تبصره کنان میگفتند که این مسابقات بخاطر مقابله باتیم های خارجی صورت میگیرد.

نه برای از پاد آوردن بازیکنان خودمان

تن پلیر لایق هم موجود باشد که باین هم نتواند در تیم ملی اشتراك نماید نقص دیگری که مشا هده شد همانا تک بازی بعضی از پلیران بود که چون می خواستند هر يك به تیم ملی لدا بازی را خراب نموده و آنها نیکه ببازی دسته جمعی عادت داشته و بازی نموده اند شانس شان را از دست داده و شاید پانیت های منفی گرفته باشند که این خود نقص عمده در انتخاب بازیکنان خوب شده می همیشه بطور دسته جمعی خوب تواند باینکه درین تورنمنت اشخاص انتخاب میشوند نه تیم باز هم در بعضی

شد. مثلا در وهله اول اکثرا بدون اینکه سوپه تیم ها در نظر گرفته شده باشد هر تیم را چانس اشتراك داده و نتیجه اش هم چنین بوده که يك تیم ۱۳ گول و طرف مقابل هیچ گولی نخورد که درین جا وقتی يك تیم ضعیف تر از خود را پیدا کند و لو هیچ چیزی هم نباشد باز هم هر حرکتش چون باطمینان خاطر صورت میگیرد از یز از تیم قوی همان تیم ضعیف شاید هیچکس انتخاب نشوند در حالیکه ممکن است در تیم که گول زیاد خورده شاید يك یادو

تورنمنت آزاد فوتبال طبق پروگرام مرتبه که توسط کمیته ورزشی ترتیب شده بود روز ۱۵ نور از طرف ریاست المپیک دایر گردید درین تورنمنت مجموعا ۳۲۰ فوتبالر در ۱۲ تیم اشتراك ورزیده اند که عبارت اند از تیم فوتبال کلب پامیر، اتفاق، پاس، یما، میوند پوهنتون کابل، اکادمی پولیس، منتخبه اردو، پوهنخی پولیتخنیک، آریا، نوایی بامیکا و غیره میباشند. قرار معلوم این تورنمنت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالر های کشور در تیم ملی است که در صورت دادن نتایج خوب به بازیهای آسیایی اشتراك خواهند کرد.

این تورنمنت همانطوریکه تذکر رفت بخاطر معلوم نمودن تیم قوی نبوده بلکه اشخاص پر قدرت و لایق انتخاب میگردند. ازینرو نه کدام کبی گذاشته شده و نه کدام چیز دیگر، تنها يك هیئت با صلاحیت بمنظور انتخاب بهترین فوتبالر در يك گوشه میدان نشست و هر حرکت خوب و خراب بازیکنان هر تیم را معلوم نموده می خواهند هم استعداد و هم نیروی ورزشکاران را بخود معلوم نموده و از مجموع آنها تیم پر قدرتی تشکیل و آنها را به تمرین بگمارند. تا باشد خوبترین تیم را به بازیهای آسیایی بفرستیم با طوریکه در چند روز اول مسابقات دیده شد يك سلسله نارسایی های قابل تذکر در بازی کنان هر تیم از نزدیک مشا هده می-



تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

یاکوف لیز نیاک



استاد سیپورت و قهرمان مکرر اتحاد شوروی در انداختن دسک و قهرمان بازیهای المپیاوی بیستم در قهرمان جهانی سال ۱۹۶۶ و نیز بازیهای نیزه اندازی و دسک .

تیم منتخبه والیبال و باسکتبال دختران تشکیل شد

بعد از تورنمنت اخیر تیم والیبال و باسکتبال دختران انتخاب گردید . تیم منتخبه برای آمادگی بیشتر زیر نظر متخصصین تربیت بدنی معارف به تمرین خود ادامه میدهند درین سه تیم ۳۸ ورزشکاران اشتراک دارند که این عده نظر به لیاقتیکه در تورنمنت گذشته از خود ابراز داشتند انتخاب گردیدند تیمهای مذکور به تمرینات شان مطابق پروگرام ریاست تربیت بدنی ادامه میدهند و قرار است برای انتخاب تیم ملی تورنمنت دیگری دایر گردد . تیم ملی سیپورت دختران نیز در صورت که بازی شان تا حد معیاری برسد در بازیهای آسیایی اشتراک خواهند کرد ، این سه تیم متشکل از دختران مکاتب و دخترانیکه فعلا به حیث معلمات سیپورت در مکاتب ایفای وظیفه میکنند و یک عده معلمین لیسه تربیت و سابقه دار سیپورت با آنها همکاری دارند مطابق پروگرام ریاست تربیت بدنی



ورزشکارانیکه عضویت تیم منتخبه باسکتبال را حاصل کردند عبارتاند از پیغلو : سنجیه ، ملالی و فریده از لیسه زرغونه ، نسرين ، شیهه ، مسعوده ، سهیلا و ملالی از لیسه ملالی ، فهیمه ، شکر یه ، نسرين از لیسه عایشه ، درانی ، مکی ، شهناز ، سهیلا از لیسه رابعه بلخی ، فریده و شهناز از لیسه جمهوریته ، ملالی ، نسیمه و نسرين از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه ، مینا و سهیلا از لیسه آریانا .

اعضای تیم والیبال :

پیغلو ملیحه ، مینا و فریده از لیسه ملالی ، نسیمه ، فاضله و نازی از لیسه زرغونه ، شریفه ، سلطانیه و نسیمه از لیسه عایشه درانی ، محبوبه و ماه گل از لیسه جمهوریته ، ناهید فهیمه و عا ئده از لیسه آریانا ، ذکیه ، لطیفه و مینا از لیسه سوریا .

بمنظور بر دو باخت نبود بلکه هدف ریاست تربیت بدنی تشکیل تیم های منتخبه بوده که آنان تا یک مدت به تمرینات شان پرداخته اند و انتخاب تیم ملی بعد از امتحان و یک سلسله مسابقات می باشد ، این تورنمنت که از طرف یک عده متخصصین تربیت بدنی معارف و معلمین سابقه دار سیپورت بر رسی میشد آنها در خلال مسابقات اسم بازیکنان خوب را طور خصوصی یاد داشت کرده که نظریات شان را در مورد ارائه و به اساس آن خوبترین ورزشکار انتخاب گردیدند . این تورنمنت از چند نگاه قابل اهمیت بود : بر نمودن خلا های سیپورت در بین ورزشکاران نسوان تقویه و انکشاف سیپورت در مکاتب نسوان و بالاخره ارزیابی استعداد ورزشکاران .

رئیس دولت و صدراعظم

پاکستان که بوده و مردم پاکستان مورد تشنه است. تنها چندی قبل نیز به این حقیقت پی خواهند بود. سوال - آیا فکر میکنید که پاکستان کدام اقدام یا حرکتی بکند؟

جواب - البته از وضع غیررسمی پاکستان به هیچصورت تغافل بوده نمی توانیم. من قبلاً بجواب سوال شما در قسمت واقعی که بعد از انقلاب رخداد مخصوصاً مداخله پاکستان در امور داخلی افغانستان تأثر خود را اظهار داشته ام.

سوال - درین خصوص از کشور های دوست متلاً هند چه اقدامی را توقع دارید؟

جواب - ما از هند و از همه ممالک دوست و صلح پستد فقط یک چیز میخواهیم اعتراف به واقعیت ها و عدالت پستدی. همه کس باید حل این پروبلم ها را در داخل این چوکات جستجو کند.

سوال - آیا این افواه حقیقت دارد که افغانستان به بلوچستان کمک میکند؟

جواب: میخواهم این موضوع را بصورت قطعی رد کنم، زیرا افواه مذکور کاملاً بر اساس و بی معنی است. گمانیکه این افواها را انداخته اند میخواهند ازین بهانه برای تولید فشار با لای مردم آزادیخواه پشتون و بلوچ استفاده نمایند و از طرف دیگر در نظر دارند از ایجاد این بهانه به نفع خویش بهره برداری کنند. گاهی شمارا خطر میخوانند و گاهی ما را و یا این بازیها استفاده اعظمی خود را میکنند.

سوال: آیا برای مذاکره روی حل مسأله پشتونستان گامی از طرف پاکستان مراجعه ای شده است؟

جواب: تاحال کدام مراجعه ای درین باره صورت نگرفته است.

سوال: در مسأله پاکستانی که در افغانستان رخ داده است، آیا شما توفیق خاصی درین باره دارید؟

جواب: درین باره هیچ شکی نیست که با همسایه شمالی خود اتحاد شوروی مناسب است. ما در این باره با پاکستانی ها در حال مذاکره هستیم و امیدواریم که در آینده به توافق عملی برسیم.

سوال: در باره افغانستان و پاکستان، آیا شما فکر میکنید که در آینده به توافق عملی برسیم؟

جواب: در باره افغانستان و پاکستان، ما در حال مذاکره هستیم و امیدواریم که در آینده به توافق عملی برسیم.

سوال: در باره افغانستان و پاکستان، آیا شما فکر میکنید که در آینده به توافق عملی برسیم؟

جواب: در باره افغانستان و پاکستان، ما در حال مذاکره هستیم و امیدواریم که در آینده به توافق عملی برسیم.

کارگران تجلیل روز بین المللی کارگران سبب افتخار طبقه کارگران وطن خواندند

بناسی از ارشادات قاید ملی ما بناسلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز بین المللی کارگران روز ۱۱ آوریل در محافل در فابریکه ها، موسسات صنعتی و محل کار کارگران در مرکز و ولایات کشور با کرمی استقبال و تجلیل گردید.

کارگران ریاست میخانیک وزارت فواید عامه و یونیت فواید عامه به افتخار روز کارگر به هموارکاری ساحه پارک کلتور واقع مکروردیسان برداختند و اظهار آمادگی نمودند که بناسی از ارشادات قاید ملی ما بناسلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم روز بین المللی کارگران روز ۱۱ آوریل در محافل در فابریکه ها، موسسات صنعتی و محل کار کارگران در مرکز و ولایات کشور با کرمی استقبال و تجلیل گردید.

کارگران ریاست میخانیک وزارت فواید عامه و یونیت فواید عامه به افتخار روز کارگر به هموارکاری ساحه پارک کلتور واقع مکروردیسان برداختند و اظهار آمادگی نمودند که

روزنه بسوی تاریکیها

کرد و بعد وارد جاده عمومی میشود و
 لایبای موترهای دیگر راه مرکز
 را در پیش میگیرد .
 از آنرا می و هیجان می سوزم ،
 که وجودم را به آتش کشیده اند
 من خان مثل اینکه از حال و وضع
 میبرد که حرفی نمیزند . فقط
 جلوی چراغ قرمز موتر از حرکت
 ایستاد ، میگوید :
 - ممکن است یک سگرت برای
 روشن کنی .
 میگویم :
 - البته !
 آنوقت در میابم که خودم هم
 نیاز بیک سگرت دارم ، سگرت
 را آنرا می بدم . و در کشیدن
 روشن میکنم و با اشتیاق فراوانی
 سگرت چنان شتابزدگی می بخسرج
 بهم که در همان لحظات اول ، سگرت
 نیمه میرسد و آرامش غیرمنتظره
 خودم را فرا میگیرد .
 محسن خان که همچنان با سرعت
 می میراند ، نیمرخ بطرف من
 میگردد و باقیقه میگوید :
 - پس سگرت من چه شد ؟
 ناگهانی بخود می آیم ، به سگرت
 به محسن خان نگاه میکنم و بعد
 بحالت زده میگویم :
 - معذرت میخواهم ، این وضع
 ندی کیج و هیجان زده ام کرده است
 به نمی فهمم چه میکنم .
 بعد در حالیکه دستام می لرزد
 سگرت دیگری روشن میکنم و به
 محسن خان میدهم و میگویم :
 - ترا بخدا حرف بزن ! چرا
 میخواهی بگویی که بالاخره چه شد ؟
 و چه کار کردی ؟ چطور شد که ما از
 نجایرون آمدیم ؟ ها !
 - چرا این سوالها رامیکنی ؟ چرا
 باید ما از آنجا بیرون بیاییم ؟ مگر
 آثار خلافتی کردیم ؟
 میگویم :
 - نمیدانم ، اما آن افسر پولیس ،
 رفتن به آن دفتر
 رقم را میبرد :
 - افسر پولیس ... دفتر پولیس ..
 و خیال میکنی کسی با افسر پولیس
 برخورد یا قدم بدفتر پولیس گذاشت
 شما باید جرمی مرتکب شده باشید ؟
 شما باید کار خلافتی کرده باشید ؟
 - پس آن کاغذ ها چه میشود ؟

حضرت ابولبابه رضی

گردید که آب یک خرما را چندجاهد بنویسند
 می چوشیدند و بجای آب شکمبه ستر را
 فشرده عصاره آنرا میخوردند در گرفت و این
 تنها جد به ایثار و فداکاری بود که جماعت
 محدودی چنین بی ساز و برگ بر تمام ملل
 عالم پیروز گردید .
 حضرت ابولبابه و چندتن از همراهان درین
 جنگ از تن آسایی نتوانستند سهم بگیرند
 ولی وقتیکه مراجعت موسقانه پیغمبر اسلام
 و یادانش را از تبوک شنیدند از فرط ندامت
 خویشتن را بستون های مسجد بستند و
 سوگند یاد کردند که تا پیغمبر اسلام خود نیاید
 و آنها را نه بخشاید و بدست خویش از بند
 رها نکند چنین در بند خواهند بود . حضرت
 پیغمبر علیه السلام چون وضع را دید نزد
 گفتند : تا زمانیکه خداوند حکم کشودن شما
 ندهد من آنها را باز نمی کنم سرانجام آیات
 چندی از قرآن فرود آمد و حضرت رسول
 خدا (ص) آنها را رها کرد و به اجابت تو به
 بشارت دادند .
 گویند که ابولبابه و رفقایش بعد از رهایی
 تمامی دارایی خود را جهت تکمیل توبه بحضور
 مبارک آوردند و پیغمبر اسلام برای ابولبابه
 فرمودند : ای ابالبابه ثلث مال برایت کفایت
 می کند زمانیکه مسوره عفشودنش توسط
 ام المومنین قریشی فخری برایش ابلاغ
 شد و توسط پیغمبر اسلام رها گردید نزد
 رسول علیه السلام آمد و گفت : در بدل آموزش
 خطایم علاوه بر اینکه تمام دارایی خود را صدقه
 میدهم از وطن و دیار خود که نزد من خیلی عزیز
 است هجرت می کنم .

میزمدور ژوندون

در ...

اگر پهنای سخن را بدعات بکشیم و
 زندگی آنانی که هنوز هم زیر ضابطه عای
 گذشته فشرده میشوند بازم با اختلاف
 کمتری برمی خوریم دو چار چوبه مسایل
 خانوادگی مانند زندگی نسل سالمند پدران
 و مادران خود ... ولی بهتر است از این
 بحث نتیجه گرفت و نظرات و انتقادات مشخصی
 هر کدام را در زمینه مورد گفتگو فشرده تا معلوم
 گردد کدام یک از سن و رواجهای حاکم بر
 زندگی نسل دیروز را باید بپذیرفت و کدام
 یک را باید دور ریخت ، بازم سخن ارشما
 و یادداشت از ما :
استاد امید
 باید مسایل خانوادگی چه مربوط با ازدواج
 دختر و یا پسر فامیل باشد و یا رسیدگی بیک
 اختلاف نظر و کشیدگی از طریق تصامیم
 دست جمعی حل و فصل گردد و جوانان به
 تجارب پدران و مادران ارزش بیشتری قابل
 گردند ، انتخاب های فردی ، دور از نظر
 خانواده و احساساتی نمیتواند سعادت دختر
 و یا پسر را تضمین نمایند .
مریم محبوب
 در این صورت نقش شخصی جوانان
 در انتخاب همسر چیست و محدوده این
 مداخلات کدام ؟
امید
 جوانان با پیروی از ذوق و احساس خود
 میتوانند همسر آینده شان را انتخاب نمایند
 و بعد با فامیل خود مشوره کنند هر چه
 باشد مطالعات جمعی کاملتر از تحقق شخصی
 است ، مخصوصا اینکه جوان ممکن است
 زیر تاثیر خواست های عاطفی خود هرگز
 رازبیا ببیند و هر غیر ممکن را ممکن تلقی
 نماید .
سعید بی بی نقی
 باین دلیل که شرایط امروز مخصوصا
 در محیط شهر روابط دختران و پسران
 را گسترده تر ساخته است امروز خانواده ها
 باید به فکتور تربیت بیشتر متوجه باشند ،
 برای اینکه جوانان خوب رهبری گردند و
 عشق های زودگذر افوا ایشان نکنند باید
 اعتماد آنرا جلب نمایند تا خواه فرزند
 شان دختر باشد یا پسر درباره علائق و
 رخداد های زندگی روزانه خود با آنان صحبت
 نماید و آنها مجال تفکر و وقایع حوادث را
 قبل از وقوع آن داشته باشند .
 اگر نیم گناه بی بند واری جوانان
 امروز بگردن خود شان باشد نیم دیگر آن
 به عهده پدران و مادران است که نتوانسته
 اند اعتماد فرزندان خود را جلب نمایند .
 گذشت و ایثار معقول و دو جانبه بنیاد
 سعادت زندگی زن و شوهر است حکام می -
 بخشند و تصمیم دست جمعی و دور از تعصب
 جلو گیر خطا و اشتباه میگردد ، جوانان
 میتوانند تجارب پدران و مادران را پشتوا نه
 ای بدانند برای سعادت آینده خود .
تجیب الله رحیق
 باتشکر از اینکه دعوت ژوندون را در
 ۱۳۴۴ هجری قمری در زمینه مدغم امید واریم این
 گفته ها و نظرات مورد توجه واقع شود
 و نقشی در بهبود روابط خانوادگی و استحکام
 آن داشته باشد .

۱۳۵ مخ پاتی

په مصنوعی دزر نوسر ه فضاته

کولای شی چه دهغو په وسیله یو
 ساعت په فضا کبسی پاتی شی .
 (یانیس) شو موده پخواپه یو نان
 کبسی دالمپیک دورانو دیاسه والوت
 اود المپیک د خراغ ساتونکو کله چه
 دغه الوتونسکی انسان د خپل سر
 دیاسه ولید ، فکر یی کاو چه هغه له
 کومی بلی کری څخه راغلی دی (یانیس)
 غوازی چه دنری دپولو لوړو ودانیو
 دیاسه دخپلو وزرونو په مرسته
 والوزی . مثلا په پاریس کبسی دایفل
 برج په امریکا کبسی د (امپایر سٹیٹ)
 او په لندن کبسی د (بیک بن) د ساعت
 د برج له پاسه والوت اود پاریس د
 ډول شروع کړه او البته
 په لوهری سر کبسی که قانونی
 مشکلا نو سره مخامخ شو
 څکه چه له ۱۹۵۶ کال څخه را
 هسی دمصنوعی وزرونو سره الوتنه
 په فرانسه کبسی منع ده . خو (یانیس)
 به دغه مشکل بری وموند او د ایفل
 برج له پاسه په بر یالیسی
 واپو له پاسه دنیم ساعت الوتنی څخه
 وروسته په یو پارک کبسی بنکته شو .
 کولای شی چه دنوری وسیلی څخه له مرستی
 اخیستلو نه له پرته له ځمکی څخه پورته
 شی او والوزی .
 د (یانیس) د مصنوعی وزرو نو
 اصلی اسکلیپ د (دور الومین) له لولی
 څخه چه منځ یی تش دی) جوړ
 شوی دی ، ددغه اسکلیپ شا وخوا د
 ۱۶ متره مربع په اندازه د (ترگال)
 دپارچی په چتری پوښل شوی دی او
 الو تکی وزرونه پخپله دیوه وزر لرونکی
 په شان دی چه لکی نه لری .
 وزرونه کله چه خلاصیږی ، ۶۵
 متره اوږدوالی لری . دالوتنی په وخت
 کبسی (یانیس) دمصنوعی وزرونو په
 یوه برخه بانندی کبسینی او یوه نوذنقه
 چه دوزرونو د ثقل په مرکز تړل
 شوی دی ، په دواړو لاسو اخلی . بیا
 مخامخ یا شاوخوا ته دخپل بدن په
 خوځو لوسره پورته کیږی یا بنکته
 شی او کله چه هم خپل بدن ښی او
 کبسی خواته خوځوی ، کولای شی چه
 په فضا کبسی خپله خوا واپوی .
 مصنوعی وزرو نه دو مه بشپړ جوړ
 شوی دی چه دالوتنی دپاره ډیر لږ
 زحمت ته اړتیا لری او (یانیس)

مامی خیل ستوری وموند

ویلې ۰۰ ته ۰۰ ته ، زما هماغه ورکه دنیایی ته هماغه زما ستوری یی .
راخه ۰۰۰ راخه ۰۰۰
کوشش می وگره و چه اوینکی له تویید و خغه راستی گرم په لړزنده ۰۰۰
اوازمی داسی زهزمه وگره ۰۰۰
زه ۰۰ زه نهم گولی چه درشم زه هخ کله پمدی کوته کی نه یم گزیسدلی زه ویربریم چه تاته به درونه رسیریم ویربریم چه په خمکه بهولویریم ۰۰۰
پرینستی ۰۰۰ پرینستی ۰۰
په چیغه ۰۰ زه ۰۰ زهخونه وینم زما دنیا تیاره اوخانگریتوب . مایه هماغه اوله شبه غوینتل چه درته ووایم چه زه پنده یم لیکن تاپری نبودم هماغه شبه هم چه تازما دسترگو پوینسته وگره غوینتل می چه درته وایم ۰۰۰۰ خوبیا تاپری نبودم ۰۰ اوس ۰۰ گوری ۰۰ زه پنده یم هماغه ستا ورکه خمکه لااوس هم ورکه ده ۰۰۰۰۰

خو شییی یو مر گونی چوپ والی په کوته کبسی خپورشو به همدی وخت کبسی مس د خیل زه اود محمود دژو درزار اورید بوجه دلونو پشان به پوپونوو زه پوهیم چه هر خه تمام سوی دی تصمیم شیبه وه او تصمیم هم بنکاره اومحمود جرت وپی وو داسی - زهزمه می وگره .
اوس گولی شی چه لا شی ۰۰۰
خوجس می گریل چه هغه داشتا یوی راته راتله پری اود محمود اوازمی لکه دسه پهغون ونو کی تاوشو او دهغه توده ساه می حس کړه دهغه دتودو لاسونو حرارت می چه زما ساپه لاسونه کی نیولی وحس کړو .
پرینستی ۰ ماته داخه اهمیت نلری چه ته خه وینی باله وینی یانه وینی ۰۰ ته به حقیقت کی وینی هغه دنیاچه ته وینی نور خلك هغه نشی لیدلی ۰۰ پرینستی ته راته گرانه یی - پنځه کاله کبزی چه مایوی جلکی ته هم ونه شو ویلی چه ته راته گرانه کی ۰۰ زما گرانی ۰۰۰ زماگرانی ۰۰۰

اوامد زوپه حال خان دهغه غیری ته وروغور زاوه او زما دسلگیو شور کومونویوله کوشش می وگره چه لاس دهغه په وجود داکازم دهغه په ویستانو دهغه په سترگو او دهغه په اندامو نوهغه نری اودنگ وو ۰۰۰ دهغه لاسونه نرو چکی او او زده وو چیفی می گری .
محموده ۰۰ زه می غواپی چه یو له دنیا یوه سترگه شی یوه سترگه چه لیدل کوی اوپه هماغه سترگه ستا ننداره وگره ۰۰
محموده ۰۰ محمود ۰۰
خو ورخی په زیره او ارزو کبسی و م - خیال می کاوه چه بنایی محمود پشمانه شی بنایی چه یوه پنده جلکی هیره گری ۰۰ لیکن محمود له یوی ورخی نه بلی ته زیات مین کیدو په کومه ورخ چه کی دکوژدی کوته راته په کوته گره نوهغه ورخ دنیا خمکه مری زیدلی وه ۰۰ چه نه یواخی داچه دهغه خمکی توتکیو کوزرو او نورو بنگلو گلایو مرغیو سندی ویلی بلکه ونویی هم سندی ویلی .
محمود ویلی پرینستی .
بل کال ته چه اولس کلنه شی نوسویند ته به خو چه هلته ستا دسترگو عملیات بیا هم وگری ، داگتران وایی چه زپیر امکان لری چه ستا سترگی بیناشی لیکن ماته بیا هم هخ مېجه نده گرانی زه ستاپاک او مریبان زپه خوبنوم زه ستا مینه غواپم .
په کومو ورخو کبسی چه به په کور کبسی یواخی ووم نو مسلسل به می هغه بیکلی - غبرول کوم چه راته محمود دکوژدی په ورخ راگری وو دهغه مینه می ترخنگه وه اودمحبت نه کمو بنگلو لو کی توده ساتلم .
پلارمی په دی خوشاله وچه زه تیار ی او خانگری توب خغه خلاصه شوی وم اوپلارمی تل دمحمود دنارینتوب او ایسا نیت یادو نه اوستاینه کوله خو واری می له خیل پرستانه بوینستی وچه محمود خرنگه سری دی اوهغه راته ویلی وو چه .

زه وینمه ۰۰ زه خیل ستوری وینم . وینمه ۰۰ : زه وینمه زه خیل سوری وینم . وینمه ۰۰۰۰ دنیا ډیره ۰۰ ، بنایسته ده ژوندون ډیر - ښه ښه شیان لری خو شېخی هم قصه ته ده زه اوس دخیل مهربان محمود سره په هغه خمکه ژوند کومه چه ولی یی هم سندی - وایی ، کله می زپه درزیری کله می زپه ته ویره راخی چه هسی نه چه داینا کی می هم لکه ندی کاله بغوا غوندی مو قتی وی لیکن تل خانته وایم چه یودم غنیمت دی ورخی او شییی هم خوبه جا سبا لیدلی دی داگتران وایی چه امکان لری ددی بینایی دوران چه په حقیقت کی به سلو کی داصلی بینایی خلو ښت وو اوس دومره دوام ونکړی . خو زه ورته وایم چه دایوه شیبه هم غنیمت گنل پکار دی خکه چه سبانه خدای خیر چه خه کبزی .

بقیه صفحه ۱۷

آخرین لحظه

لباس خود را بیرون آورده به دوراندخت این کار باید مطابق نقشه اجرا میشد .
اخ ، این نقشه جقدر عالی طرح شد ونا چه اندازه موفقانه عملی گردید .

اکنون استانی در گرمی جاست تنها ایستاده بود . از حادثه سرفت ده دقیقه میگذشت . هیچکس موفق به پیدا کردن او نمیشد .
او ، استانی هیوارد موتیس دست بسرفت مسلحانه زده بود . نقشه اش را خوب ترتیب داده بود . درست در لحظه اخیر ناکام شد .
او سوار موتر سرویس شده ، به منزل برگشت . بکس دستی کپنه مشتری بانک را که باخود آورده بود بگوشه الماری البسه انداخت این بود غنیمت او . آری همین بکس کپنه حاصل یک دستبرد ناکام به خزانه بانک بود !
استانی آن بکس را بعلتی با خون به منزل آورد تا به حیث یک نشانی از جرات خود به ارتکاب یک عمل غیر عادی حفظ کند .
چرا در همان لحظه آتش نکرد ؟ چرا آن دختر یازده ساله را بصفت گرگان نگاه نداشت ؟ اگر آن مرد پیش از دختر وارد بانک میشد !
استانی این سوالات را در ذهنش مطرح میکرد . اما این دختر کوچک ، آیا این دخترک روی یک تصمیم حساب شده بداخل بانک فرستاده شده بود ؟ ولی لازم بود بروی آن طفل آتش تفنگچه اش را باز می نمود . آیا می توان بدون هیچ دلیلی بروی طفلان شلیک کرد ؟

او برای خودش قهوه درست کرد . سپس رادیو را روشن نمود تا اخبار را بشنود . اینهم جزء نقشه اش بود . گرچه او در این سرفت موفق نشد ، با اینهمه میخواست برای اطمنان خاطر خود باید خبر را بسا جگوتگی آن که پولیس به نشر می سپرد ، گوش دهد . برای پولیس یک دستسرد ، دستبرد است . یکسرفت ولو ناکام شود باز هم پولیس آنرا سرفت تلقی می نماید . بنا براین استانی میخواست بداند پولیس در باره آن دستبرد ناکام چه نظریه دارد .
خبر سرفت از رادیو پخش شد .
امروز در حوالی ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه یکمرد نا شناس بالای بناری خاکه بانک مرکزی شهر در ناحیه شیروود حمله برده است مشخصات سارق : ۱۷۸ سانتی متر قد دارد . در حالیکه مسلح به تفنگچه بوده و نقابی بر روی داشت وارد غرفه بانک شده تقاضای پول کرده است . اما این رفتار او عمل مطابق نقشه یک بیپناه بوده است .

در حقیقت سارق منتظر قاصدی بوده که یولهای قابل پرداخت سوپر مارکت آگ را جهت تحویلدهی به بانک می آورد . همینکه قاصد قدم بداخل بانک میگذارد ، سارق خودش را بروی او می اندازد مردحامل پول درصدد دفاع از خودش برمی آید . اما تمام تلاش او برای حفظ بکس دستی اش بجایی نمی کشد و سارق بکس را از میان پنجه های قاصد بیرون آورده ، سوار یک موتر بایستی رنگی میشود که مقابل منتظرش ایستاده و بسرعت از آن محل دور میگردد . در بکس دستی مبلغ ۰۰۰۰ ۲۸۰ دالر وجود داشت

کشف جدید

درین اواخر دانشگاه انجیرری انگلستان « وال » مخروطی شکل را که نارول نام دارد بوجود آورده است .
این « وال » مخروطی طی ریسست که وقتی مایع بداخل ل جریان دارد وال بداخل باز میشود و مایع جریان می کند واگر مایع دو باره بعقب بر گردد وال بطرف خارج باز میشود .

پولیس پس از بررسی قضیه و مطالعه روی رویداد معتقد شده که سارق به اوضاع آگاهی داشته و به تمام امکانات و محل بوده است . موتر سارق پس از نزدیک ساحل بدست آمده و این موتر را سارق صرف برای اجرا نقشه اش دزدیده و هیچ برمه و اثری از دزد بانک نا حال دست نیامده است . پولیس بقعا لیتوس و دامنه داری برای دستگیری فابل آغاز کرده است .

استانی ازجایش پرید .
بکس را ازالماری لباس بیرون آورده سرش را باره کرد . یک بکس دوخانه بود . بانک بیجکش قفل عسای بکس شکستند .
دالر ۰۰ دالر ۰۰ - ۲۸۰۰۰۰ دالر نوبت خرد وکلان بانبرهای غیرمسلسل گنمیشد آنرا یادداشت کرد . پولی بود که از معامله روزمره از مشتری هابدست آمده بود .
واستانی موتیس از دیدن آنقدر پسو بی محابا خندید . آری خندید ۰۰۰

شام استانی آماده بیرون رفتن شد اخبار شبیری چیز تازه یی نداشت . باوص تلاش تب آلود پولیس باز هم کوچکترین اثری ازسارق بانک بدست نیابوده است از تمام اهالی توقع میرود با پولیس در گرفتاری دزد کمک شوند !
استانی بازهم خندید .

او ۱۵۰ دالردرجیب خود گذاشت . موتر گراه کرد ، یکدسته گل خرید و عازم اولین شد تافیونا را از آنجا بردارد .
فیونا گرونا ، لطیف ترین موجودن درجه بشمار میرفت که استانی درعمرش دیده بود .

باموهای بلوند - چشمان آبی ویک مقد خوی وحشی فلندی فیونا گرونا اصلا فلند بود .
فیونا از دور یه داشت . او قد باری خوش ترکیبی داشت . مانند خمچه بید که در مسیر شمال پیچ وخم بخورد ، در میرفت واندامش باحرکات ظریفی تکا میخورد . او تنها نبود . دست درقول دونالد مارتن انداخته بود ؛ به فاصله کمتر از متری استانی گذشتند و فیونا متوجه استانی دران نزدیکی نشد . استانی صدای مستانه و خنده فیونا را شنیده ، قلبش رادرد گرفت دونالد مارتن دستش را دور شانه فیونا انداخت و او را میان بازوان خود فشرد فیونا مقاومتی از خود نشان نداد .

دفعتا برده جلو چشمهای استانی بوشاند . او فیونا و دونالد را به گونه ای دید که از پشت یک غبار سرخرنگ از دور معلوم شوند . دسته گل ازدستش به زمین افتاد و آنگاه سردی لوله افولان تفنگچه را در جیب خود احساس نمود .
او شلیک کرد . ناوقتی که جانغور آن خال شد .

درانای جریان محاکمه استانی ، فیونا را دید . ولی فیونا بسوی او بالا نندید و استانی این حرکت فیونا را نادیده گرفت تبسم محسوسی نمود . خنده او بالای خود بود . اکنون این محاکمه برای استانی یک محاکمه جدی بشمار میرفت .

استانی موتیس به یکتیم سال حبس با مشقت بعلت سو قصد جان دونالد مارتن و زخم ساختن خطرناک او محکوم گردید .
پس از صدور حکم استانی اظهار داشت (از آنچه اتفاق افتاده ، بسی متاسفم وقاض باخود گفت ؛ یک واقعه تکراری روزمره . ولی برای مرد جوان شنیدن حکم محکمه غم انگیز بود) .
بهر حال قضیه سرفت بانک هیچگاه روشن نشد .
پایان

آدمکشی بخاطر عشق مردود است



دیتر حین خروج از زندان از طرف وکیل مدافعش طرف ر است بودم ، زیرا من در جریان محاکماتی قضا سعی مینمودم از او بیسرم و علایقم را نسبت به میونخ قطع کنم. حتی من در وقتیکه من اعتراضاتم را بیان می کردم دگر در موردی هیچگونه احساسی نداشتم.

اوزندگی خودسرا پیش میبرد و من از خودم را .

تحمل ین زندگی برای مرد جوان طاقت فرسا بود ، مخصا صا که حکم محکمه زادر مورد محکومیت خسود عادلانه میخواند .

«آن زمان وضعی داشتم که حال مایل به تکرار آن نیستم . در آن وقت زیاد به فکر مینوچ نبودم بلکه بیشتر بهشو هرس فکر مینمودم شو هر که هیچگاه ضرری بمن ارسانده بود ولی این می بودم که اندیشه قتل او را در سر می پرورانیدم .»

الن بك به ادامه توضیحات خویش مطالبی زادر ذهن خود تنظیم کرده اینطور اظهار داشت :

«و پساتر بسیار خوشحال شدم که دیدم او هنوز زنده است و نقشه من به ناکامی رو پرو شده . البته خوشحالی من نه بخاطر این بود که زنده ، هاندن رقیب سبب تخفیف در مجازات و محکومیت من میشد . بلکه ازین جهت مسرور بودم که تازی نشده تا تجدید و احیای آن ناممکن باشد .»

آنچه برای تغییر روحیه زندانی کمک موثر کرد ، توجه و مراقبت و فسا کیشانه والدینش بود . ازالن بك اظهار کرده ا بتدامیکو شنیدم تا از مقابل تمام انسانها فرار کنم اما پساتر متوجه شدم که سرزدن چنین عملی از طرف من يك اشتباه است . دیتر باید احساساس نماید که او را تنها نگذاشته ایم .»

بدرش توضیح داد ، (من درك نموده بزدم که دیتر باید جزای عمل خود ببیند . اما آنچه بر من و مانا ش گذشت و آنچه را مادر طول این مدت تحمل کردیم . صرف آنهایی میتوانند درك نمایند که از خود اولاد دارند .»

بقیه در صفحه ۵۹

دیتر الن بك پس از رهایی از زندان در میان اعضای خانواده اش بسیار راضی و خوشحال به نظر میرسد

انجهت که اندیشه مرگ يك انسان را در سر می پرورانیدم و این يك طرز تذکر و حشتناك و ظالمانه نبود بلکه بخاطر این روحا عذاب میکشیدم که چرا در پی تخریب بنیان يك خانواده بر آمده بودم .

پشیمانی و ندامت دیرتر بوی دست داد . قضات الن بك را برای شش سال ، مارتین اورتیس ایتالوی را برای پنج سال و سر انجام کمپنیاو زندا که در جنوری سال ۱۹۷۲ بالای میومز شوهر مینوچ چندین مرمی فیر کرده و ارا شدیدا مجروح ساخته بود به حبس ابد محکوم گردانیده به زندان فرستاد .

«مینوچ زیبا» را قبلا به ا تهنام شرکت در خرید اسلحه استعمال شده در سو قصد شوهرش به دو سال وده ماه زندان محکوم کرده بود پس از وضع مدتی که مینوچ تا زمان صدور حکم محکمه در زندان گزرانده بود ، فوراً آزاد کردند .

و قستی مینوچ از مجلسس خارج شد در بیرون دروازه زندان شوهرش با آغوش باز از او استقبال کرد و به این صورت مینوچ به يك زندگی مرفه و راحتی باز گشت .

در حالیکه عاشق سابق وی در محبس نشسته ، کیفر گناهانش را پس میداد .

دیتر الن بك اظهار داشت : « من از آنجهت نسبت به او خشمگین

معشوقه ام در اجرای آن توافق میداشتیم ، بانهم هرگز در زندگی روی آرامش رانمی دیدم .»

جوان موطلائی متفکرانه به دستهای خود نظر کرده به صحبتش ادامه داد : «من این خانم را بیشتر از جانم دوست میدارم . ولی همواره از آن می ترسیدم که يك روزی او را از کف دهم . علاوه بر بان کردن يك نفر دگر در راه رسیدن به امیال خود ادامه زندگی را برای من مشکل میساخت .

چار سال پیش دیتر الن بك طور دگر می اندیشید : من کاملا مطمئن بودم که مینوچ يك روزی تنها متعلق بمن خواهد شد» دیتر در جریان محاکمه در محضر محکمه دوسلدورف ، طالب بالا را بیان داشت .

برای بر داشتن آخرین مانع از سر راه خود به فیلکس کمپنیا وزن وانگل مارتین او ر نیس پیشنها د پرداخت مبلغ پنجاه هزار مارک معادن يك میلیون و دو صدو پنجاه هزار افغانی را در بدل کشتن رقیبش کرد .

رقیب او شوهر معشوقه قسنتگش بود که در آنزمان سی و شش سال از عمرش میگذشت و ثروتش را از ناحیه فروش مشروبات فراهم کرده بود .

الن بك امروز توضیح میدهد که زنی دانهم چرا در آن زمان از تصمیم گرفتن بچنین کار نا درستی دچار ناراحتی شدم .

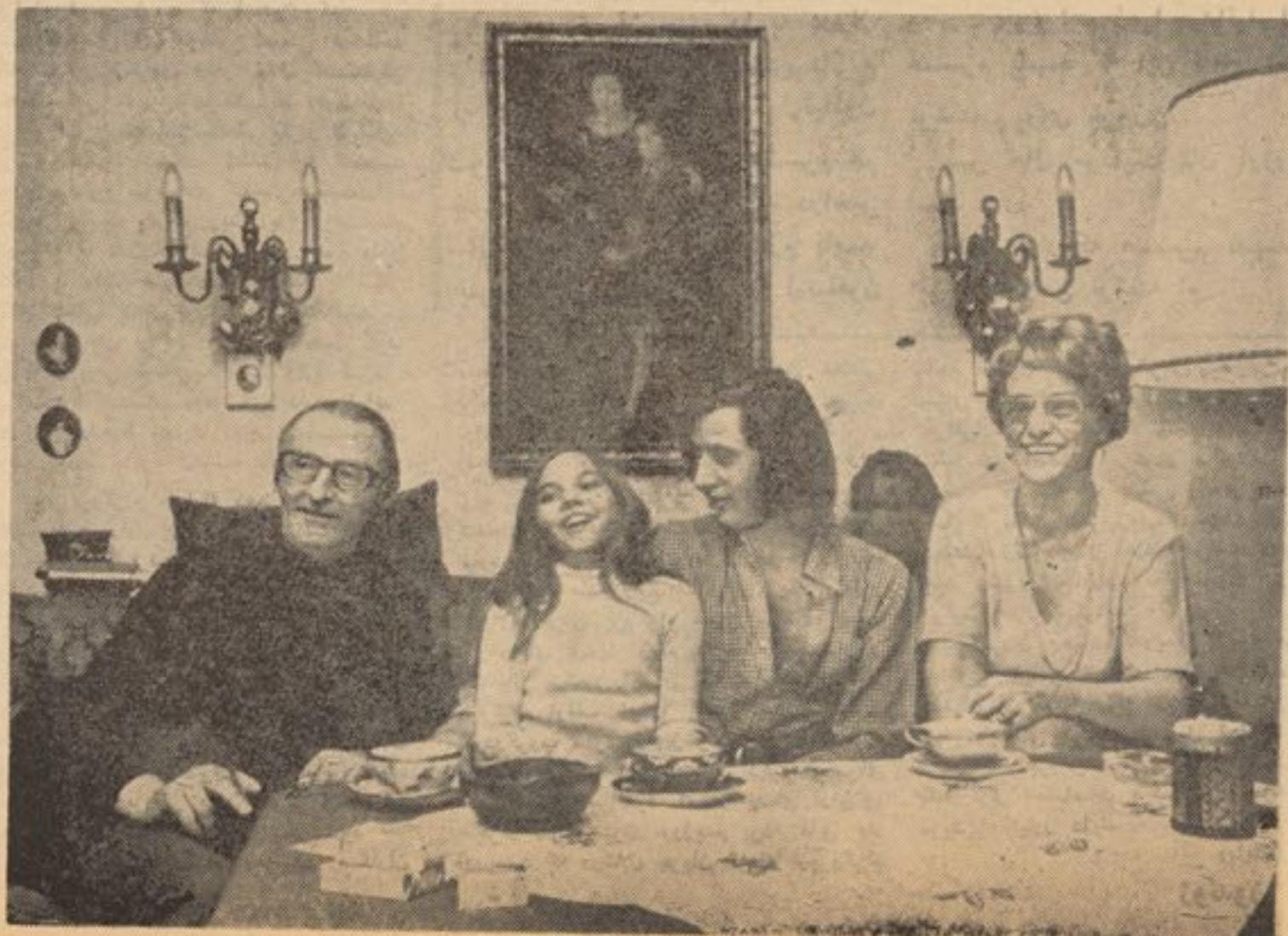
او نسبت به رقیب خود حسادت می وزید و در آرزوی مرگش بود . اما دیتر الن بك عاشق سابق مینوچ زیبا اکنون احساس خوشبختی مینماید که قربانی او توانسته از خطر مرگ زارهد .

او نسبت به رقیب خود حسادت می وزید و در آرزوی مرگش بود . اگر چه آن مرد را که بسین او و سعادتش حایل شده بود ، هیچ نی شنناخت ، معینا با خو نسرودی کامل نقشه ای برای برداشتن رقیب از سر راهش کشیده بود .

اما امروز همان مردیکه برای قتل رقیبش کمر بسته بود ، بسیار خوشحال است که قربانی نقشه مرگبارش از خطر نابودی چسته و سلامت مانده است : زیرا دیتر الن بك سی و دو ساله طی محاکمه قضیه مینوچ در محکمه دوسلدورف محکوم به شش سال حبس گردید و در زندان تغییر مثبت روحیه داد .

خبر نگار مجله (نوی ریو) به نقل قول از اظهارات الن بك اینطور می نگارد :

(چندین شب در اطراف آن فکر کردم تا چگونه دست به چنین عملی زدم . و امروز میدانم که آدمکشسی بخاطر عشق پیسوده است . حتی اگر نقشه من در آن موقع به صورت صحیح تطبیق میشد و اگر من و



نخستین پروگرام

برای هر خانواده پنج پنج سیت جوراب اسب نشان طور تحفه اهدا گردید .
 در خلال پرسش از اعضای دوم ، سوم و چهارم ایندو فامیل - استاد رفیق صادق ، یناغلی فضل ، عاقل شاه پیمانی و زیشت گلچین ، امین نظری و عنایت شفق ممثلین دمام و دیالوگ رادیو برای حضار هنرناهی کردند ، پارچه های تمثیلی شان مورد دلچسبی و توجه شرکت کنندگان و حضار قرار گرفت و با کف زدن ها و ابراز احساسات فوق العاده گرم استقبال و بدرقه گردید .
 همچنان پیغله وزمه متعلمه صنف هشتم متوسطه زینب با همرا هانش آهنگ معروف (کلیاغ قره باغ دی جانانه) را سرودند که همه آنرا پسندید این پیغله هنر مند با تر تقاضای مکرر و استقبال نامشایان آهنگهای معروف بسم الله چانه و (ملا محمد جان) و نیز با آواز گیرایش خواند .

بالتوبه یناغلی شمس الدین سرور سر - آینه معروف رادیو افغانستان آهنگ فولکلوریک (بی بی صنم جان) را با چند آهنگ دیگر با آواز موزونش سرود و مورد استقبال قرار گرفت .
 بالخاصه یناغلی صمد رفیق متعلم صنف ۱۲ لیسه البیرونی ضمن سرودن آهنگی باچنان حرکات کمیدی و خنده آوری در محضر اشتراک کنندگان هنر نمای نمود که مورد تحسین عموم قرار گرفت .
 این هنرمند محلی در هنر نمایش و حرکات کمیدی تسلط و پختگی از خود نشان داد که مورد اعجاب حاضرین واقع شده از طرف پروگرام مسابقه ذهنی بیاس قدر دانی از هنرناهی بی نظیر این کمیدین بیست چوره سرپانی و بوت پلاستیکی طورتحفه برایش اهدا گردید .

بدنبال آن یکی دکراز هنرمندان محلی کندهار که سید محمد نامداشت - آهنگی بنام (تازه موسم بهادی آغا) سرود و با تر تقاضای مکرر مردم پارچه دکری (با نسوی جمهوری دی) نامداشت خوانده شد .

در قسمت دکری پروگرام مسابقه ذهنی یعنی (من - چیستم ؟) شخصی باسم محمد قاسم از بین عده کثیری اشتراک کنندگان با اساس قرعه انتخاب شد ، طرز اجرای این پروگرام قسمی است که چشمان اشتراک کننده رامی بندند و شخص مورد نظر را پیشروی اوقرار میدهد ، این اشتراک کننده در طی پرسش های شغل شخص مورد نظر را باید پیدا نماید ، اگر در طی پرسش هایش در جواب منفی یعنی (نه) بشنود در آن صورت موفق به پیدا کردن شخص مورد نظر نمیشود . این اشتراک کننده یعنی یناغلی محمد قاسم که برایش عکاس انتخاب شده بود ، طی پرسش هایش موفق به پیدا کردن آن نشد ، و البته بدریافت جایزه هم نایل نگردید .
 یناغلی ظاهر هویدا آواز خوان هنرمند محبوب رادیو افغانستان که مثل نگارنده این راپور برای نخستین بار ولایت کندهار را دیده بود و با استقبال کم نظیر مردم کندهار روبرو شده بود ، پیش از سرودن آهنگ جدید (آسمان آبی آبی) برای اشتراک کنندگان و علاقمندان باشور و شوق زاید الوصفی اظهار داشت که نظر بامتقبال پرشوری و بی سابقه که مردم هنردوست و هنر پرور کندهار از گرانندگان و هنرمندان رادیو بعمل آورده اگر تمام آهنگهای سرودگی خویش را بر سرایم هنوز هم کم است و جوابگوی این همه استقبال شده نمیتواند . آهنگ جدید یناغلی هویدا که بحیث تحفه هنری بشهر پان کندهار اهدا گردید مورد توجه فوق العاده واقع و نظر به خواهش و تقاضای مکرر مردم چندین آهنگ زیبای دکراز با صدای گیرایش بیاس قدر دانی نامشایان سرود .

جوانان و روابط خانوادگی

تکران می سازد ، چه میشد اگر شوهرم که جوان تحصیل کرده و فهمیده است یک اندازه هم بکار های منزل نیز رسیدگی نموده و با من در این کار سهم میگرفت او همیشه خستگی را بهانه قرار داده بدون اینکه کو چکتر این علاقه بکار های منزل نشان دهد همیشه خلسه تنگ در گوشه اطاق نشسته گاهی بالای یکی از بچه ها داد و فریاد نموده و زمانی بالای دیگری پرخاش میکند که این وضع آهسته آهسته برای من خسته کننده شده ، و من ترسم ، از آن روزیکه خدا نا خوا مرتسه شیرازه زندگی ما که بایک دنیا امید آریا بناء نهادیم یکدم از هم بیاشد . امید وارم که این نامه را نشر نموده تا پدر دوطلم بخواند و بداند که جوانان و روابط خانوادگی چه مفهوم داشته و چطور باید زن و شوهر در امور منزل ، تربیه طفل و صد ها پروبلم خانوادگی مبارزه نموده ویران موفق گردند .

بقیه صفحه ۴۶

غذا در دوران بارداری

نگرفتن مواد مورد ضرورت و غذای مکفی برای مادر حا مله نه تنها بالای صحت آن تاثیر دارد بلکه امکان زیاد می رود که طفل از کمبود ویتا مسین و پروتین وجود خود معیوب بد نیا بیاید .

در بعضی اوقات دیده شده که زنان باردار بر عکس پر خور گردیده و هر نوع غذا را بدون در نظر گرفتن کیفیت کمیت آن صرف می کنند که این طور خوراک مخصوص صابزبیا نی

بقیه صفحه ۴۹

صحبت در تلیفون

چنان مصروف است و در اخیر ماه که محصول تلیفون را میخوا هم ببر دازم رقم آن سرم را به دوران می اندازد . آخر چقدر معاش دارم که این همه پول تنها محصول تلیفون شود ! اگر تلیفون های هم سرم هم چنین ادامه داشته باشد با ید در اخیر سال آنچه را که دارم و ندارم باید بفروشم تا از قرض محصول تلیفون

مسابقات ذهنی در ولایت کندهار یناغلی عالمیار مد یر پروگرامهای معلوماتی برای توزیع کارت اشتراک مسابقه بولایت کندهار رفته بود و توسط موثر ترافیک که دارای لود سیبک بود مزده تلویر پروگرام را در ولایت کندهار بشهر پان آنجا اعلام نمود و با همکاری اداره اطلاعات و کلتور و معارف در طرف یک روز کارت ها توزیع نمود ، و تاریخ اول نور را برای اجرای پروگرام معین ساخت ، اما در اثر تقاضای شدید مردم ولایت کندهار و استقبال پر شور ایشان گروه همکاران این پروگرام توقف خود را یکروز بیشتر تمدید نمود و گروه هنری و آواز خوانان آن دوگنسرت برای مردم کندهار و کنسرت دکری برای معارف آنجا اجرا نمود که در فضای آزاد ده هাজার نفر اشتراک ورزیده بود ، قابل یاد آوریست که در خلال جریان هر یک از پروگرام

در حالیکه به من ، من افتیده بسودم
گفتم :

دو باره دراز میشود .

هنگامی که با بسیار عاجزی آرزو
میکردم ، ایکاش موهای بطور ناگهانی
و غیر مترقبه دو باره دراز شود ، جیم
انگشتش را در بین حلقه مو های
کونا هم فرو برده و پرسید که آیا
فکر میکنم او متأثر گردیده است .
- تو متأثر شده ای او ...

خود زادر آغوش او رها کردم و به
او اجازه دادم بفهمد که تا چه اندازه
از فقدان موهای متأثر گردیده است .
او مرا بخود فشرده و گفت :

- میتوانم هر چیز را در باره در
جای اصلی اش قرار دهم مدتها
که نو راه و روش دوست داشتنت را
نسبت به من تغییر نداده ای

اینکه چه واقع شده است ، آنقدر
هامم نیست ، عشق من که در او
خلاصه گردیده بود هرگز تغییر
نمیکرد .

و این واضح بود که جیم تغییر
نمیخورد . دو هفته بعد او از طبقه
بالا در حالیکه گلو درد شدید داشت
پائیز گردید .

حالا از شما میپرسم که او چگونه
گلو درد شد ، میدانم به تفرقا فتیله
اید . کوشش کنید به این سوال که
جواب آن در يك کلمه سه حرفی
خلاصه میشود جواب بگوئید .
(پایان)

بقیه صفحه ۴۷

رهنزدگی ..

چه خوب است که همه ز نان
بازیست مسالمت آمیز خویش آن
چه را عواقب ناگوار دارد دور بزنند
و زاویه های تاریک زندگی را بسا
گرداز ، رفتار و گفتار خوب و عقلانی
خویش روشن کنند . وجه خوب
است اگر زنی از رویداد های مثبت
زندگی بسند گیرد و نقطه های مثبت
دیگران را سر مشق برای خود و
کودکان خود قرار دهد از طغیان
و عصیان های زود گذر و آنی
احساسات خویش فرار نماید و
جدال همیشگی خانواده را با بر خورد
های خویشینانه ای خویش بشوئید .

بقیه صفحه ۲۵

عشق یعنی دردسر

- جدی نباش . بس است . بد
معنوم نمیشود . آنقدر ها زیاد هم
مستریح نیست شاید ...

- اما تو به آن عادت خواهی کرد .
- کوشش میکنم .

بعد پوز خندی زده و اعتراف کرد
که در نگاه اول متوجه این تغییرات
نگردیده است و گفت :

- تا وقتی که من سایه ام را بالای
چوکی آبی ندیدم . همه چیز درست
است ...

من آنرا دو باره تغییر خواهم داد .
(تغییرات بزرگ مو فقیهت به
ارمغان میاورد) من فکرمی کنم . بعد
بسوی او بانکهای خیره نظر
دوختم .

اما در این لحظه موهایم را بجانم
آوردم و به عجله پشتم را دور داده
و بسوی بخاری دیواری متمایل
گردیدم . جیم بسوی من آمد و بیش
از اینکه بتوانم او را متوقف سازم
کلاهش را از سرم برداشت و خیره
خیره شروع به نگرین نمود . من
میخواستم که در زیر میز خزیده و
خود را پنهان نمایم .

لباسم را پوشیدم ، اما کلاه جیم
دار را از سرم دور نکردم . هنگامی
که به طبقه پائین رفتم ، جیم روی
چوکی مورد پسندش نشسته بود .

این چوکی هنوز هم در نزدیک بخاری
دیواری قرار داشت . دوگانگی های
مادر اطرافش قرار داشتند و سندی
روی پاهایش بازی میکرد . آخرین
دفعه ، هنگامی که چوکی اش را
بایجا کرده بودم ، او دوباره آنرا
نزدیک پنجره آورده بود .

جیم برای صرف ناشتا داخل
آشپز خانه گردیده و گفت :
- منزل شکل دیگری بخود گرفته
است .

من سرم را شور داده و تشریح
کردم ، هنگامی که او زفته بود من
مجبور بودم بعضی کارهای را انجام
دهم اما تمام آنها را حالا دو باره
به شکل اولی در خواهم آورد .
این گفته ام را از زبانی کرده و
گفته :

- دیشب میخواستم که آنرا تغییر
بدهم ، و بعد ، تو قع نداشتی که تو
اینقدر وقت بخانه بر گردی و ...
جیم خندیده و گفت :

من به او خواهم گفتم :
موهایم دوباره دراز خواهد شد ،
دوباره به شکل اولی در خواهم آمد .
بعد از اینکه موهایم را شسته و
بسته کردم ، به اطراف و اکناف خانه
نظر انداختم ، در حالیکه از ترتیب و
تنظیم جدید او جدا آمده و از خوشی
در پوست نمی گنجیدم ، به بستر
رفتم . تا سرحد مرگ خسته و زنه
بودم ، اما در آن شب هرگز خواب
نرفتم . هنگامی که اشعه طلایی
آفتاب روی زمین پهن گردید از
خواب بر خاسته و موهای کوتاه
راشانه زدم ، این تغییر ، در قدم
اخیر یک تغییر موقتی و قابل برگشت
بود . دو باره دراز خواهد شد . اما
نه در جریان یک شب

آهی کشیده و تصمیم گرفتم که
فرنیچر را دوباره به شکل اولی ،
قبل از اینکه جیم بخانه بیاید تغییر
بدهم .

این تصمیم بمر حله اجرا گذارده
شد کلاهی را جهت محافظه حلقه
موهایم بسر گذاشته و به آرامی در
بستر خزیدم و ناگهان بخواب عمیقی
فرو رفتم . خواب دیدم که نمیتوانم
از تغییر دادن و یا تغییر خورده
جلو گیری نمایم . من چاق و لاغر ،
کوتاه و دراز میشدم . جیم هم در
آنجا بود . در هر لحظه که من تغییر
میخوردم پژمرده میشد و این پژمرده
شدن زیاد تر و زیاد تر میگردد .
فریاد زدم .

ناگهان جیم را در کنار خود حس
نمودم که مرا تکان میداد . چشما نم
راباز نمودم . او حقیقتا آنجا بود .
در اتاق و بستر خواب ما .

مانند دیوانه ها پرسیدم .
- تو دریمکا نبودی ؟

دختر ها به عجله داخل اتاق
گردیده و داد و فریاد میکردند .
جیم آنقدر با آنها و دوست داشتن
آنها مصروف بود که در آن لحظه
هیچ چیز کرده نمیتوانست بجز از
خندیدن و تبسم پروی آنها .
پرسیدم :

- تخم های نیم بند و شربست
تاریخ ؟

او در حالیکه بسوی مو های
طلایی سندی بدقت نگاه میکرد در
التر تبسمی جیم خورده و بخوشی
سرش را شور داد .

بهترین آواز خوان ما کیست

بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم .
بیانید تا بمنظور تشویق هنر و هنر مندان نظریطرفا نه و بیغرضانه
خود را ابراز نمایم شما میتوانید نامی که ای کاندید مورد نظر تا نرا
انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده
رانج به اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور
ارسال دارید .

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد .
باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید
و هم کمکی بصندوق هنر مند ان نمائید .
اداره جوائز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده
را نمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳
و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمائید .

یادداشت های یک مرغ

آنوقت نفسش را حتی بکشد و با آسودگی شکمش را سیر کند. خد متگار تر سینه و بلا تکلیف ایستاده بود. پسر جوان اینسو و آنسو رفت. سر انجام به طرف خدمتگار دید و گفت:

— نی، نی نان نمیخورم! پرایشان بگو که نان نمیخورم و بگو باخاطر آسوده شکمهای خود شان را سیر کنند... پروا!

خد متگار از اتاق برآمد. پسر جوان با حالت متشنج اینسو و آنسو رفت و چیزهایی زیر لب گفت که من نفهمیدم. بعد، دروازه اتاق را باز کرد و از پشت خدمتگار فریاد کشید:

— پرایشان بگو که زیاد تشویش نداشته باشند!.. من آخر از اینجا میروم...

به گریه درآمد:

— آخر میروم... که خوشحال شوند...

بر داشت و گفت:

— برای چه آمدید؟ آمده اید هر که حال زار مرا ببینید؟

آنوقت دستهایش را باز کرد و فریاد کشید:

— ببینید! خوب ببینید! پدرش در جایش ایستاده بود و نمیدانست که چه کار کند. مادرش به طرف او رفت و گفت:

— تو بیمار هستی! بعد سوی شوهرش دید:

— داکتر بیآور... این پسر بیمار است!

پسر جوان با خشم فریاد کشید:

— نی، من به داکتر احتیاجی ندارم... بروید، همه تان از اینجا بروید، بروید شکمهایتان را سیر کنید. زن گوشت آلوده جزانه پرسید:

— آخر چه شده؟

پسر جوان قهقهه عصبی را سر داد:

بعد بلند تر فریاد زد:

— فقط منتظر زمستان هستم... در میان سرما و خنک خواهم رفت... از اتاق برآمد و فریاد کشید:

— ای بی عا طفه ها!

به اتاق برگشت. میلر زید و می گریست. به شدت میگریست. اشکهایی که با خون یکجا شده بود، از زرخش پایش بین میچکید. پیراهن سپیدش خون آلود شده بود.

به سوی من آمد و در حالی که از عصبانیت میلر زید، گفت:

— می بینی؟ این عا طفه پدریست! بر چو کی افتاد و در میان خنده عصبی گفت:

— عا طفه پدری!... عا طفه پدری!

درینوقت باز هم دروازه اتاق باز شد. پدر و مادرش به درون آمدند. هر دو پرایشان و سرا سیمه بودند خدمتگار نیز همراه شان بود. مادرش گفت:

— خدایا، باز ترا چه شده؟! ترا چه شده؟! به سوی خد متگار دید و فریاد زد:

— آب بیآور!

پسر جوان یک قدم به عقب میگفتم...

— چه شده ها؟ چه شده؟ بعد، اینسو و آنسو دید. دانستم که مرا میپالند. من نزدیک پرده ایستاده بودم. پسر جوان که چشمش به من افتاد، با نوعی پیروزی گفت:

— می بینی، می بینی، میگویند که چه شده؟

بعد، به سوی مادرش دید و فریاد زد:

— من هم از شما متنفر هستم! یک گام از او دور شد و باز هم فریاد کشید:

— تو ده سیر گوشت هستی!... ده سیر گوشت پر از حسد و کینه... تو یک ذره عا طفه نداری... عا طفه مادری نداری!..

زن گوشتا لود عا جزانه و بلا تکلیف او را مینگریست. بعد، ترسیده تر سینه گفت:

— آخر من چه کرده ام؟ تو گپ مرا نمیفهمی... پسر جوان مثل آنکه منتظر همین نکته بود، فریاد زد:

— ها، نمیفهمم... نمیفهمم... وگرنه تا حالا اینخا نه را ترک میگفتم...

داستان دودل

کامدی را از زندان بیرون می آوردند او در اثر تعدیب و شکنجه زیاد ورنج و فشاری که متحمل شده، نشاط طراوت خویش از دست داده است رنگش چون گاه بزردی گراییده و چنان ضعیف و نحیف گردیده است که گویی حالا در هوای آه خود از جا خواهد پرید. او در حالیکه گل سرخ مودن را بدست دارد بر تخت چوبین میبیرد و سر خود را بلند نموده باطراف نظرمی افکند. اهل سرای بالبا سپای گوناگون فاخر و عمامه های بزرگ و جلادان مشعل بدست رو بروی تخت چوبین قرار دارند.

گونی می آید و بر سر کامدی می نشیند درین موقع ناگهان طوطی زنگار کامدی تکانی میخورد طوطی شانته موی او را گرفته در هوا پرواز میکند دسته موی سیاه و موج کامدی پرایشان شده بر برو دوشش می افتد. کامدی از عقب طوطی چشم میدوزد و مثل اینکه گریه کند میگوید:

— گمان نمیکنم تو هم با من سر...

فرمانروا متوجه کامدی شده بصندایی بلند میگوید:

— کامدی! از عشقی که نسبت به مودن داری صرف نظر کن!

کامدی باتکان دادن سر نارضایی خود را ابراز داشته و باوازی باریک میگوید:

(نا تمام)

قابل توجه مادران محترم

«دمیرمنو تولنه به اطلاع عموم مادران مرکز وولایات کشور که مخصوصا با شرایط بسیار محدود اقتصادی و محیطی فرزندان سالم و مفید و تحصیل یافته بجا معه تقدیم نموده اند میرساند تا هر چه زودتر در مرکز بهدیریت عمومی تحریرات بهیژمنو تولنه در ولایات بهدیریت های معارف و نمایندگی های موسسه نسوان مراجعه نموده فورمه های کاندیدما در ممتاز سال را که توسط میرمنو تولنه ترتیب شده است اخذ و بعد از خانه پسری و تصا دیق لازمه و نصب فوتوی خون و فرزندان شان الی تاریخ ۱۰ جوزای ۱۳۵۳ بهدیریت عمومی تحریرات دمیرمنو تولنه جهت ارزیابی و انتخاب مادر ممتاز سال ارسال نمایند.»

قابل توجه شعرا، نویسندگان و هنرمندان

«به افتخار روز مادر دمیرمنو تولنه از ادبا شعرا نویسندگان و هنرمندان محترم وطن آتمنا دارد برای تجلیل از مقام خجسته مانرو تبلیغ بیشتر در باره علو و قدسیت مقام ما در بهترین و عالیترین آثارشان که به مادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ ۱۰ جوزای ۵۳ بهدیریت عمومی تحریرات دمیرمنو تولنه ارائه بدارند تا بعد از ارزیابی برای صاحبان عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیرمنو تولنه جوایزی اهدا خواهد شد.»

ابوریحان بیرونی

ابوریحان بیرونی پمنا پناه دانشمندان بزرگ زمان خود در زمینه رشد تفکر فلسفی و ترقی رشته های گوناگون علم و فن خدمات بزرگی انجام داد. کمتر رشته ای از دانش میتوان یافت که او نقش اندیشه آفریننده خویش را در آن بجا گذاشته باشد.

بیرونی در اکثر ساحات علوم دست یابکار زده و دست آورد های نوینی عرضه داشته است که نمودار وسعت معلومات، قدرت دید، عمق تفکر و دقت سنجش وی میباشد. او اکثر تحقیقات خویش را (با دقت و موشکافی یک دانشمند صا حسب نظر و نیز یک تیورسین متتبع متفکر انجام داده است).

ریاضیات یکی از زمینه های تجلی نبوغ فکری بیرونی بشمار میرود. او دست آوردهای دانشمندان هندی را در عرصه ریاضیات با مو فقیست های ریاضی دانان پیرو مکتب اقلیدس طور خلاق بهم آمیخت و در تلفیق سه رشته (حساب، هندسه و الجبر) استعداد شگرفی نشان داد و کوشید از هر رشته در دیگری استفاده کند. از خدمات او در حساب مخصوصا موارد ذیل قابل یاد آوری است:

۱- گرچه صفر از اختراع هندیان است، اما بیرونی آنرا در حساب وارد ساخته و عملا یکار برده و در توضیح و تعلیم شیوه استعمال ارقام خدمت ارزنده ای به علم حساب انجام داده است.

۲- مفهوم عدد کسری را در حساب یکار برده.

رئیس دولت و...

جواب: خوشبختانه روابط مابعد همیشه دوستانه و صمیمانه بوده است. درین شکی نیست که روابط ما امروز آغاز تکریدیه، موارابط بسیار طولانی و تاریخی داریم. امید وادم این مناسبات بیشتر مستحکم گردد و یقین دارم که دوستی و صمیمیت بین ملت ها بهترین راه زندگی برای مردمان ماست.

از موقع استفاده کرده خواهش میکنم تمیبات نیک من، رفقای من و مردم افغانستان را به زعمای مردم دوست عند برسانید.

۳- محدودیت ستیستم شمارش هندیان را مورد انتقاد قرار میدهد و بی نهایت را توسعه می بخشد. میتوان کتاب (را شیکات الهند) او را نمونه برجسته این تعمیم و توسعه دانست.

۴- در حل معادلات سه مجهوله مساعی فراوان بخرج داده است.

۵- برای رقم نه تنها جنبه تعمیم میدهد، بلکه کمیت های هندسی را نیز در آن میکنجانند و از جبر برای حل مسائل هندسی کمک میگرد و مفاهیم هندسی را با عدد بیان میدارد.

۶- تصاعد هندسی خانه شطرنج را محاسبه کرده است (۱۰).

بیرونی در ساحه مثلثات نیز بموفقیت های بزرگی رسید. محققین معاصر او را اولین دانشمندی می دانند که مثلثات را بصفت یک علم شناخته و بر اساس دریاقت قانون مندی های عمومی عملیه های مثلثات کار کرده است. نه خواجه نصرالدین طوسی (۱۲۰۱ - ۱۲۷۴) آنطور یکه (کروم) معتقد است شرف یوف میگوید: این بیرونی است که علم مثلثات را پایه گذاری کرده و آنرا بصورت رشته ای مستقل از علم در آورده است. نه نصیر الدین طوسی آنطور که (برا میول) می پندارد (۱۱).

بیرونی در ساحه جغرافیای ریاضی نیز گامهای استواری بر داشته و باشیوه های کاملا نوینی، فواصل و وسعت جغرافیایی برخی اما کن را تعیین کرده است.

(۱۰) - دکتور نجفی ودکتور خلیلی، دانشمند و انسان ابوریحان بیرونی ص ۸۱، ۸۲. از بیک سویت انسیکوپید به سی تاشکند، ۱۹۷۱، جلد اول ص ۶۷.

بقیه صفحه ۶۲

یادداشت های یک مرغ

به گر به درآمد: فقط بگذارد که ز مستان بیاید... در بر ف و با ران... بعد، به طرف کر تیش دوید: نی، همین امشب میروم... همین حالا... همه را از سر را عش دور کرد و در حالی که تلو تلو میخورد، با سرعت از اتاق پرآمد. ما درش بیحال روی چوکی افتاد و گفت: نگذارید برود! نا تمام

آدمکشی بخاطر

دیترا الی بک هم صاحب یک فرزند است: دخترش ناتالی در آن وقت ده ساله بود. ابتدا پدر کلان و مادر کلان سعی نمودند، حقیقت را از نواسه شان پنهان کرده نگذارند. ناتالی بی ماجرا ببرد ما یک روز نادالی اشک ریزان از مکتب به منزل بر گشته گفت: شما بمن دروغ گفته اید! پدرم قطعاً به مسافرت نرفته، (بعد از آن تاریخ ناتالی سه مرتبه به دیدن من آمد. در وهله اول از دیدن دخترم سخت خجالت میکشیدم.

مگر پسائتر با خود عهد بستم تا هرچه زود تر پدر خوبی برای دخترم بشوم. ندامت شدید و پشیمانی های که الی بک در زیر سقف زندان احساس نمود سر انجام مقامات عدلی و بر سر رحم آورد.

پس از گذشتاندن دو برسه مدت محکومیت خود، دیترا الی بک تحت تضمین از زندان آزاد شد.

الی بک به خبر نکار گفت: (قشنگترین لحظه که انتظارش را داشتم فرارسید و حال می خواهم از نوبه زندگی شروع کنم. من اکنون یک چیز را میدانم و آن اینکه حسادت عقل را از آدمی میگیرد. و اما سعادت بیبجوچه نمیتواند بر مبنای جنایت استوار بماند.



زندون

مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلیفون: ۲۶۸۴۹

کور تلیفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری وات

مہتمم علی محمد عثمان زاده

داشترالا بیه

په باندنیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴

دیوی گبسی بیه ۱۳ افغانی

په کابل کبسی ۱۰۰۰ افغانی

تلیفون: مدیریت توزیع و شکایات

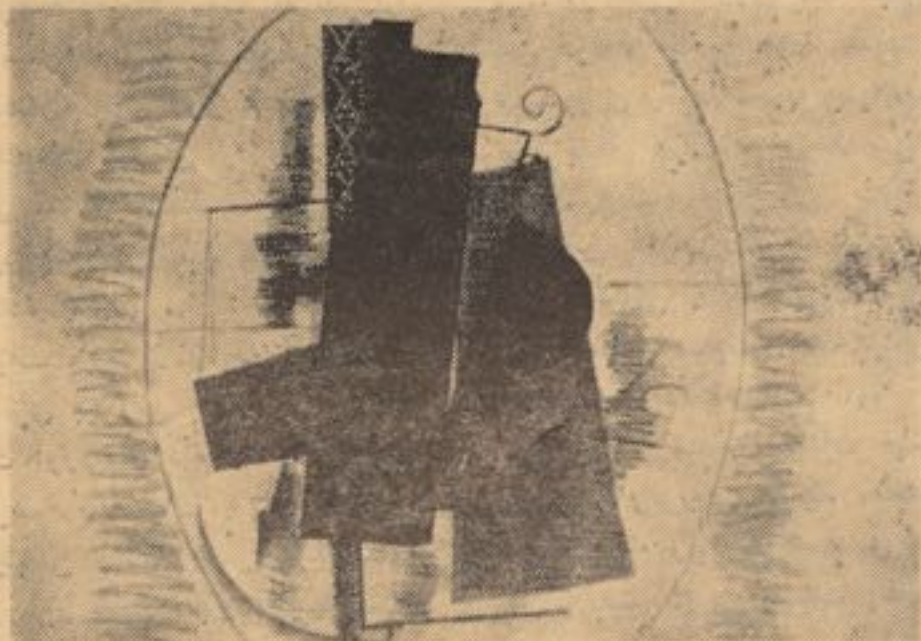
۲۶۸۵۴

پدیده های هنری

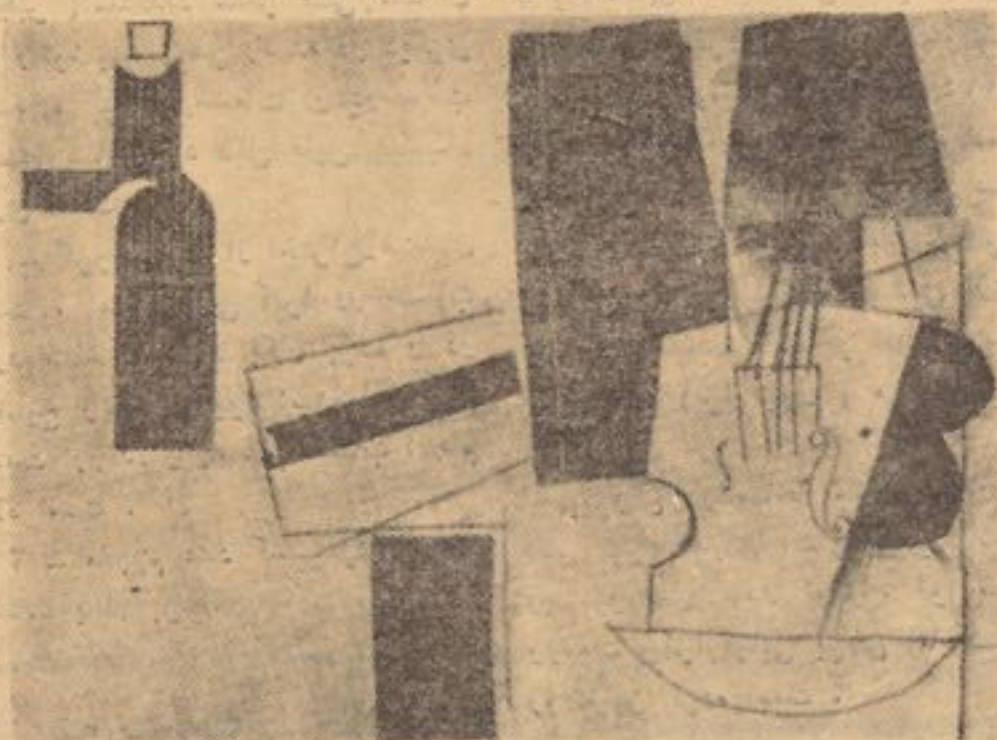
پانزدهم زمستان بازه نوشتن و درج
غنی کلک باشکوه از علان ویرا

تعبیه و نوشته‌ی محمد اسرا نیل رویا

سه تابلو در یک سبک آغاز و پایان همکاری و همفکری دو هنرمند



جورج براك و ویلن ویپ (۱۹۱۲)



پابلو پیکاسو، بو تل، گیلاس و ویلون (۱۳-۱۹۱۲)

هنکا میکه بسال ۱۹۰۷ ملاقات و آشنایی (براک) با (پیکاسو) آغاز می یابد، پیکاسو اثر معروفش را بنام (دختران اوین یون) ارائه می کند، براک سخت زیر تاثیرش می رود و قدم برای تازه ای میگذارد. و گو بیزم، این مکتب پسر سر و صدای نقاشی قرن از همین دور آغاز می شود.

از آنگاه دوستی این دو فزو نثر و محکمتر می شود، چنانکه کمتر اتفاق می افتد که هر روز با هم ملاقات نکنند.

طرف پنج سالیکه دوستی شان دوام نمود و به کمک و همکاری صمیمی همدگر پیوند خود را با چار قرن نقاشی طبیعت سازی و تشبیه آفرینی گسستند و پایه های مکتب نوینی را بنیان نهادند.

آثاری را که (پیکاسو) و (براک) درین دوره بوجود آورده اند آنقدر باهم شبیه و نزدیک اند که بیگمان بنظر می آید که از همدیگر کاپی کرده باشند.

براک بسال ۱۹۱۲ تابلویی از قطعات بریده شده ای کاغذ و روزنامه ساخت، پیکاسو نیز قدم به جای پای دوستش گذاشت و نخستین آثار خویش را در سبک (کولاز) که مفهوم آن چسباندن کاغذ، مواد الیافی و غیره روی پرده ای نقاشی است، بوجود آورد.

بدینسان آنها دو مین انقلاب را در نقاشی مدرن بی نهادند.

ماجرای دوستی و کنار مشترک (براک و پیکاسو) بعد از درگیری جنگ جهانی اول خاتمه می یابد.

(براک) در جنگ بسختی مجروح می شود و بنا بر خلق و طبیعت خویش میانه روی را که بمزا جش برابری بود بیش می گیرد و پیکاسو هم برای دگری می رود.

سمفونی شماره (۴۰) موزات با موسیقی جاز

بدون شك، موزارت یکی از آهنگسازان بزرگ موسیقی کلاسیک و غرب است که آثار مهم وارزنده اش به این هنر مند جاودانگی می بخشد. موزارت در ۲۷ جنوری سال ۱۷۵۶ دریک فامیل هنر پرور اتریشی تولد یافت.

پدرش (لیو یولد موزارت) که موسیقی دان معروف آن زمان، اتریش بود، پسرش را از آوان کودکی زیر تربیه گرفت.

موزارت که استعداد بینظیری داشت در سن بسیار کم آثاری ساخت که سخت مورد ستایش هنر دوستان واقع گشت.



موزارت

یکی از آثار دل انگیز و پرازش موزارت سمفونی شماره (۴۰) است. سمفونی شماره (۴۰) موزارت همان آهنگی است که روزهای جمعه به ادامه ی زیگنال پروگرام رادیویی مجله، یک قسمت بسیار کوتاه آن، آمیخته با معرفی پروگرام نشر می شود.

از قرن ۱۸ تاکنون خوانندگان و نوازندگان معروف دنیا از ممالک مختلف بارها این سمفونی را اجرا کرده اند، که جالبترین آن درین اواخر توسط امریکایی ها با موسیقی جاز به نحوی و جد آفرین و شور انگیزی اجراء گردیده است.

تصحیح

در نوشته «سخن کو تاهسی در باره ی رنسانس» شماره چارم سال ۱۳۴۰ به ۱۴۲۰ تصحیح و خوانده شود.

بسته از طرز خرامت جلوه مستانه ریخت رنگ از روی چمن چون باده از پیمان ریخت جسرت وصل تو برد آسایش از بنیاد دل بر تو شمع شبیخونی درین و پرا نه ریخت فکر زلفت سینه جاگان راز بس بیجیده است می توان از قالب این قوم خشت شانه ریخت خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل خاک صحرا موج میشد از طپیدنهای دل چشم مستت خون این بسمل عجب مستانه ریخت گر غبار خاطر شمعی نباشد در نظر میتوان صد صبح از خاکستر پروانه ریخت عالمی را سرگذشت رفتگان از کنار برد رنگ خواب محفل ما بیشتر افسانه ریخت ظالم از بی دستگای نیست بی تمهید ظلم در حقیقت ارة شمشیر است چون دندان ریخت هر کجا بیدل مکافات عمل گل میکند دیده دا یم از هجوم اشک خوا عد دانه ریخت

ز حضرت لب شیرین بنویزم بر ستم
 در لاله میوه از غنچه دین و سرباد
 (حافظ)

فرخی

زمین را گوئی گشاده آسمان نستی
 گشاده آسمان گوئی شکفته بو ستا نستی
 بصحرا ، لاله پنداری ز بیجاده دها نستی
 درخت سبز را گوئی هزاراوا ، ز با نستی
 شب در باغ گوئی گل چراغ با غبا نستی
 ستاک نستون گوئی بت لاغر میانستی
 درخت سیب را گوئی ز دیا طیلسا نستی
 جهان گوئی همه پر و شی و پر ، پر نیا نستی
 مرا دل گر نه اندر دست آن نا مهر بانستی
 بدو دستم بشادی بر ، می چون از غوانستی

یک غزل جالب از ظهیر فاریابی

ای ز خود بینی بچشم مردم غم خوار ، خار
 در طریق آزار مابس گشته با اغیار ، یار
 هر هم لطفت دارد ذرتن مجروح ، روح
 می کند تیر عتابت در ذل افکار ، کار
 می دمد جام غمت اندر دل منصور ، صور
 می ز ند عشقت بحق مویان با مقدار ، دار
 مرغزار عشق را چون در غزار اندر صغیر
 وز غم تو بلبلان را ناله در گلزار ، زار
 کفر عشقت می برد از بوی ریا بوی ریا
 تند بی ج وشت فرو زد در دل ز ناز ، نا
 گر چه حسنش بر ده شیبها از دل مهتاب ، تاب
 می کند روز ظهران به زلف کجر فتار ، تار
 تا شکوفه ای سپید سیب
 تازیانه ای بدست باد دید .
 ریخت
 نازنین چه زود رنجه میشود
 شعر و خط از آصف فکرت

را مشخص میسازد و روی آن انگشت
 انعقاد می گذارد .

یک نکته ای دیگر قابل یاد آوری
 اینست که تیتر بنا بر ارزش به
 خصوصی که دارد ، پو ستر هایش
 نیز درین معیار بادگر پو ستر ها
 متفاوت است .

پیکاسو و دیگران که در نقاشی
 صاحب نام اند برای تیتر پو ستر
 ساخته اند و حتی دیکور درام را
 طرح کرده اند ، پو سترهای تیتر
 ذرکتاب ها منحیث یک اثر بجا پ
 رسیده و در تیتر و موزیم های
 جهان این نوع پو ستر ها از ز ش
 بسیار دارد ، به همانگو نه که یک
 اثر نقاشی دارد .

در این تابلو نقاشی شطر نج
 دایره وی (که خود فلسفه عمیقی
 دارد) ، علامت سوالیه و دایره ای
 مابین اش که در آن از توتیه ابری
 اشعه ای آفتاب ، در تا بش است
 (با مفهوم و سیمعی) برش تقریبا
 نیم دایره وی روز نامه که مطا لب
 نوشته هایش با محتوای د رام و
 پو ستر یکجا در آ میزش است .
 و چهره ای مرد متعصب ، د ختر
 حیرت زده و آن چهره دختر د یگر
 غرق در تلاطم و ذکر چهره های
 مشخص و سمبول ها بصورت کل
 هار مونی درهم ریخته ای متنا سب
 را بوجود آورده که به همینگو نه
 ذر درام نیز مثل این بیان متحرک ،
 یک سلسله نا بسامانی های اجتماعی

اینهم پو ستر کچری قروت اثر (رو یا) :

در این اثر گذشته از چسپا ندن
 قطعات کاغذ و روز نامه ، از عکسهای
 گون به گو نه نیز با جرئت تمام
 استفاده شده و بر عکس دو تا بلوی
 بالا فضایی برای درخشش نقطه ای
 عطف بیان نگذاشته ، یعنی بافضای
 کاملا پر گو شش شده تا نقطه
 عطف بیان متحرک و دو رانی باشد
 و این بخاطر هم آ هنگی است با
 محتوای درام که بصورت کل از آن
 بایه میگیرد .
 برش های قطعات عکس و اخبار
 بر خلاف تابلو های بالا حد اکثر
 بسا دست بصورت آزاد و طبیعی
 بریده شده است .

کچری قروت

نویسنده : سید مقدس نگاه
 دایرکتور : ستار جمالی

مشاور :
 استاد رفیق صادق
 هیئت مدیره : سرور - ذکی خانگاه



نی پو ستر از شبر
 ستم چو ز شبر
 که هاست شبر
 بجوان جگر شبر
 شبر



Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English